بسم الله الرحمن الرحيم



بررسی روایات به روش فهرستی

احمد میرزائی

مؤسّسهٔ مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

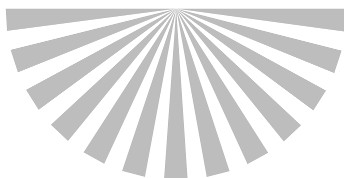
سرشناسه : میرزایی، احمد، ۱۳۷۰ -
عنوان و نام پدیدآور : بررسی روایات به روش فهرستی/مولف احمد میرزایی.
مشخصات نشر : قم : موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری : ۱۱۰ ص.
شابک : ۳-۱۰-۸۸۷۷-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : حدیث -- نقد و تفسیر -- روش‌شناسی
موضوع : Hadith -- Criticism, interpretation, etc. -- Methodology
رده بندی کنگره : BP۱۰۹/م۹ب۴ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۶۷
شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۸۲۸۱۷

بررسی روایات به روش فهرستی

مؤلف: احمد میرزایی ۰۹۱۵۶۴۹۲۳۳۷
ناشر: انتشارات مؤسّسهٔ مطالعات‌راهبردی علوم و معارف‌اسلام
صفحه آرا: حمزه خاراباف
محلّ نشر: قم
چاپ اول: بهار ۱۳۹۸
شمارگان: ۱۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵,۰۰۰ تومان
شابک: ۳-۱۰-۸۸۷۷-۶۰۰-۹۷۸



مؤسّسهٔ مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام
مشهد مقدس/ بین چهارراه حجت و چهارراه مقدم طلّاب/خیابان کاشانی/ کاشانی ۲۵/ شماره: ۴۹۰/۴
تلفن: ۳-۳۲۲۸۵۸۰۰ (۰۵۱) فاکس: ۳۲۲۸۵۸۰۵ (۰۵۱)
www.isin.ir ---- info@isin.ir



فهرست مطالب

مقدمه ۹

فصل اول

«چیستی علم فهرست و مفاهیم مرتبط با آن» ۱۱

طرق تحمل حدیث و آشنایی با دو اصطلاح سند و طریق و فرق آن دو و اصطلاح اجازه ۱۳

کثرت نقل مراسیل یا نقل از کتب وجاده، علامتی بر ضعف راوی ۱۸

چیستی تعلیق الاجازات بالاسانید ۱۹

چیستی کتاب فهرست و فرق آن با اجازه نامه ۲۱

فهارس موجود و متقدم ۲۳

فرق رجال نویسی و فهرست نویسی از حیث منابع ۲۴

محتوای کتب فهرست ۲۶

فهرست نویسی شیعه همان کتاب شناسی با زاویه حجیت ۲۹

فهرست نویسی شیعه و رجال نویسی اهل سنت ۳۰

اهداف فهرست نویسی ۳۵

کارکردهای بررسی فهرستی روایات ۳۷

آشنایی با برخی از اصطلاحات کلیدی در کتب فهرست موجود ۳۹
کتاب و روایت ۳۹
رویّتُ و اخبرنی و حدثنی و عنعنه در مقابل قال و ذکر ۴۲

فصل دوم

«روش تعامل با طرق موجود در دو کتاب فهرست نجاشی و شیخ طوسی» ۴۷
آشنایی با مشایخ کلیدی در بررسی طرق موجود در دو فهرست مرحوم نجاشی و شیخ طوسی ۴۹
آشنایی با روش احیاء فهارس و اجازات متقدم ۵۱
آشنایی با روش اصلاح سند روایات بر اساس فهارس و بر عکس ۵۳

فصل سوم

«مراحل بررسی فهرستی یک روایت در صورت نداشتن شواهد مخصوص به مورد» ۵۷
مرحله اول: پیدا کردن مؤلفینی که در سند روایت وجود دارند ۶۰
مرحله دوم: مقایسه طریق به کتب این مؤلفین با سند روایت ۶۱
مرحله سوم: مقایسه محتوای روایت با اسامی کتب مؤلفین موجود در سند، خصوصا مؤلف احتمالی ۶۳
مرحله چهارم: بررسی روایات مشابه از حیث متن با این روایت در سائر کتب و مقایسه متن و سند آن‌ها با متن و سند روایت ۶۳
مرحله پنجم: بررسی شهرت کتاب مؤلفین موجود در سند خصوصا مؤلف احتمالی ۶۸
مرحله ششم: بررسی مصادر و منابع مؤلف کتابی که روایت مورد بررسی در کتاب اوست و مقایسه طریق او با سائر مؤلفین هم منطقه او از حیث جغرافیایی ۶۹
مرحله هفتم: بررسی کثرت تکرار سند یا قسمتی از آن در مجموعه روایات خصوصا روایات مؤلف کتابی که روایت مورد بررسی در کتاب اوست ۶۹
مرحله هشتم: اصلاح سقط‌ها و تصحیفات و تحریفات سند روایت مورد بررسی

.... ۷۰
مرحله نهم: تجمیع شواهد و تجزیه تحلیل آن‌ها و نتیجه گیری ۷۰

فصل چهارم

«ظرائف بررسی‌های فهرستی در کتب اربعه» ۷۱
تهذیب و استبصار ۷۳
کافی ۸۰
من لا یحضره الفقیه ۸۴

فصل پنجم

«نکاتی در مورد بررسی‌های فهرستی» ۸۷
تشخیص اجازه واقعی از تشریفاتی ۸۹
روش تشخیص تعلیق الاجازات بالاسانید ۹۳
رویکرد مشایخی: کارکرد مباحث فهرستی در تبیین مسأله استثناء ابن الولید بر کتاب نوادر الحکمة ۹۳
مورد اول: محمد بن عیسی بن عبید ۹۷
مورد دوم: المنبه بن عبد الله ۱۰۱
کارکرد مباحث فهرستی در تمییز مشترکات ۱۰۱
نمونه اول: تشخیص برخی از مشترکات و علت داده شدن عناوین متعدد به آن‌ها ۱۰۱
نمونه دوم: انصراف به راوی خاص ۱۰۲
میراث‌های خانوادگی ۱۰۳

منابع

کتب ۱۰۷
نرم افزارها ۱۱۰



مقدمه

سـال‌ها پیش، وقتی برای بارهای اول محضر جناب اسـتاد آیت الله سـید احمد مددی موسـوی می‌رسـیدیم، بارها از ایشـان اصلاح «بررسـی فهرسـتی» روایات را می‌شنیدیم ولی تصور واضحی از این اصطلاح نداشتیم. بعدها که از صوت درس‌های سـال‌های بسـیاری از دروس مختلف ایشان استفاده کردم و در گوشه کنار درس‌های مختلف ایشان قطعات تصویر «بررسی روایات به روش فهرستی» تکمیل شد و امروز به صورت یک تصویر واضح و زیبا در آمده اسـت که در صدد آن هسـتم که ان شـاء الله در نوشـتار حاضر ابعاد مختلف روشـی و گوشـه‌هایی از جنبه‌های تطبیقی آن را تقدیم کنم. امید اسـت که خدمتی در مسـیر احیای علوم اهل بیت علیهم‌السلام باشـد. البته این نوشـتار به جناب اسـتاد عرضه نشده است و لذا صرفا در حد برداشت‌های حقیر از مباحث ایشان است و لذا مطالب آن به صرف مشاهده در این نوشتار، قابل استناد به ایشان نیست.

پیش از این نوشتار، جناب آقای مهدی خدامیان آرانی در نوشتار فهارس الشیعه، گوشـه‌ای از ایـن مباحث را تبیین فرموده‌اند و نیز برخی دیگر از شـاگردان اسـتاد نیز همچون جناب آقای عمادی حائری نیز زحماتی در این زمینه کشیده‌اند ولی همانطور کـه در آینده خواهید دید، این نوشـتار عمدتا به مباحثـی می‌پردازد که در هیچ یک از

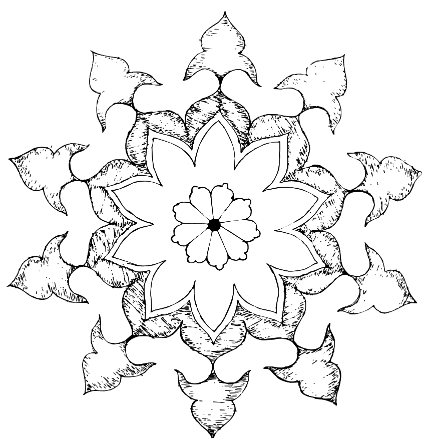
آثار مربوطه ذکر نشده است. همچنین کتاب میراث مکتوب شیعه تا قرن سوم هجری نوشته آقای مدرسی طباطبائی نیز از جمله تحقیقات فهرستی محسوب می‌شود که البته به دلیل نقاط ضعف بسیار زیاد و عدم توجه به ظرافت‌های روشی و بسیاری از نکات دیگر، چندان قابل توجه نیست، هرچند که صرفا به عنوان شروع کننده این مباحث در عرصه تحقیقات جدید، تا حدی قابل تقدیر است و البته تحقیقات جناب استاد مدت‌ها قبل از کتاب «میراث مکتوب» در میان شاگردان ایشان معروف و مطرح بود ولی متأسفانه به صورت تحقیقی جامع به جامعه علمی عرضه نشده بود.

به صورت کلی علم فهرست، دارای کلیاتی است که در مقام تطبیق ظرافت‌های بسیاری دارد و لذا ما بعد از بررسی مفاهیم اصلی و کلیات در دو فصل اول، به جنبه‌های تطبیقی و ظرافت‌هایی که در آن حوزه وجود دارد، می‌پردازیم.

همچنین در مورد ترجمه متون عربی استفاده شده در این نوشتار، هر جا که شاهد ما مطلبی بوده است، خصوص قسمت شاهد متن را ترجمه کرده‌ایم و در پاورقی بعد از آدرس، ترجمه را آورده‌ایم و همچنین در مواردی که متن معنای کاملا واضحی دارد مثل اینکه تعدادی اسم با تعبیر عنعنه از یکدیگر نقل کرده‌اند و امثال این موارد، از ترجمه خودداری کرده‌ایم.

فصل اول

«چیستی علم فهرست و مفاهیم مرتبط با آن»





طرق تحمل حدیث و آشــنایی با دو اصطلاح سند و طریق و فرق آن دو و اصطلاح اجازه

گذشتگان برای بیان ارزش نوع تحمل حدیث و نقل آن هفت اصطلاح جعل کرده بودند که مرحوم شیخ بهائی خلاصه آن‌ها را در عبارتی موجز به این شکل نقل می‌کند:

الفصـل الخامس أنحاء تحمّل الحديث سبعة: أوّلها السّـماع من الشّيخ و هو أعلاها فيقول المتحمّل سمعت فلانا أو حدّثنا أو أخبرنا أو نبّانا ثانيها القراءة عليه و يسمّى العرض و شرطه حفظ الشّيخ أو كون الأصل الصّحيح بيده أو يد ثقة فيقول قرأت عليه فأقرّ به و يجوز احدى تلك العبارات مقيّدة بقراءة عـلى قـول و مطلقة مطلقا عـلى أخر و فى غير الاولى عـلى ثالث و فى حكم القراءة عليه السّـماع حال قراءة الغير فيقول قرئ عليه و انا اسمع منه فأقرّ به أو إحدى تلك العبارات و الخلاف فى إطلاقها و تقييدها كما عرفت ثالثها الإجازة و الأكثر على قبولها و يجوز مشافهة و كتابة و لغير المميّز و هى امّا المعيّـن بمعيّن أو غيره أو لغيره بـه أو بغيره و أوّل هذه الأربعة أعلاها بل منع بعضهم ما عداها و يقول أجازنى رواية كذا أو إحدى تلك العبارات و المقيّدة بإجازة على قول رابعها و المناولة بان يناوله الشّـيخ أصله و يقول هذا سـماع مقتـصرا عليـه مـن دون أجزتك و نحوه و فيها خـلاف و قبولها غير بعيد مع

قیام القرینة علی قصد الإجازة فیقول حدّثنا مناولة و ما أشبه ذلك اما المقرّبة بها لفظا فهی أعلی أنواعها خامسها الکتابة بأن یکتب له مرویّة بخطّه أو یأمر بها له فیقول کتب الیّ أو حدّثنا مکاتبة علی قول سادسها الاعلام بان یعلمه ان هذا مرویّة مقتصرا علیه من دون مناولة و لا اجازة و الکلام فی هذا و سابقة کالمناولة فیقول أعلمناه و نحوه سابعها الوجادة بان یجد المرویّ مکتوبا من غیر اتّصال علی احد أنحاء السّابقة لکاتبه فیقول وجدت بخطّ فلان أو فی کتاب أخبرنی فلان انّه خطّ فلان ففی العمل بها قولان أمّا الرّوایة بها فلا.[۱]

پس اگر کتابی به وسیله سماع از شیخ و قرائت از او نقل می‌شد، اعتبار بیشتری داشت؛ زیرا به این وسیله احتمال بدخوانی‌های متن کتاب و اضافه شدن مطالبی به متن کتاب توسط دیگران، بسیار کم می‌شد و البته در درجه بعد اجازه و مناولة و کتابة و اعلام ارزشمند بود؛ زیرا در آن خود مؤلف شهادت لفظی یا فعلی داده است که این کتاب اوست و مطلبی به آن اضافه نشده است و قابلیت نسخه برداری دارد و در درجه بعد وجادة است که ارزش حدیثی بسیار کمتری دارد؛ زیرا در نسخ بازاری و سماع نشده امکان هر نوع دخل و تصرف و اشتباهی بالاست.

فرض کنید محمد بن مسلم از صحابی امام باقر و صادق علیهما السلام کتابی نوشته است که مرحوم کلینی به آن کتاب دسترسی دارد و می‌خواهد از آن نقل کند. اگر ایشان این کتاب را از بازار بخرد، در کتاب خویش یعنی کافی باید به یکی از صورت‌های زیر یا شبیه آن‌ها از کتاب محمد بن مسلم نقل کنند:

- رأیت فی کتاب محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام
- وجدت فی کتاب محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام

۱. الوجیزة فی علم الدرایة، ص۶. ترجمه عبارت: فصل پنجم: انواع تحمل حدیث هفت قسم است. اول آنها سماع از استاد است و آن بهترین نوع است پس شخص متحمل حدیث می‌گوید: شنیدم از فلانی یا فلانی به ما تحدیث کرد یا به ما خبر داد یا ما را آگاه کرد. دومین قرائت بر استاد است و عرض نامیده می‌شود و شرط آن این است که .... سومین آن‌ها اجازه است و اکثر قائل به قبول آن هستند .... چهارمین آنها مناوله است به اینکه استاد اصل خود را به شاگرد بدهد... پنجمین آنها کتابت است به اینکه برای او نوشته‌ای بنویسد بخط خودش ... ششمین آنها اعلام است به اینکه به شاگرد اعلام کند که این روایت شده است... هفتمین آنها وجاده است به اینکه روایت شده‌ای را بیابد بدون نحوه‌ای از اتصال‌های سابق که گذشت.

- فی کتاب محمد بن مسلم عن ابی حمزة الثمالی عن علی بن الحسین علیهما السلام
- محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام
- رَوَی محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام
- رُوِی عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام
- قال محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام
- ذکر محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام

برخی تصور کرده‌اند که اگر مرحوم کلینی تعابیری شبیه قال یا روی یا ذکر داشته باشند، نشان از شهادت دادن ایشان در کتاب حدیثی محمد بن مسلم دارد و حال اینکه چنین فهمی بر اساس معنای لغوی و استظهارات شخصی است و نه مصطلح اهل حدیث و در همین نوشتار در قسمتی که برخی از نکات کتاب نجاشی و نیز مسائل علی بن جعفر را بیان کرده‌ایم نشان خواهیم داد که چنین برداشتی بر اساس مصطلح اهل حدیث شیعه صحیح نیست.

اما در چنین موردی که مرحوم کلینی به کتاب اجازه ندارند، ایشان حق ندارند سندی برای این روایت از محمد بن مسلم ذکر کنند؛ زیرا فرض بر این است که اجازه‌ای به کتاب محمد بن مسلم ندارند. حتی اگر ایشان به کتاب دیگر یا روایت دیگری از محمد بن مسلم طریق داشته باشند، باز هم حق ندارند، سند آن روایت یا طریق به آن کتاب را برای این روایت که در نسخه بازاری است ذکر کنند، زیرا ممکن است مطلبی که از این کتاب نقل می‌کنند در واقع در آثار محمد بن مسلم نباشد و صرفا در این نسخه بازاری اضافه شده باشد. همچنین ایشان حق ندارند تعابیری را به کار ببرند که از نظر اصطلاح حدیثی نشانگر این باشد که مرحوم کلینی طریقی به این روایت دارند. به عنوان مثال ایشان حق ندارند بگویند:

- حدثنی محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام
- عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام
- روّیتُ عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام
- اخبرنی اصحابنا عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه السلام

اما اگر مرحوم کلینی به کتاب محمد بن مسلم اجازه‌نامه‌ای از مشایخ خویش داشته باشند. فرض کنید مرحوم کلینی از طریق استاد خویش جناب علی بن ابراهیم و ایشان از طریق پدر خویش جناب ابراهیم بن هاشم و ایشان از طریق ابن ابی عمیر و ایشان از طریق حماد بن عثمان به محمد بن مسلم اجازه دارد؛ یعنی حماد بن عثمان از محمد بن مسلم اجازه گرفته است و نسخه‌ای دارای اجازه از کتاب ایشان دارد و جناب حماد به شاگردانش این کتاب را اجازه داده است و یکی از آن‌ها ابن ابی عمیر است و لذا ابن ابی عمیر از طریق حماد بن عثمان به کتاب محمد بن مسلم اجازه دارد و دارای نسخه‌ای از آن است و ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر نسخه‌ای از کتاب محمد بن مسلم را اجازه گرفته است و این نسخه را به پسر خویش علی بن ابراهیم اجازه داده است و هم اکنون این نسخه توسط علی بن ابراهیم به مرحوم کلینی اجازه داده شده است.

حال مرحوم کلینی حق دارند به یکی از صورت‌های زیر از کتاب محمد بن مسلم نقل کنند:

- حدثنی یا اخبرنی علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه‌السلام
- عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه‌السلام
- علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه‌السلام
- علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم عن ابی حمزة الثمالی عن علی بن الحسین علیهما‌السلام
- روّیت عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه‌السلام
- عن محمد بن مسلم عن الصادق علیه‌السلام

بر اساس نکاتی که عرض شد می‌توان سند و طریق را تعریف کرد. گاهی این دو اصطلاح به یک معنا استفاده می‌شوند ولی بنای ما این است که در این نوشتار این

دو اصطلاح را به دو معنای مختلف استفاده کنیم. در این اصطلاح، سند عبارت است از آنچه که مؤلفِ کتاب به عنوان راه خویش به محتوایی منقول(متن حدیث) ذکر می‌کند و طریق عبارت است از راه مؤلف کتاب به کتاب منبعی که از آن نقل می‌کند.

به عنوان مثال در موردی که از مرحوم کلینی و روش اتصال ایشان به کتاب محمد بن مسلم ذکر کردیم، اگر در کتاب محمد بن مسلم چنین نوشته شده باشد:

- حدثنی ابو حمزة الثمالی عن جابر بن عبد الله الانصاری عن رسول الله۲قال ...

حال مرحوم کلینی که به کتاب محمد بن مسلم اجازه دارند، حق دارند در کتاب کافی چنین بنویسند:

- علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم عن ابی حمزة الثمالی عن جابر بن عبد الله الانصاری عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال...

تعبیر « علی بن ابراهیم» تا «عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله » در عبارت بالا همان «سند» مرحوم کلینی به روایت است که طبق تحلیلی که عرض کردیم، عبارت است از ترکیبی از «طریق» مرحوم کلینی به کتاب محمد بن مسلم و «سند» مرحوم محمد بن مسلم به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی سند مرحوم کلینی قابل تجزیه به طریق ایشان به کتاب و سند محمد بن مسلم است.

همچنین فرض کنید که ابو حمزة ثمالی کتابی داشته است که آن کتاب را به مرحوم محمد بن مسلم اجازه داده است و این روایت از کتاب ابو حمزة است. در اینجا دوباره می‌توان سند محمد بن مسلم را به یک طریق و سند ابو حمزة تفکیک کرد که طریق عبارت است از ابو حمزة و سند عبارت است از جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

پس سند مرحوم کلینی قابل تجزیه به دو طریق و یک سند است که طریق اول عبارت است از «علی بن ابراهیم» تا «محمد بن مسلم» و طریق دوم عبارت است از «ابو حمزة الثمالی» و سند عبارت است از «جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ».

پس فرق طریق با سند این است که طریق، همان راه افراد به کتب دیگران است و سند مطلبی است که در کتب خویش به محتوای منقول ذکر می‌کنند که گاهی قابل تجزیه به یک یا چند طریق و سند است.

همچنین روشن شد که اگر مؤلف کتاب به صورت وجادة از کتابی بازاری نقل کند، طریقی به روایت ندارد. همچنین اگر داخل کتاب منبع، سندی به محتوای منقول ذکر نشده باشد، روایت سندی ندارد و به اصطلاح مرسل است.

پس هم ممکن است روایت سند داشته باشد و هم اجازه و هم ممکن است یکی از آن دو را داشته باشد و هم ممکن است روایتی هیچ یک از آن دو را نداشته باشد، مثل اینکه کسی در کتاب مرسلا مطلبی را نقل کند و کتاب این مؤلف نیز از بازار تهیه شود و کسی بخواهد از آن نقل کند. در این نوشتار گاهی دو اصطلاح «طریق» و «اجازه» به جای هم استفاده می‌شوند. مثلا می‌گوییم که مرحوم کلینی به کتاب محمد بن مسلم طریق دارند یا به جای آن می‌گوییم به کتاب محمد بن مسلم اجازه دارند. طبیعی است که اجازه داشتن و طریق داشتن با یکدیگر ملازمه دارند. البته طبیعی است که مراد ما از «اجازه» هر یک از روش‌های تحمل حدیث به جز وجاده است و نه خصوص روش «اجازه» که در عبارت شیخ بهائی رحمه‌الله گذشت.

کثرت نقل مراسیل یا نقل از کتب وجاده، علامتی بر ضعف راوی

اگر شخصی از محدثین به صورت متداول و مکرر از کتب به نحو وجادة نقل می‌کرد علامت بر ضعف مبانی حدیثی بود و او را ضعیف فی الحدیث می‌نامیدند و لذا در برخی از عبارات به عنوان استثنائی بر وثاقت شخصی راوی نقل شده است:

- کان ثقة صحیح الحدیث إلا أنه روی عن الضعفاء[1]
- ثقة غیر أنه أكثر الروایة عن الضعفاء و اعتمد المراسیل[2]

در مثالی که در قسمت قبل ذکر کردیم، مرحوم کلینی اگر کتابی بازاری از محمد

۱. نجاشی، ص۳۷۳. ترجمه عبارت: ثقه(مورد اعتماد) و صحیح الحدیث بود جز اینکه او از ضعیفان نقل کرده است.

۲. الخلاصة، ص۱۵. ترجمه عبارت: ثقه است مگر اینکه زیاد از ضعفاء روایت کرده است و به مراسیل اعتماد کرده است.

بن مسلم داشت، می‌فرمود:

- محمد بن مسلم عن الصادق علیه‌السلام

و اگر این کار را تنها چند بار انجام می‌داد، ضعیف فی الحدیث پنداشته نمی‌شد ولی اگر بر فرض این کار بسیار زیاد می‌شد از نقاط ضعف شخصیت مرحوم کلینی تلقی می‌شد.

چیستی تعلیق الاجازات بالاسانید

اما «تعلیق اجازات به اسانید» از کثرت نقل از ضعفاء بدتر بود؛ یعنی فرض کنید شخصی برای روایتی که در کتابی بود که به آن طریقی نداشت، طریق روایت دیگری را قرار می‌داد!

مثلا طریق معروف مرحوم کلینی به کتاب حریز بن عبد الله سجستانی عبارت است از:

- محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن حماد بن عیسی عن حریز.

حال مرحوم کلینی به روایتی که در کتاب حریز از محمد بن مسلم که استاد بی واسطه حریز است، چنین سندی دارد:

- محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن حماد بن عیسی عن حریز عن محمد بن مسلم.

حال اگر مرحوم کلینی سند خویش در اینجا را صدر روایتی که از کتاب بازاری محمد بن مسلم نقل کرده است، قرار دهد، تعلیق اجازات به اسانید کرده است.

یا فرض کنید که مرحوم کلینی به کتابی از محمد بن مسلم اجازه دارد و اجازه نامه ایشان همان، اجازه نامه‌ای است که در قسمت قبل نقل کردیم. حال فرض کنید مرحوم کلینی کتابی بازاری از محمد بن مسلم تهیه کند و بخواهد از آن روایتی نقل کند. ایشان حق ندارند، طریق کتاب دیگر محمد بن مسلم را صدر این روایت بگذارند.

همچنین فرض کنید که مرحوم کلینی به همه کتب محمد بن مسلم از طریق اجازه نامه‌ای، طریق دارند.

مثلا فرض کنید در آن اجازه نامه استاد مرحوم کلینی، علی بن ابراهیم فرموده‌اند: حدثنی بجمیع کتب محمد بن مسلم، ابی ابراهیم بن هاشم عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم. و لذا خود مرحوم کلینی چنین می‌فرمودند:

- حدثنی علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن محمد بن مسلم بجمیع کتبه.

حال آیا مرحوم کلینی حق دارند به اعتبار اینکه استادشان فرموده‌اند به همه کتب محمد بن مسلم اجازه دارند، این طریق را صدر روایت موجود در نسخه بازاری نیز بگذارند. طبیعی است که اینجا نیز چنین حقی ندارند، زیرا اول باید ثابت کرد که این روایت در کتاب اصلی محمد بن مسلم بوده است و حال اینکه چون این نسخه بازاری است، ممکن است که هر نوع دخل و تصرفی در آن رخ داده باشد.

اگر مرحوم کلینی در هر یک از این حالت‌ها طریقشان به کتاب یا روایت دیگری را صدر این روایت از کتاب بازاری قرار می‌داند، به اصطلاح تعلیق اجازه به اسانید کرده بودند. به کار علاوه بر تعلیق، ترکیب نیز در اصطلاح حدیثی گفته می‌شد.

یک نوع از تعلیق اجازات به اسانید هست که از همه اقسام آن بدتر است و البته از نظر عرفی می‌توان عبارت «تعویض» را برای آن به کار برد که البته اصطلاح حدیثی نیست. آن قسم عبارت است از اینکه مثلا مرحوم کلینی روایتی به صورت زیر دارند:

- عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن ابی عمیر عن هشام عن الصادق علیه‌السلام

حال اگر مرحوم کلینی با خود بگویند که من به تمام کتب ابن ابی عمیر از طریق «علی بن ابراهیم عن ابیه» نیز طریق دارم و چون در سند این روایت اسم ابن ابی عمیر هست، می‌توانم ابتدای سند را بردارم و جای آن «علی بن ابراهیم عن ابیه» را بگذارم! اگر کسی چنین کاری را بکند، از بدترین اقسام تعلیق را مرتکب شده است که از نظر عرفی می‌توان به آن تعویض سند نیز گفت. طبیعی است که چنین کاری هرگز جایز نیست؛ زیرا مرحوم کلینی صرفا این مطلب را مثلا در کتابی از ابن ابی عمیر دیده‌اند که از طریق سهل بن زیاد است و از کجا می‌دانند در کتاب ابن ابی عمیر که از طریق ابراهیم بن هاشم است، نیز چنین روایتی وجود دارد که بخواهند سندها را جا به جا کنند!

این که این کارها جایز نیسـت، مسـأله‌ای بدیهی است و در میان اهل حدیث از مسـلمات اسـت که چنین کارهایی از اسباب ضعف مبانی حدیثی محدث است. به عنوان مثال مرحوم نجاشی در ترجمه محمد بن جعفر بن بطة چنین می‌فرمایند:

- یتساهل فی الحدیث و یعلق الأسانید بالإجازات.[۱]

امـا علـت اینکه مجبوریم این‌ها را این مقدار توضیح دهیم این اسـت که برخی تصور کرده‌اند که این تعویض که از بدترین انواع تعلیق است، راه خوبی برای تصحیح اخبار ضعیف است![۲و۳]

خوشبختانه بزرگان حدیثی شیعه هرگز اهل تعلیق این چنینی نبوده‌اند ولی متأسفانه همانطور که عرض شـد، آقای ابن بطه که فهرسـتی نیز داشـته اسـت و فهرست او از منابع مرحوم نجاشی و شیخ طوسی است، اهل چنین کاری بوده است و ان شاء الله در آینده به ثمرات این مطلب خواهیم پرداخت.

چیستی کتاب فهرست و فرق آن با اجازه نامه

حال که با اصطلاحات مقدماتی آشـنا شـدیم، می‌توانیم به تبیین چیسـتی کتاب فهرست بپردازیم. فرض کنید مرحوم کلینی بعد از مدتی طولانی از گذراندن تحصیلات، کتابخانـه‌ای از کتب نسـخه برداری شـده و اجازه گرفته شـده، تهیـه می‌کردند. حال

۱. رجال نجاشی، ص۳۷۲.

۲. قاعدة لا ضرر و لا ضرار (للشهید الصدر)، ص۸۶.

۳. البته شهید صدر صرفا تعلیق را در صورت آخر قبول می‌کنند که خود محدث در جایی تعبیر کرده باشد که به جمیع روایات مثلا محمد بن مسلم از فلان طریق، راه دارم و دلیل تصور ایشان این بوده است که فکر کرده‌اند عبارت جمیع روایات معنایش این اسـت که حتی شـامل روایت نسـخه بازاری هم می‌شود و حال اینکه فرض این است که محدث، راهـی بـه روایت نسـخه بـازاری جز آن ندارد. وقتـی خود کلینی طریق ضعیفـی را به آن روایت ذکـر می‌کنند، چه طور می‌توانیم بگوییم که اجازه مرحوم کلینی، شـامل این روایت نیز می‌شـود! یعنی آیا تصور می‌شـود که عبارت «اخبرنی بجمیع کتبه و روایاته» قضیه حقیقیه باشـد که ایشـان چنین اسـتظهاری از آن کرده‌اند؟! در مجموع به نظر می‌رسـد که ایشان اصل مسأله را درست تصور نکرده‌اند وگرنه شأن ایشان اجل از درک نکردن چنین مسأله واضحی است.
البته ایشـان یک تصور دیگر هم ظاهرا داشـته‌اند و آن اینکه در عبارت «اخبرنی بجمیع کتبه و روایاته»، مراد از روایت، همین نقل‌های شفاهی است ولی در آینده در همین نوشتار خواهد آمد که مراد از «روایت» در این عبارت، کتبی است که شخص از دیگران نقل کرده است و مراد از «کتاب»، تألیفات شخصی خود فرد است و اگر ایشان به این معنی توجه کرده بودند حتی احتمال ارتباط آن با مسأله‌ای که در صدد اثباتش هستند، پیش نمی‌آمد.

می‌خواهند که طرق کتاب خویش را به ورثه خود بگویند تا این کتب برای ورثه ایشان، وجادة نباشد و ورثه ایشان به کتب اجازه داشته باشند. در اینجا مرحوم کلینی نوشتاری تهیه می‌کردند که در آن اسم تک تک کتب و مؤلفین آن‌ها و طرق ایشان به کتب آمده بود و آن نوشته را به ورثه خویش می‌دادند. به این نوشتار «اجازه نامه» می‌گویند که مخاطب آن افرادی خاص هستند.

حال فرض کنید که همین مجموعه را مرحوم کلینی به صورت نوشتاری مستقل منتشر می‌کردند و خطاب به افرادی خاص نمی‌نوشتند و خود این نوشتار «کتابی مستقل» پنداشته می‌شد. به این اعتبار می‌توان به آن نوشته «فهرست» گفت.

پس از اینجا روشن شد که اجازه نامه به اعتباری فهرست است و فهرست به اعتباری اجازه نامه است. اگر نوشته با مخاطب خاص در نظر گرفته شود، اجازه نامه است وگرنه «فهرست». به همین اعتبار در مورد فهرست ابن عقده تعبیر اجازه به کار رفته است. البته تعبیر فهرست در برخی از موارد به معنای لغوی آن که تقریبا مرادف واژه «نوشته شامل عناوین» و «فهرست در زبان فارسی یا لیست که واژه اصالتا غیر فارسی» است، به کار رفته است. به عنوان نمونه مرحوم نجاشی در مورد علی بن محمد العدوی بعد از ذکر کتبشان می‌فرمایند:

- أخبرنا سلامة بن ذكا أبو الخير الموصلي رحمه الله بجميع كتبه. و رأيت في فهرست كتبه بخط أبي نصر بن الريان رحمه الله كتبا زائدة على هذه الكتب غير أن هذه رواية سلامة و كان يذكره بالفضل و العلم و الدين و التحقق بهذا الأمر رحمه الله.[1]

البته ابتدا محتمل به نظر می‌رسد که ایشان کتابی با عنوان فهرست تألیف کرده باشند ولی اگر چنین بود، جا داشت که در ضمن مؤلفات ایشان ذکر می‌شد و حال اینکه مرحوم نجاشی اسمی از کتاب فهرست نمی‌برد.

از آنچه عرض کردیم روشن می‌شود که در فهرست و اجازه نامه، هم مجموعه

۱. نجاشی، ص۲۶۵. ترجمه عبارت: سلامة بن دکا ابو الخیر اهل موصل به ما از همه کتبش خبر داد(همه کتب او را به ما اجازه داد) و در فهرست کتب او به خط ابی نصر بن ریان کتابهایی علاوه بر این کتاب را دیدم جز اینکه این روایت سلامه است ...

کتبی که خود شخص تألیف کرده است، ذکر می‌شود و هم مجموعه کتبی که این شخص از دیگران اجازه گرفته است. اینکه در برخی از اجازه نامه‌ها فرموده‌اند: «اخبرنی بجمیع کتبه و روایاته» بر همین اساس است. در آینده خواهیم گفت که مراد از «روایت» در این عبارت، آثاری است که نویسنده اجازه نامه از دیگران نقل کرده است به خلاف «کتاب» که مراد تألیفات شخصی اوست.

فهارس موجود و متقدم

امروزه در میان شیعه، تنها دو کتاب فهرست با توصیفی که از آن ارائه شد، وجود دارد که یکی فهرست مرحوم شیخ طوسی است و دیگری فهرست نجاشی.

مرحوم نجاشی نام کتاب خود را در ابتدای جزء دوم آن قبل از ابتدای باب عین چنین ذکر می‌کنند:

- الجزء الثانی من کتاب فهرست أسماء مصنفی الشیعة و ما أدرکنا من مصنفاتهم و ذکر طرف من کناهم و ألقابهم و منازلهم و أنسابهم و ما قیل فی کل رجل منهم من مدح أو ذم[1]

از اینجا روشن می‌شود که نام گذاری کتاب فهرست نجاشی به «رجال» صحیح نیست.

همچنین مرحوم شیخ طوسی در ترجمه خویش در کتاب فهرست می‌فرمایند:

«محمد بن الحسن بن علی الطوسی مصنف هذا الفهرست.»[2]

اما قبل از این کتب نیز فهارسی در میان شیعه موجود بوده است که هشت عدد از آن‌ها را در کتاب فهارس الشیعه احیا کرده‌اند که عبارتند از:

۱. فهرست ابن الولید

۲. فهرست ابن قولویه

۳. فهرست سعد بن عبد الله

---

۱. همان، ص۲۱۱.

۲. فهرست شیخ طوسی، ص۴۴۷.

۴. فهرست عبد الله بن جعفر حمیری

۵. فهرست شیخ صدوق

۶. فهرست ابن عبدون

۷. فهرست ابن بطه

۸. فهرست حمید بن زیاد

البته در این نوشتار اشکالات روشی کتاب فهارس الشیعه را بررسی خواهیم کرد.

فرق رجال نویسی و فهرست نویسی از حیث منابع

فرض کنید می‌خواهید کتاب رجالی بنویسید. به چه منابعی نیاز دارید؟ کتاب رجال کتابی است که در آن به بررسی افرادی می‌پردازد که راوی هستند به خلاف فهرست که در آن به بررسی افرادی می‌پردازد که مؤلف هستند و به خلاف تراجم که در آن به بررسی افرادی می‌پردازد که عالم هستند، چه تألیفی داشته باشند یا خیر و چه روایتی داشته باشند یا خیر. و همه این‌ها به خلاف کتب انساب هستند که در آن‌ها نسب وجوه اجتماعی بررسی می‌شود، اعم از اینکه عالم باشند یا نباشند و مؤلف باشند یا نباشند و راوی باشند یا نباشند.

کسی که می‌خواهد کتاب رجال بنویسد، اولا می‌تواند از کتاب‌های «رجال» سابق استفاده کند و ثانیا می‌تواند به کتب روایات مراجعه کند و هر جا اسمی در سند روایات دید به عنوان راوی ذکر کند. در مرحله بعد بر اساس روایات یا کتب رجال می‌تواند به بررسی وثاقت شخص نام برده بپردازد.

کسی که می‌خواهد کتاب فهرست بنویسد، اولا می‌تواند از کتب فهارس سابق بر خود استفاده کند و اسامی مؤلفین را از آنجا استخراج کند و ثانیا می‌تواند برود بازار و هر کتابی که در بازار بود و به مؤلفی نسبت داده شده بود، اسم آن مؤلف را بیان کند و ثالثا می‌تواند به اسناد روایات مراجعه کند و در جایی که در سند روایت تصریح شده بود که این روایت از کتاب فلان شخص است، اسم آن شخص را به عنوان مؤلف ذکر کند.

البته همانطور که در آینده توضیح خواهیم داد از سند روایات به طرق دیگری نیز ممکن اسـت پی به مؤلف بودن شـخصی خاص ببریم. روش بعد نیز این است که به کمک اجازه نامه‌ها پی به مؤلفین ببریم.

البته در صورتی که از کتب فهارس و نیز اجازه نامه استفاده کنیم، به راحتی طریق به کتاب را می‌توان ذکر کرد. همچنین در صورتی که در سند روایتی تصریح شده باشد که این روایت از کتاب فلان شـخص اسـت و طریق به آن کتاب ذکر شـده باشد، نیز می‌توان طریق ذکر شده را به عنوان طریق به کتاب ذکر کرد. اما در صورتی که کتابی بازاری باشـد، نمی‌توانیم طریقی به سـوی کتاب نام برده در کتاب فهرسـت خویش، ذکر کنیم؛ زیرا کتاب به صورت وجاده به دست ما رسیده است.

فهرسـت نویسـان ما از همه این روش‌ها به جز استفاده از کتب روایات، استفاده کرده‌اند. یعنی مثلا مرحوم شیخ طوسی هم از فهارس متقدم استفاده کرده است و هم از اجازه نامه‌ها و هم از کتب بازاری موجود. موارد اسـتفاده از کتب فهرسـت روشـن است، زیرا هر کسی که کتاب فهرستی نوشته است و اسم او در طریق به کتاب مؤلفی خاص، ذکر شده است، طبق قاعده، مطلب از کتاب فهرست آن فرد گرفته شده است. روش کلی احیاء فهارس در کتاب فهارس الشیعه نیز همین است.

اجازه نامه‌ها نیز واضح اسـت. هر موردی که در طریق به کتب فردی، اسـم هیچ یک از اصحاب فهرست، ذکر نشده بود، قطعا از اجازه نامه گرفته شده است. موردی کـه چندی پیش به عنوان «معنای لغوی فهرسـت» و نیز تمامـی مواردی که طریق به کتاب از طریق ابن عقده اسـت، از این قبیل اسـت؛ زیرا نه مرحوم شـیخ و نه مرحوم نجاشی برای ابن عقده کتابی تحت عنوان «فهرست» ذکر نمی‌کنند ولی شیخ طوسی از اجازه نامه‌ای یاد می‌کند که بارها از آن در فهرست خویش در طریق به کتب استفاده کرده است و در طریق به کتاب اسم هیچ یک از اصحاب فهرست وجود ندارد.[1]

در مـواردی که هیچ طریقی بـه صاحب کتاب ذکر نمی‌کنند ظاهرا کتاب بازاری است. به عنوان مثال در ترجمه علی بن اسماعیل المیثمی نه مرحوم شیخ و نه مرحوم

---

۱. به عنوان نمونه رک: فهرسـت شـیخ طوسی، ص۱۲۲و۱۲۳ در ترجمه الحسن بن محبوب و ص۱۷۵ و ۲۰۲ و ۲۰۵ و ۲۳۱ و...

نجاشی با اینکه کتب متعددی از جمله کتاب النکاح توسط نجاشی[1] و کتب دیگری توسط شیخ به او نسبت داده می‌شود، طریقی به او ذکر نمی‌کنند. جالب اینکه مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب در موارد متعددی در کتاب النکاح ابتدا به اسم ایشان کرده است[2] و حال اینکه در مشیخه نیز طریقی به ایشان ذکر نکرده است. در آینده عرض خواهیم کرد که به تصریح خود شیخ وقتی ابتدا به اسم کسی می‌کند، یعنی روایت از کتاب اوست و در اینجا ظاهرا شیخ کتاب النکاح علی بن اسماعیل را داشته است و از آن به کرات در تهذیب نقل کرده است ولی در نه مشیخه و نه در فهرست طریقی به آن ذکر نکرده است و این ظاهرا به این دلیل است که اصل این کتاب به صورت سماع شده در بین اصحاب وجود نداشته است و به اصطلاح، شیخ از آن به صورت وجادة نقل کرده است.

پس روشن شد که کتب رجال و فهرست از حیث منابع متفاوت هستند. منابع کتب رجال، دو چیز، یعنی روایات و کتب رجال پیشین هستند. منابع فهارس نیز عمدتا سه چیز هستند؛ یعنی اجازات و فهارس متقدم و روایاتی که تصریح به نقل از کتاب کرده‌اند. کتاب بازاری نیز در صورتی که در کتاب فهرست ذکر شود، طریقی به آن ذکر نمی‌شود.

محتوای کتب فهرست

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که در کتب فهرست چه چیزی مورد بحث قرار می‌گیرد؟

بر اساس آنچه عرض شد، اولا در کتب فهرست اسماء مؤلفین و ثانیا طریق به کتاب آن‌ها برای احراز حجیت کتاب نگاشته می‌شود. اما معمولا در کتب فهرست علاوه بر این‌ها نکات دیگری نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف. وضعیت نسخه:

یکی از مهمترین نکاتی است که در کتب فهرست باید بررسی شود، وضعیت

۱. رک: رجال نجاشی، ص۲۵۱.

۲. تهذیب الاحکام، ج۷، ص۳۳۷و۳۴۰و۳۴۱و۳۴۳و۳۴۸ و ....

نسخه است. یعنی اگر نسخ کتاب ویژگی خاصی دارند، باید ذکر شود. به عنوان نمونه مرحوم نجاشی در ترجمه عبید الله بن علی الحلبی در مورد کتاب ایشان می‌فرمایند:

و النسخ مختلفة الأوائل و التفاوت فیها قریب[۱]

یا در مورد کتاب محاسن احمد برقی می‌فرمایند:

و صنف کتبا منها: المحاسن و غیرها و قد زید فی المحاسن و نقص [۲]

از این موارد در کتب فهرست بسیار است.

ب. اطلاعات رجالی از قبیل وثاقت مؤلف و طبقه او و مذهبش و اطلاعات نسبی شخص

در کتاب فهرست نجاشی و نیز فهرست شیخ طوسی بارها به چنین مطالبی اشاره شده است و در بسیاری از موارد اطلاعات ذکر شده را به رجالیون و کتب رجالی نسبت داده‌اند. به دو نمونه توجه کنید:

- إبراهیم بن خالد العطار العبدی یعرف بابن أبی ملیقة روی عن أبی عبد الله علیه السلام ذکره أصحابنا فی الرجال[۳]
- إسماعیل بن أبی زیاد السلمی ثقة کوفی روی عن أبی عبد الله علیه السلام ذکره أصحاب الرجال.[۴]

پیشتر عرض کردیم که مرحوم نجاشی در اسم کتاب خویش نیز به این نکته تصریح کرده‌اند:

الجزء الثانی من کتاب فهرست أسماء مصنفی الشیعة و ما أدرکنا من مصنفاتهم و ذکر طرف من کناهم و ألقابهم و منازلهم و أنسابهم و ما قیل فی کل رجل

---

۱. رجال نجاشی، ص۲۳۱. ترجمه عبارت: نسخ اوائل مختلفی دارد (ولی) تفاوت در میان آنها کم است.

۲. همان، ص۷۶. ترجمه عبارت: و کتابهایی را تصنیف کرد از جمله آنها محاسن است و غیر آن را نیز تصنیف کرد و در نسخ محاسن زیاد و کم شده است.

۳. همان، ص۲۴.

۴. همان، ص۲۷.

منهم من مدح أو ذم[1]

ج. راویان کتب

بنا در کتب فهرست به این است که تنها مؤلفین ذکر شوند ولی با تعجب می‌بینیم که مرحوم شیخ طوسی در موارد متعددی در کتاب فهرست، علاوه بر مؤلفین راویان کتب را نیز ذکر کرده‌اند. به عنوان نمونه ایشان در ترجمه غیاث بن کلوب چنین می‌فرمایند:

غیاث بن کلوب بن فیهس البجلی له کتاب عن إسحاق بن عمار. أخبرنا أبو عبد الله عن محمد بن علی بن الحسین عن أبیه و محمد بن الحسن عن سعد عن الحسن بن موسی الخشاب عن غیاث بن کلوب بن فیهس البجلی عن إسحاق بن عمار.[2]

اگر منظور ایشان از عبارت این باشد که غیاث در کتابش فقط از اسحاق بن عمار روایت نقل کرده است، نباید در طریق به کتاب غیاث بعد از اسم غیاث، اسم اسحاق بن عمار را بیاورند، بلکه باید مثل سائر موارد کتاب فهرست به اسم خود مؤلف ختم کنند. لذا ظاهرا در اینجا کتاب برای اسحاق بن عمار است و غیاث صرفا راوی آن است و از این جهت که ایشان راوی کتاب هستند، از ایشان اسم برده شده است.

همچنین در ترجمه عمرو بن ابی المقدام می‌فرمایند:

عمرو بن میمون و کنیة میمون أبو المقدام. له کتاب حدیث الشوری یرویه عن جابر عن أبی جعفر. أخبرنا أحمد بن محمد بن موسی عن أحمد بن محمد بن سعید عن جعفر و إسحاق ابنی محمد بن مروان قالا: حدثنا أبونا قال: حدثنا عبید الله المسعودی عن عمرو بن میمون عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام. و له کتاب المسائل التی أخبر بها أمیر المؤمنین علیه السلام الیهودی. أخبرنا أحمد بن عبدون عن أبی بکر الدوری عن محمد بن جعفر العلوی الحسنی قال: حدثنا علی بن عبدك قال: حدثنا طریف مولی محمد بن إسماعیل عن موسی و عبید الله ابنی یسار عن عمرو بن أبی المقدام عن أبی إسحاق

---

۱. همان، ص۲۱۱.

۲. فهرست شیخ طوسی، ص۳۵۵و۳۵۶.

السبیعی عن الحارث الهمدانی و ذکر الکتاب.

در هر دو مورد، یعنی کتاب شوری و کتاب مسائلی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به یهودی خبر دادند، ایشان صرفا راوی کتاب است ولی با این وجود مرحوم شیخ طوسی ایشان را به عنوان مؤلف ذکر کرده‌اند. شیخ طوسی بیش از این مقدار چنین عمل کرده‌اند. یکی از مواردی که ایشان صریحا به اینکه ایشان صرفا دارای روایات(یعنی نقل کتب) هستند و نه تألیف محمد بن عبد الجبار است. ایشان می‌فرمایند:

محمد بن أبی الصهبان و اسم أبی الصهبان عبد الجبار. له روایات. أخبرنا بها ابن أبی جید عن محمد بن الحسن (بن الولید) عن سعد بن عبد الله و الحمیری و محمد بن یحیی و أحمد بن إدریس عن محمد بن أبی الصهبان.[۱]

د. وصف کتاب و شهرت آن و عنوان کتاب

این سه مورد نیز در فهارس بسیار است.[۲]

فهرست نویسی شیعه همان کتاب شناسی با زاویه حجیت

در واقع فهرست نویسی شیعیان، روشی بود برای ارزیابی کتب از حیث حجیت. یعنی همواره در مواجهه با یک کتاب که به مؤلفی نسبت داده می‌شود این پرسش هست که از کجا معلوم که کسی این کتاب را جعل نکرده باشد. صاحب نسخه در پاسخ، طریق خود به کتاب را ذکر می‌کرد و کتب فهرست در واقع تأمین کننده حجیت کتبی که در کتابخانه نویسنده فهرست موجود است، برای دیگران می‌باشد. اگر افرادی که در طریق کتاب ذکر می‌شوند افرادی باشند که قابل اعتماد هستند، طبیعی است که تأمین کننده حجیت کتاب می‌باشد.

همچنین اگر کتابی به طرق مختلفی به دست ما رسیده باشد و به عنوان مثال یکی از طرق آن معتبر باشد، کافیست که بقیه نسخ از آن کتاب را با نسخه دارای طریق معتبر مقایسه کنیم و به این ترتیب در صورت همخوانی، طرق دیگر را با اینکه دارای افرادی ناشناس یا ضعیف هستند، معتبر بدانیم؛ زیرا با این همخوانی روشن می‌شود

---

۱. فهرست شیخ طوسی، ص۴۱۵.

۲. برای مشاهده خیلی از موارد رک: فهارس الشیعه، ج۱، ص۴۳-۵۵.

که آن راوی ضعیف نیز، کتاب را به خوبی نقل کرده است. شبیه اینکه یک فرد ضعیف، جزوه یک درس را خوب تهیه کند یا به عنوان مثال مؤسسه‌ای اسرائیلی کتاب کافی را بر اساس نسخه مؤسسه دار الحدیث چاپ کند. اگرچه در خباثت مؤسسه اسرائیلی و اسلام ستیزی آن شکی نیست ولی چاپ آن‌ها در صورت مطابقت با نسخه دار الحدیث، چاپ معتبری خواهد بود.

همچنین طرق به کتب تا مدت‌ها چنین کارکردی داشتند ولی امروزه به دلیل کثرت و شیوع بسیار زیاد نسخ، عملا کارکرد خود را از دست داده‌اند. به عنوان مثال کتاب کافی که ما از بازار تهیه می‌کنیم به حسب ظاهر وجادة است ولی به دلیل کثرت نسخ این کتاب و مطابقت آن با نسخه‌های قدیمی مقروء که دست به دست بین خاندان‌های علمی گشته است، به آن اعتماد می‌کنیم.

فهرست نویسی شیعه و رجال نویسی اهل سنت

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا شیعیان به دنبال فهرست نویسی رفتند و حال اینکه در همان زمان اهل سنت به رجال نویسی می‌پرداختند.

توضیح اینکه مجموعه رجالی شیعه بسیار ضعیف است. کافیست نگاهی به رجال شیخ بیاندازید و تعداد بسیار زیاد افرادی که تنها نامی از آن‌ها ذکر شده است و هیچ وصفی که تعیین کننده وثاقت آن‌ها باشد، ملاحظه کنید. عباراتی که در کتاب رجال شیخ طوسی بیانگر راوی و مروی عنه روات باشد، بسیار کم است. همچنین است کتاب رجال برقی که این مسائل در آن بسیار کمتر از رجال شیخ است. همچنین رجال ابن داود و علامه نیز چنین هستند. همه مواردی که در این کتب ذکر شده است، تنها پاسخگوی بخش بسیار کمی از روایاتی است که در کتب اربعه ذکر شده است. یعنی در تعداد بسیار زیادی از روایات کتب اربعه فردی وجود دارد که در هیچ یک از کتب رجالی اسمی از او برده نشده است.

جالب اینکه تمامی کتب رجالی موجود، مربوط به قرن چهارم و پس از آن است. رجال برقی نیز طبق تحقیقات اخیر مربوط به یکی از نوه‌های احمد برقی است که در

قرن چهارم می‌زیسته است.[۱] جالب اینکه قبل از آن نیز اولین کتاب رجالی که به یک شیعه نسبت داده شده است، مربوط به عبد الله جبله واقفی است که شخصی غیر امامی است. محتوای رجالی اصحاب امامیه در قرن سوم نیز بسیار محدود است، زیرا مرحوم ابن داود در مقدمه به داشتن برخی از آن‌ها مثل رجال فضل بن شاذان و استخراج مطالب آن‌ها تصریح می‌کند ولی موارد ذکر شده در کتاب ایشان از این افراد بسیار محدود است که نشانگر اختصار آن منابع می‌باشد. در ضمن خود رجال شیخ طوسی نیز به عنوان شاهدی بر شدت ضعف محتوای رجالی موجود تا زمان شیخ می‌باشد، زیرا اگر چنین محتوایی وجود داشت، همانطور که شیخ تصریح کرده است تمام موارد رجال ابن عقده را ذکر کرده است، از آن منبع نیز استفاده می‌کرد و کتاب موجود را از این نابسامانی خارج می‌کرد. به عبارت شیخ توجه کنید:

و لم أجد لأصحابنا كتابا جامعا فى هذا المعنى إلا مختصرات قد ذكر كل إنسان طرفا منها إلا ما ذكره ابن عقدة من رجال الصادق عليه السلام فإنه قد بلغ الغاية فى ذلك و لم يذكر رجال باقى الأئمة عليهم السلام. و أنا أذكر ما ذكره و أورد من بعد ذلك من لم يورده (يذكره)[۲]

اما همانطور که در فهارس الشیعه نشان داده شده است، غنای منابع فهرستی شیعه از ابتدا بالا بوده است و انصافا فهرست نجاشی و حتی فهرست خود شیخ طوسی از حیث غنای محتوا و قدرت علمی و حتی از حیث حجم مطالب مفید، قابل قیاس با رجال شیخ که تکامل یافته رجال سابقین است، نیست.

اما اهل سنت رو به فهرست نویسی نیاوردند. هر چند کتبی مثل فهرست ابن ندیم از کتب فهرست پنداشته شده است ولی فهرست نویسی ابن ندیم، کتاب شناسی با زاویه حجیت نیست بلکه ابن ندیم صرفا کتب موجود در کتابخانه خویش را اسم برده است و هیچ طریقی به کتب ذکر نمی‌کند. اولین کتاب فهرستی اهل سنت، کتاب

---

۱. رک: مقدمه رجال برقی، چاپ دانشگاه امام صادق علیه‌السلام

۲. رجال شیخ طوسی، ۱۷. ترجمه عبارت: و کتاب جامعی را در میان کتب اصحاب خودمان در این زمینه نیافتم، مگر کتابهای مختصری را که هر کسی از آنها گلچینی از رجال را ذکر کرده است مگر آنچه که ابن عقده در اصحاب امام صادق ذکر کرده است که او در این زمینه کار را به نهایت رساننده است و رجال باقی ائمه را ذکر نکرده است و من رجال او را ذکر می‌کنم و بعد از آن، آنچه را که او ذکر نکرده است، ذکر می‌کنم.

زاد المسیر فی الفهرست الصغیر سیوطی(م۹۱۱هـ) است. یعنی اهل سنت حداقل بیش از ششصد سال در فهرست نویسی از شیعه عقب هستند.

اما سؤالی که بسیار مهم است اینکه چرا شیعه به دنبال فهرست رفت و نه رجال.

پاسخ این سؤال بسیار زیباست و نشان می‌دهد که شیعه نه از روی سهل انگاری بلکه به دلیل عدم نیاز به رجال به سراغ آن نرفته‌اند. اهل سنت در نیمه قرن دو که به فکر تنقیح و پالایش احادیث افتادند[1]، تنها راهی که برای بررسی روایات داشتند، بررسی افراد سند بود، زیرا به طور قطع اهل سنت اهل نوشتار و نقل محتوا دقیقا به همان شکل که در نوشتار سابق موجود بوده است، نبوده‌اند. به عنوان نمونه ابو حاتم می‌گوید:

لم أر من الْمُحدثین من یحدث بِالْحَدِیثِ علی لفظ وَاحِد لَا یُغَیِّرهُ سوی عَلیّ بن الْجَعْد[2]

طبیعی است که اگر نقل از نوشتار در عامه رواج داشت، هیچ گاه چنین وضعی نبود که روایات نقل به معنا شود.

اما شیعیان از همان ابتدا اهل نوشتار بودند و خصوصا از زمان امام باقر علیه‌السلام به بعد کاملا این مسأله جا افتاد و شاهد بر مدعای ما اصحاب بسیار زیادی از اصحاب امام باقر و صادق علیهماالسلام است که در کتاب فهرست نجاشی و فهرست شیخ طوسی آمده است. شیعیان به دلیل جمعیت کم و محدودیت‌های حکومتی چاره‌ای جز رجوع به نوشتار نداشتند و نمی‌توانستند به مجالس شفاهی اکتفا کنند به خلاف اهل سنت که به دلیل حمایت‌های حکومتی قدرت برگزاری درس‌های عظیمی داشتند که در آن افراد بسیار زیادی حضور داشتند.

حال اگر مطلبی در کتابی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام موجود بود و کسی در آن شک

---

۱. رک: أعلام المدرسة الحدیثیة البغدادیة المعاصرة، ص۲.

۲. فتح الباری، ج۱، ص۴۳۰. و مشابه همین نقل در همان، ص۴۳۶ چنین آمده است: لم أر من الْمُحدثین من یحفظ وَیَأْتِی بِالْحَدِیثِ علی لفظ وَاحِد لَا یُغَیِّرهُ سوی قبیصَة وَأبی نعیم فِی حَدِیث الثَّوْرِیّ. ترجمه عبارت داخل متن: در میان محدثین ندیدم کسی را که وقتی تحدیث می‌کند آن را به لفظ واحد(دقیقا همانچه که شنیده است) تحدیث کند و آن را تغییر ندهد مگر علی بن جعد(که چنین می‌کرد و تغییر نمی‌داد).

می‌کرد، چه می‌کرد؟ اهل سنت چاره‌ای جز تعبد به راوی و افراد سند نداشتند ولی شیعیان به دلیل حضور امام معصوم علیه‌السلام در جامعه می‌توانستند از امام علیه‌السلام بپرسند. ممکن بود که راوی ثقه نیز اشتباه کند و لذا هر گاه شیعیان در مطلبی شک می‌کردند به جای تعبد دادن خود به راویان حدیث، امکان مراجعه به امام را نیز داشتند. حال اگر امام علیه‌السلام مطلب را انکار می‌کردند، راوی آن مطلب را از نسخه خود حذف می‌کرد و دیگر آن را برای کسی نقل نمی‌کرد. روایات «عرض» که در آن‌ها روایتی از ائمه سابق علیهم‌السلام نقل می‌شود در سراسر فقه موجود است و ائمه علیهم‌السلام معمولا پاسخ راوی را داده‌اند و روشن کرده‌اند که آن مطلب صحیح است یا خیر. بعد از این صاحب نسخه، در هنگام نقل نسخه برای دیگری مطلبی را که قبول نداشت، نقل نمی‌کرد و اجازه نمی‌داد. شواهد بر اینکه اصحاب حدیث شیعه مطالبی را که قبول نداشتند، نقل نمی‌کردند و اجازه نمی‌دادند بسیار است. به عنوان نمونه مرحوم نجاشی در ترجمه احمد بن محمد سیاری می‌فرمایند:

> أخبرنا الحسین بن عبید الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن یحیی و أخبرنا أبو عبد الله القزوینی قال: حدثنا أحمد بن محمد بن یحیی، عن أبیه قال: حدثنا السیاری، إلا ما کان من غلو و تخلیط.[1]

همانطور که می‌بینید کل کتاب‌های او را اجازه داده‌اند به جز مطالبی که غلو آمیز است و نیز مطالبی که در آن‌ها خلط صورت گرفته است. مشابه همین عبارت در ترجمه محمد بن اورمه[2]، محمد بن احمد بن یحیی[3]، محمد بن علی ابو سمینة[4] و محمد بن جمهور[5] و مواردی دیگر آمده است.

جالبتر عبارتی است که در ترجمه محمد بن علی شلمغانی آمده است که تنها یک روایت کتاب استثناء شده است:

---

۱. نجاشی، ص۸۰.

۲. فهرست شیخ طوسی، ص۴۰۷.

۳. همان، ص۴۱۰.

۴. همان، ص۴۱۲.

۵. همان، ص۴۱۳.

و أخبرنـا بـه جماعة عن محمد بن علی بن الحسین عن أبیـه عن محمد بن علی الشـلمغانی إلا حدیثا (واحدا) منه فی باب الشـهادات: أنه یجوز للرجل أن یشهد لأخیه إذا کان له شاهد واحد من غیر علم[۱]

لذا شیعیان نیازی به بررسی رجالی که روشی نامطمئن هست، نبودند و می‌توانستند بـا مراجعـه به امام علیه‌السلام از صحت و سـقم روایت اطلاع پیدا کنند. لـذا به جای اینکه بیاینـد بر روی روش نامطمئن سـرمایه گذاری کنند، بـه روش مطمئن، یعنی ارزیابی نسـخ روی آوردند. در واقع کتبی که از ائمه سـابقین علیهم‌السلام نقل شـده بود، توسـط ائمه متأخر علیهم‌السلام پالایش می‌شد و منبعی مورد اعتماد برای اصحاب بود.

طبـق این روش وقتی راوی ضعیفی مطلبی نقـل می‌کرد ولی روایات او در کتب معتبر موجود بود، نسخه او، نسخه‌ای معتبر پنداشته می‌شد و اگر راوی ثقه‌ای مطالبی نقل می‌کرد که خلاف مطالب دیگران بود، کنار گذاشته می‌شد.

به عنوان نمونه مرحوم شیخ طوسی در ترجمه طلحة بن زید می‌فرمایند:

له کتاب و هو عامی المذهب إلا أن کتابه معتمد.[۲]

مـا برای فهم این مطلب شـیخ نیاز به این کلام شـیخ نداشـتیم؛ زیـرا خودمان به وضـوح نقـل از کتـاب او در معتبرترین کتـب روایی مثل کافی را به دفعات مشـاهده می‌کنیم و این نشان می‌دهد که اجمالا اصحاب به کتاب او اعتماد کرده بودند.[۳]

بر این اساس روشن می‌شو که چرا مرحوم کلینی از فردی ضعیف مثل محمد بن علی ابو سمینه در کافی۲۸۲ روایت نقل کرده است یا از فردی مثل سهل بن زیاد که

۱. همان، ص۴۱۳. ترجمه عبارت: به این کتاب ما را خبر داده‌اند(این کتاب را به ما اجازه داده‌اند) جماعتی به نقل از محمد بن علی بن الحسین(صدوق پسر) از پدرش از محمد بن علی شلمغانی مگر حدیث واحدی از آن کتاب را در بـاب شـهادات که (مفـاد آن حدیث این بود که) بر مرد جایز اسـت که به نفع برادرش(برادر ایمانـی ظاهرا) بدون علم شهادت دهد، وقتی که او یک شاهد دارد(تا به این وسیله دو شاهد داشته باشد و به هدفش برسد).

۲. همان، ص۲۵۶.

۳. البته این شـبهه وجود دارد که اصحاب روایاتی را از کتاب او گزینش کرده باشـند و با بررسـی مجموعه موارد نقل‌ها بعید نیست که چنین چیزی رخ داده باشد و اصحاب صرفا به برخی از روایات او اعتماد کرده باشند.
البتـه همانطور که واضح اسـت اعتماد اصحـاب به طور کلی دلیلی بر پذیرش روایت نیسـت. اگر اعتماد اصحاب در طبقات متأخر و خصوصا در میان اصحاب اخباری رواج داشته باشد، چندان دلیلی بر وثوق به محتوای کتاب نخواهد بود.

احمد اشعری بر علیه او به کذب و غلو شهادت داد[۱]، ۱۹۱۸روایت نقل کرده‌اند. در واقـع مرحوم کلینی مشـاهده کرده‌اند که نسـخه سـهل بن زیاد از به عنـوان نمونه ابن فضـال، هماهنگـی خوبی با نسـخه احمد اشـعری از ابن فضال دارد و لذا نسـخه را پسـندیده‌اند و آن را نقل کرده‌اند، هر چند که سهل بن زیاد شخصیت درستی نداشته باشد.

اهداف فهرست نویسی

بر اسـاس آنچه عرض کردیم یکی از اهداف فهرسـت نویسـی آشـکار شد و که عبارت بود از روشی برای تأمین حجیت روایات. اما فهرست نویسی اهداف دیگری نیز داشته است. مرحوم نجاشی در مقدمه فهرست هدف خویش را چنین بیان می‌کنند:

أما بعد فإني وقفت على ما ذكره السيد الشريف أطال الله بقاءه و أدام توفيقه مـن تعيير قوم من مخالفينا أنه لا سـلف لكـم و لا مصنف. و هذا قول من لا علم له بالناس و لا وقف على أخبارهم و لا عرف منازلهم و تاريخ أخبار أهل العلم و لا لقي أحدا فيعرف منه و لا حجة علينا لمن لم يعلم و لا عرف. و قد جمعت من ذلك ما اسـتطعته و لم أبلغ غايته لعدم أكثر الكتب و إنما ذكرت ذلك عذرا إلى من وقع إليه كتاب لم أذكره.[۲]

پس یکی از اهداف فهرسـت نویسـی نشـان دادن اصالت علمی و ریشـه داری مذهب است. به عبارت دیگر وقتی میراث مکتوب مذهب از گذشته بسیار زیاد باشد، نشان می‌دهد که این مذهب از گذشته جریانی پویا و فعال در جامعه بوده است و از اصالت و ریشـه و اسـناد خوبی به صاحب مذهب یعنی شـخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

۱. رک: رجال نجاشی، ص۱۸۵.

۲. همان، ص۳. ترجمه عبارت: اما بعد من آگاه شـدم از آنجه که سـید(ظاهرا سـید مرتضی) ذکر کردند که عده‌ای از مخالفین شـیعه، ما(شـیعه) را مورد نقد قرار می‌دهند که شما(شـیعیان) گذشـته‌ای ندارید(بی ریشـه هسـتید) و کتابی ندارید. این کلام کسـی اسـت که علمی به مردم(شـاید مراد اهل سـنت باشـد، یعنی این فرد حتی به خود اهل سنت و اخبـار آنهـا نیـز علم ندارد) و اخبار آنها ندارد و جایگاه آنها و تاریخ اهل علم را نمی‌داند و اسـتادی ندیده اسـت که از طریق او آگاه شود و حجتی بر علیه ما برای کسی که نمی‌داند و آشنا نیست، وجود ندارد. و من آنچه که می‌توانستم از آن(یعنی کتب) را جمع کردم و به غایت کار نرسیدم به خاطر نبودن بیشتر کتب و من (این جملات) را ذکر کردم برای عذر خواهی از کسی که نزد او کتابی هست که من ذکر نکرده‌ام.

ائمه اطهار علیهم‌السلام برخوردار است.

همچنین شیخ طوسی رحمه‌الله غرض خود و اصحاب فهرست را از فهرست نویسی، چنین بیان می‌کنند:

فإنی لما رأیت جماعة من شیوخ طائفتنا من أصحاب الحدیث عملوا فهرست کتب أصحابنا و ما صنفوه من التصانیف و رووه من الأصول و لم أجد منهم أحدا استوفى ذلك و لا ذكر أكثره بل كل منهم كان غرضه أن يذكر ما اختص بروايته و أحاطت به خزانته من الكتب و لم يتعرض أحد منهم لاستيفاء جميعه إلا ما كان قصده أبو الحسين أحمد بن الحسين بن عبيد الله رحمه الله فإنه عمل كتابين: أحدهما ذكر فيه المصنفات و الآخر ذكر فيه الأصول و استوفاهما على مبلغ ما وجده و قدر عليه غير أن هذين الكتابين لم ينسخهما أحد من أصحابنا و اخترم هو رحمه الله و عمد بعض ورثته إلى إهلاك هذين الكتابين و غيرهما من الكتب على ما يحكى بعضهم عنهم. و لما تكرر من الشيخ الفاضل أدام الله تأييده الرغبة فيما يجري هذا المجرى و توالى منه الحث على ذلك و رأيته حريصا عليه عمدت إلى عمل كتاب يشتمل على ذكر المصنفات و الأصول[1]

احتمالا مراد از شیخ فاضل، شیخ مفید باشد و احتمالا علت تأکید شیخ مفید رحمه‌الله بر این مطلب چیزی مشابه انگیزه سید رحمه‌الله طبق نقل مرحوم نجاشی است. اما فهرست

---

۱. فهرست شیخ طوسی، ص۲و۳. ترجمه عبارت: پس همانا من هنگامی که دیدم جماعتی از شیوخ طائفه خود را از اصحاب حدیث که فهرست کتب اصحاب ما را و آنچه را که از تصنیفات به تصنیف در آورده‌اند و آن چه را که از اصول نوشته‌اند، به عمل آورده‌اند و (از طرفی) هیچ کس را نیافتم که این کار را مستوفی انجام داده باشد و بیشترش را ذکر نکرده‌اند بلکه هر یک از آن‌ها غرضش این بوده که آنچه را به مختص بوده است به روایت آن ذکر کند و آنچه را که کتابخانه‌اش شامل آن بوده است، ذکر کند و هیچ کس استیفاء نکرده است مگر آن چیزی را که احمد بن الحسین بن عبید الله(ابن غضائری پسر) قصد کرد که همانا او دو کتاب نوشت که در یکی اصول را نوشت و در یکی مصنفات را نوشت و آن دو را به مقداری که به آن رسید، مستوفا ذکر کرد جز اینکه این دو کتاب را هیچ یک از اصحاب ما نسخه برداری نکرد و او(احمد) جوان مرگ شد و بعضی از ورثه‌اش به عمد این دو کتاب را و غیر آن دو را نابود کردند (و آنچه گفتم) بر اساس آن چیزی است که برخی از آنها(ورثه احمد) از برخی دیگر نقل می‌کنند. و هنگامی که از شیخ فاضل(ظاهرا مرحوم مفید) مکررا رغبت در نگارش چنین چیزی را مشاهده کردم و برانگیختن و انگیزش بر نگارش چنین چیزی به دنبالش قرار گرفت و ایشان را حریص بر چنین چیزی دیدم قصد به نگارش کتابی کردم که مشتمل بر ذکر اصول و مصنفات باشد.

نویسی کارکردهای دیگری نیز دارد که در آن زمان چندان مورد توجه نبوده است ولی در زمان ما بسیار مهم است.

کارکردهای بررسی فهرستی روایات

یکی از کارکردهای مهم بررسی فهرستی روایات که به برکت فهرست نویسی گذشتگان برای ما ممکن شده است، تعیین زمان مکتوب شدن یک روایت است. به عنوان مثال می‌توانیم معین کنیم که آیا راوی اولی که از امام علیه‌السلام مطلب را گرفته است، مطلب را نوشتاری کرده است یا راوی دوم یا راوی‌های بعد. فهم این مطلب به اینکه بتوانیم تشخیص دهیم این روایت نقل به مضمون شده است یا عین عبارات امام علیه‌السلام است، کمک می‌کند. طبیعی است که هر چه زمان کتابت یک روایت به امام معصوم علیه‌السلام نزدیکتر باشد، احتمالا ارزش و اعتبار روایت خصوصا از حیث دقت در الفاظ، بیشتر خواهد بود.

کارکرد دیگر این است که می‌توانیم بسیاری از کتب از دست رفته را احیاء کنیم. به عنوان مثال کتب ثلاثین حسین بن سعید یا بسیاری از کتب دیگر را که در فهارس ذکر شده‌اند، به مقداری که از آن‌ها به دست ما رسیده است، احیاء کنیم.

کارکرد دیگر که بعد از احیاء کتب ممکن می‌شود این است که شواهدی برای قبول یا رد روایتی خاص برای ما آشکار می‌شود. به عنوان نمونه فرض کنید، بعد از احیاء کتب مشاهده کنیم که در کتب ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی و بزرگان این طبقه و نیز طبقات بعد، در یک فرع فقهی روایاتی نقل شده است که همگی تأیید کننده مثلا وجوب عملی هستند. سپس مشاهده کنیم که روایتی را شیخ طوسی در قرن پنجم اولین بار آن از کتاب حریز به سند صحیح نقل کرده است! طبیعی است که با اطلاعاتی که نسبت به شهرت و رواج شدید کتاب حریز و اعتماد اصحاب به آن داریم و از طرفی مشاهده این نکته که هیچ یک از اصحاب بعد از حریز در کتب خویش مطابق آن روایت، روایتی نقل نکرده‌اند و خود روایت حریز را نیز نیاورده‌اند، در می‌یابیم که به احتمال قوی اصحاب از روایت حریز اعراض کرده‌اند. طبیعی است که در چنین فضائی علی رغم سند صحیح روایت حریز، درجه اعتماد ما به آن بسیار کم می‌شود و در می‌یابیم که حتما مشکلی بوده است که چنین روایتی اعراض شده

است.

کارکرد دیگر این اسـت که می‌توانیم نسـخ مختلف یک روایت را پیدا کنیم و به کمک مقایسه آن‌ها به متن صحیح دست پیدا کنیم. به عنوان نمونه اگر روایتی از کتاب ابن ابی عمیر از سـه طریق یکی در کتاب مرحوم کلینی از طریق محمد بن یحیی از احمد اشعری و دیگری در کتاب شیخ صدوق از طریق صدوق پدر از علی بن ابراهیم از پـدرش و دیگری در کتاب شـیخ طوسـی از طریق ابن قولویـه از کلینی از علی بن محمد عن سـهل بن زیاد نقل شـده باشـد، می‌توانیم این سه نسخه از روایت ابن ابی عمیر را مقایسه کنیم و به نسخ عرضی روایت کتاب ابی ابی عمیر پی ببریم و با مقایسه آن‌ها به متن صحیح برسیم.

کارکـرد دیگر این اسـت که می‌توانیم به شـهرت کتب پی ببریـم. وقتی کتابی در فهارس گوناگون موجود باشد، نشان از شهرت کتاب است. به عنوان نمونه کتاب ابن ابی عمیر در هفت فهرسـت موجود بوده اسـت که نشـان از اوج شهرت آن دارد.[1] در کتاب فهارس الشـیعه فهرسـتی از وجود کتاب در فهارس مختلف ارائه داده است که به کمک آن می‌توانیم مقدار شـهرت کتب را بر اسـاس موجود بودن در کتب فهرست گوناگون دریابیم.[2]

کارکرد دیگر توجه به مباحث فهرستی در مباحث تمییز مشترکات و برخی دیگر از مباحث رجالی است که در همین نوشتار به آن‌ها خواهیم پرداخت.

کارکرد دیگر که بسیار در فقه پر کاربرد است این است که بعد از احیای کتب به روش فهرستی می‌توانیم در بسیاری از موارد دریابیم که آیا مؤلف کتاب احیا شده، در کتابش تنها روایتی را که قبول داشـته آورده اسـت یا اینکه روایات متعارض را نیز نقل کرده اسـت و بیشـتر رویکردی اخباری داشته است و یا اینکه مثلا در تعارض قائل به تخییر بوده اسـت. به عنوان نمونه جناب اسـتاد مددی حفظه الله می‌فرمودند که ما با بررسی‌هایی که تا کنون انجام داده‌ایم دریافته‌ایم که علی بن ابراهیم اهل تنقیح میراث نبوده است به خلاف احمد اشعری که ظاهرا روایاتی را نقل کرده است که قبول داشته

۱. رک: فهارس الشیعه، ج۱، ص۶۳.

۲. همان، ص۶۳-۷۳.

است و سائر روایات را در یک مسأله نقل نمی‌کند.

بر اساس کارکرد اخیر می‌توانیم به آراء بسیاری از اصحاب ائمه علیهم‌السلام دست پیدا کنیم و این برای کشف شواهد قبول یک مطلب در میان اصحاب ائمه بسیار کاربرد دارد.

البته همه این کارکردها تنها وقتی ممکن است که فرآیند تشخیص منبع مکتوب روایت به دقت انجام شود و به قدری شواهد داشته باشد که قطعی باشد و گرنه هر مقدار که از قطعیت شواهد تشخیص منبع مکتوب کم شود، کارکرد گفته شده نیز به همان مقدار ضعیف خواهد شد. در این نوشتار به فرآیند دقیق دستیابی به این نکات آشنا خواهیم شد.

آشنایی با برخی از اصطلاحات کلیدی در کتب فهرست موجود

کتاب و روایت

همانطور که قبلا وعده داده بودیم، مراد از کتاب «تألیف شخصی صاحب عنوان» و مراد از روایت «کتب نقل شده از دیگران توسط صاحب عنوان» است. به برخی از شواهد اشاره می‌کنیم. مرحوم نجاشی در ترجمه حسن بن رباط می‌فرمایند:

> الحسن بن رباط البجلی کوفی روی عن أبی عبد الله علیه السلام- و إخوته إسحاق و یونس و عبد الله- له کتاب روایة الحسن بن محبوب أخبرنا الحسین بن عبید الله فیما أجازنیه عن ابن حمزة عن ابن بطة قال: حدثنا الصفار قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عیسی قال: حدثنا الحسن بن محبوب عن الحسن بن رباط.[1]

همانطور که می‌بینید چون راوی کتاب او، حسن بن محبوب است، تعبیر «روایة الحسن بن محبوب» به کار رفته است.

> الحسین بن عثمان بن شریك بن عدی العامری الوحیدی ثقة روی عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما السلام. ذکره أصحابنا فی رجال أبی عبد الله

۱. نجاشی، ص۴۶.

علیه السـلام. له كتاب تختلف (يختلف) الرواية فيه فمنها: ما رواه ابن أبی عميـر أخبرناه إجازة محمد بن جعفر عن أحمـد بن محمد قال: حدثنا محمد بن مفضل بن إبراهيم سنة خمس و ستين و مائتين قال: حدثنا محمد بن أبی عمير عن الحسين بن عثمان.[۱]

مشابه همین عبارات در ترجمه الحسن بن محمد الحضرمی[۲]، الحسن بن الحسین بن الحسن الجحدری الکندی[۳] و سعد بن سعد الاشعری[۴] نیز مشاهده می‌شود.

اما اینکه مراد از کتاب تألیف شـخصی اسـت نیاز به کمی توضیح دارد. معمولا تصوری که امروزه ما از کتاب داریم، نوشـتاری معمولا بیش از صد صفحه اسـت که ویژگی‌های ظاهری خاصی دارد اما ظاهرا مراد از کتاب در تعابیر به کار رفته در کتب فهرست این نیست بلکه مراد از کتاب، نوشتار است. لذا در مواردی می‌بینیم که تعبیر کتاب به کار رفته است و امروزه همان مطلب به طور کامل در روایات ما آمده است و حجمش به زحمت به چند صفحه می‌رسد. به عنوان نمونه مرحوم نجاشی در ترجمه ربیعة بن سمیع می‌فرمایند:

ربيعـة بن سـميع عن أمير المؤمنين عليه السـلام له كتاب فـی زكوات النعم أخبرنی الحسين بن عبيد الله و غيره عن جعفر بن محمد بن قولويه قال: حدثنا أبی و سـائر شـيوخی عن سـعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبی عمير قال: حدثنا عبد الله بن المغيرة قال: حدثنا مقرن عن جده ربيعة بن سميع عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه كتب له فی صدقات النعم و ما يؤخذ من ذلك... و ذكر الكتاب.[۵]

علاوه بر اینکه ظاهر تعبیر «ذکر الکتاب» این است که محتوای آن مطلب مختصری اسـت، همین روایت که با عنوان «زکوات الغنم» اسـت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کافی

۱. همان، ص۵۳.

۲. همان، ص۴۹.

۳. همان، ص۴۶و۴۷.

۴. همان، ص۱۷۹.

۵. همان، ص۷.

و تهذیب[۱] و مقنعة[۲] با اختلاف بسیار کمی چنین نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُقَرِّنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ بْنِ سُبَيْعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَدِّ أَبِيهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صلی الله علیه و آله وسلم كَتَبَ لَهُ فِي كِتَابِهِ الَّذِي كَتَبَ لَهُ بِخَطِّهِ حِينَ بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَاتِ مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ وَ لَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ وَ عِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهُ تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ وَ يَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ وَ لَيْسَتْ عِنْدَهُ حِقَّةٌ وَ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ فَإِنَّهُ تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَذَعَةُ وَ يُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ مَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ حِقَّةً وَ لَيْسَتْ عِنْدَهُ حِقَّةٌ وَ عِنْدَهُ ابْنَةُ لَبُونٍ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُ ابْنَةُ لَبُونٍ وَ يُعْطِي مَعَهَا شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ مَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ ابْنَةَ لَبُونٍ وَ لَيْسَتْ عِنْدَهُ ابْنَةُ لَبُونٍ وَ عِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهُ تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ وَ يُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ مَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ ابْنَةَ لَبُونٍ وَ لَيْسَتْ عِنْدَهُ ابْنَةُ لَبُونٍ وَ عِنْدَهُ ابْنَةُ مَخَاضٍ فَإِنَّهُ تُقْبَلُ مِنْهُ ابْنَةُ مَخَاضٍ وَ يُعْطِي مَعَهَا شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ مَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ ابْنَةَ مَخَاضٍ وَ لَيْسَتْ عِنْدَهُ ابْنَةُ مَخَاضٍ وَ عِنْدَهُ ابْنَةُ لَبُونٍ فَإِنَّهُ تُقْبَلُ مِنْهُ ابْنَةُ لَبُونٍ وَ يُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ ابْنَةُ مَخَاضٍ عَلَى وَجْهِهَا وَ عِنْدَهُ ابْنُ لَبُونٍ ذَكَرٌ فَإِنَّهُ تُقْبَلُ مِنْهُ ابْنُ لَبُونٍ وَ لَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ إِلَّا أَرْبَعَةٌ مِنَ الْإِبِلِ وَ لَيْسَ لَهُ مَالٌ غَيْرُهَا فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا فَإِذَا بَلَغَ مَالُهُ خَمْساً مِنَ الْإِبِلِ فَفِيهَا شَاةٌ.[۳]

که از سند کافی متوجه می‌شویم که یا عنوان «ربیعة بن سمیع» ممکن است با عبارت «زمعة بن سبیع» جا به جا شده باشد.

به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان به رساله علل فضل بن شاذان در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام[۴] اشاره کرد که آن نیز در حد چندین صحفه است ولی در کتب

۱. تهذیب الاحکام، ج۴، ص۹۵.

۲. المقنعة، ص۲۵۳.

۳. کافی، ج۳، ص۵۳۹و۵۴۰.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص۹۹.

فهرست به عنوان کتابی مستقل ذکر شده است.[1]

رویّتُ و اخبرنی و حدثنی و عنعنه در مقابل قال و ذکر

یکی از نکاتی که در فهم فهرست نجاشی بسیار مهم است این است که مرحوم نجاشی چون حدیث شناسی بزرگ بوده‌اند، در به کارگیری اصطلاحات نهایت دقت را داشته‌اند. ایشـان وقتی تعابیر دسـته اول عنوان را مطرح می‌کنند، اولاً نشان دهنده قبول محتواسـت و ثانیا نشـان دهنده اتصال است ولی وقتی تعابیر دسته دوم عنوان را به کار می‌برند، نشان دهنده رد مطلب یا حداقل عدم قبول مطلب توسط ایشان است بـه ایـن صورت که ایشـان خود را نسـبت به صحت و سـقم مطلب بـی اطلاع اعلام می‌کنند.

این عملکرد ایشـان توسـط بزرگان حدیث رعایت می‌شده است. در اینجا ابتداء متذکر یک مورد از این دقت نظرها در اصحاب جلیل حدیث غیر از مرحوم نجاشی می‌شویم و بعد مواردی از فهرست خود نجاشی که دارای نکات لطیفی است، متعرض می‌شویم.

مرحوم حمیری کتابی به اسم قرب الاسناد دارند که در آن اسنادی را که علوِ سند دارند، ذکر می‌کنند. منظور از علو در اسـناد این اسـت که یک راوی با وسـائط کمی، از امامی که مدت‌ها پیش از او می‌زیسته است نقل کند. مثلا اگر مرحوم کلینی باید از مرحوم زراره در حالت عادی باید با چهار واسطه از امام صادق علیه‌السلام نقل کنند، اگر در روایتی با سه واسطه از ایشان علیه‌السلام نقل کنند، سند قرب و علو دارد. ایشان در قسمت قرب الاسناد الی الکاظم علیه‌السلام کتاب مسائل مرحوم علی بن جعفر را به نسخه عبد الله بـن حسـن علوی نقل می‌کننـد. از روایت ۶۴۶ تا روایـت ۸۳۳؛ یعنی ۱۸۸ روایت، هیچ عنوان بابی مشـاهده نمی‌شـود و در چاپ آل البیت علیهم‌السلام، عناوینی برای روایات آن داخل کروشـه افزوده شـده اسـت. اما از روایت بعد تا روایت ۱۱۸۰؛ یعنی ۳۴۸ روایـت، روایـات به صورت باب بندی شـده در اصل متن کتاب آمده اسـت. جالب اینکه در قسمت دوم که مبوب است، اسم عبد الله بن الحسن که راوی این نسخه از مسـائل مرحوم علی بن جعفر اسـت، در ابتدای هر باب آمده اسـت و در تمامی آن

---

۱. فهرست شیخ طوسی، ص۳۶۱.

موارد یا بدون هیچ کلامی ابتدا به اسم او شده است. اما در صدر نسخه غیر مبوب، مرحوم حمیری فرموده‌اند: حدثنا عبد الله بن الحسن العلوی و بعد از آن به صورت یکپارچه متن کتاب مسائل علی بن جعفر به نسخه غیر مبوب را آورده‌اند.[1]

طبق مطلبی که عرض شد، ظاهر این کار ایشان این است که نسخه غیر مبوب را قبول دارند ولی نسخه مبوب را قبول ندارند. مرحوم نجاشی در فهرست خویش به این مطلب اشاره کرده‌اند:

> علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین أبو الحسن سکن العریض من نواحی المدینة فنسب ولده إلیها. له کتاب فی الحلال و الحرام یروی تارة غیر مبوب و تارة مبوبا.
>
> أخبرنا القاضی أبو عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا جعفر بن عبد الله المحمدی قال: حدثنا علی بن أسباط بن سالم قال: حدثنا علی بن جعفر بن محمد قال: سألت أبا الحسن موسی [علیه السلام] و ذکر المبوب.
>
> و أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن یحیی قال: حدثنا عبد الله بن جعفر قال: حدثنا عبد الله بن الحسن بن علی بن جعفر بن محمد قال: حدثنا علی بن جعفر و ذکر غیر المبوب.[2]

همانطور که می‌بینید مرحوم نجاشی، در طریق به نسخه غیر مبوب از راه عبد الله بن جعفر حمیری از عبد الله بن حسن علوی نقل کرده‌اند ولی در نسخه مبوب خبری از ذکر عبد الله بن جعفر حمیری نیست. اگر کسی نکات مطرح شده را نداند، گمان می‌کند که مرحوم نجاشی بی جهت دو طریق مختلف برای دو نسخه آورده‌اند؛ زیرا از عبارت قرب الاسناد گمان می‌شود که حمیری هر دو نسخه مبوب و غیر مبوب را از طریق عبد الله بن حسن نقل کرده‌اند و حال اینکه بر اساس نکاتی که شرح دادیم، مرحوم حمیری با دقت و ظرافت تمام، نسخه غیر مبوب را تحدیث و نسخه مبوب را صرفا ذکر می‌کند.

---

۱. رک: قرب الاسناد، ص۷۶-۳۰۰.

۲. رجال نجاشی، ص۲۵۱و۲۵۲.

البته انصافا بدون توجه به مطلب نجاشـی با صرف دیدن عبارت حدثنا و ندیدن آن در سـائر موارد در کتاب قرب الاسـناد نمی‌توانسـتیم چنین نتیجه‌ای بگیریم، زیرا احتمال می‌رفت که ایشان چنین نکاتی را دقت نکرده باشند ولی بعد از مطلب نجاشی، تحلیل کاملا آشکار است.

اما به چند مثال کاربردی از توجه به این نکته در فهرست نجاشی توجه کنید:

مثال اول:

مرحوم نجاشـی در کتاب خویش مناظره امام رضا علیه‌السلام با اهل ادیان را به سـه نفر نسبت می‌دهند!

نفر اول: الحسن بن محمد بن سهل النوفلی

الحسـن بن محمد بن سـهل النوفلی ضعیف لکن له کتاب حسن کثیر الفوائد جمعه و قال: ذکر مجالس الرضا علیه السلام مع أهل الأدیان أخبرناه أحمد بن عبد الواحد قال: حدثنا أبو عبد الله أحمد بن أبی رافع الصیمری قال: حدثنا الحسن بن محمد بن جمهور العمی عنه به.[1]

ظاهرا ضمیر «قال» در این عبارت به احمد بن الحسین ابن غضائری در عبارت قبلی برمی‌گردد؛ زیرا در سـطر قبل از ترجمه ایشـان، مطلبی را از احمد بن الحسـین ابن غضائری نقل کرده است.

نفر دوم: الحسـن بن محمد بن الفضل که ایشـان هم به دلیل جدی با نام نوفل، نوفلی هستند.

به عبارت دقت کنید:

الحسـن بن محمد بن الفضل بن یعقوب بن سـعید بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب أبو محمد. ثقة جلیل روی عن الرضا علیه السـلام نسـخة و عن أبیه عن أبی عبد الله و أبی الحسن موسی [بن جعفر] علیهما السلام. و له کتاب کبیر قال ابن عیاش: حدثنا عبید الله بن أبی زید قال: حدثنا الحسن بن محمد

۱. همان، ص۳۷.

بن جمهور عنه به.[۱]

نفر سوم: الحسین بن محمد بن الفضل که ایشان نیز به دلیل داشتن جدی به نام نوفل، نوفلی هستند.

به عبارت دقت کنید:

الحسین بن محمد بن الفضل بن یعقوب بن سعد بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب أبو محمد شیخ من الهاشمیین ثقة روی أبوه عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما السلام ذکره أبو العباس و عمومته کذلك إسحاق و یعقوب و إسماعیل و کان ثقة صنف مجالس الرضا [علیه السلام] مع أهل الأدیان.[۲]

اما اکنون در مناظره امام رضا علیه‌السلام با اهل ادیان در کتاب مرحوم صدوق از طریق «الحسن بن محمد النوفلی الهاشمی»[۳] نقل شده است و در کتاب احتجاج[۴] نیز «الحسن بن محمد النوفلی» آمده است.

ابتدا که انسان عبارات نجاشی را می‌بیند، احساس می‌کند که چه قدر ایشان تناقض گویی کرده‌اند و گویا ایشان تشخیص نداده‌اند که این سه اسم در واقع تصحیف شده و محرف یکدیگر هستند. اما با اندکی دقت در می‌یابیم که مرحوم نجاشی بعد از عبارت سوم، این نوع ضبط اسم را به ابو العباس که ظاهرا ابن نوح است[5]، نسبت می‌دهند و ظاهرا به قرینه تعبیر «و قال» در نقل اول، ایشان ضبط اسم اول را نیز از ابن غضائری گرفته‌اند و لذا ظاهرا مرحوم نجاشی، ضبط صحیح کلمه را مورد دوم یعنی همان الحسن بن محمد بن الفضل النوفلی الهاشمی می‌دانند که اتفاقا مطابق نسخ مختلف روایت نیز هست ولی چون در هر صورت مسأله مشتبهی است، ایشان در دو جای دیگر عنوان‌های دیگری که برایشان نقل شده است نیز، زده‌اند تا نوشتارشان جامع‌تر باشد.

---

۱. همان، ص۵۱.

۲. همان، ص۵۶.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۸۴.

۴. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج۲، ص۴۱۵.

۵. البته احتمال داده شده که مراد ابن عقده نیز باشد.

مثال دوم:

مرحوم نجاشی در ترجمه ابن عیاش می‌فرمایند:

رأیت هذا الشیخ و کان صدیقا لی و لوالدی و سمعت منه شیئا کثیرا و رأیت شیوخنا یضعفونه فلم أرو عنه شیئا و تجنبته[1]

پس طبق این فرمایش مرحوم نجاشی، در هیچ موردی نباید در کتاب نجاشی، ایشان از ابن عیاش نقل کنند و حال اینکه می‌بینیم که در موارد متعددی در فهرست نجاشی، ایشان از ابن عیاش نقل کرده‌اند.[2] برخی گمان کرده‌اند که مرحوم نجاشی بی توجهی کرده‌اند در حالی که مرحوم نجاشی با ظرافت تمام، در تمامی موارد با تعابیری از قبیل «قال ابن عیاش» و «قال ابو عبد الله بن عیاش» و « فإن أبا عبد الله بن عیاش حکی عن أبی طالب الأنباری » و « کان أبو عبد الله بن عیاش یقول » و امثال این‌ها بدون تحدیث و تحمل حدیث، از ابن عیاش نقل می‌کند. البته اگر ایشان با واسطه تحدیث می‌کرد مانعی نداشت ولی حتی در یک مورد نیز از ایشان با واسطه تحدیث نمی‌کند.

مثال‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. به عنوان مثال عملکرد مرحوم نجاشی با فهرست ابن بطه و نیز نقل دائمی آثار ابن غضائری پسر با تعبیر «قال» را می‌توان ذکر کرد که البته در اینجا به همین دو موردی که ذکر شد، اکتفا می‌کنیم.

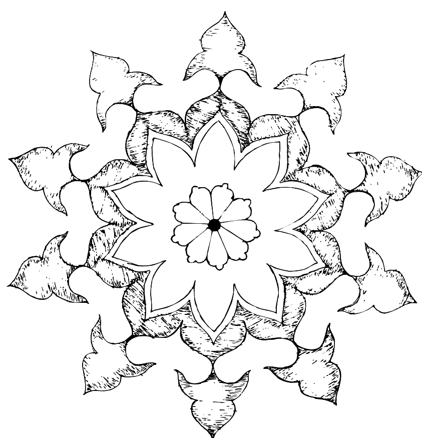
---

۱. رجال نجاشی، ص۸۶، ذیل عنوان ۲۰۷.

۲. برای نمونه رک: همان، ص۳۹، ۵۱، ۱۶۶و ۴۲۹ و مواردی دیگر.

فصل دوم

«روش تعامل با طرق موجود در دو کتاب فهرست نجاشی و شیخ طوسی»





آشـنایی با مشـایخ کلیدی در بررسـی طرق موجود در دو فهرست مرحوم نجاشی و شیخ طوسی

مـراد ما از مشـایخ کلیدی افرادی هسـتند که در واقع منبـع اصلی مطالبی که در کتب فهرست آمده است، آن‌ها هستند و بقیه افراد صرفا طریق به مطالب آن‌ها هستند. این افراد همان صاحبان فهارس و دارای اجازه نامه‌های مفصل و تتبعات بسیار وسیع هستند. به عنوان مثال شخصی مثل ابن عقدة و یا هارون بن موسی التلعکبری با اینکه خودشـان فهرسـت مسـتقل ننوشـته‌اند ولی چون ابن عقده اجازه نامه مفصلی داشته اسـت و چون تلعکبری تتبع بسـیاری در نقل کتب داشته اسـت، جزو افراد کلیدی و بسیار پر تکرار محسوب می‌شوند.

صاحبان فهارس اصلی که به آن‌ها فهرسـت نسـبت داده شـده اسـت و در کتاب فهارس الشیعه، فهارس آن‌ها احیاء شده است، عبارتند از: ابن عبدون و شیخ صدوق پسـر و ابن قولویه پسـر و ابن الولید و عبد الله بن جعفر الحمیری و سعد بن عبد الله و ابن بطه و حمید بن زیاد. از بین سائر افراد بسیار پر تکرار در طرق به کتب نیز می‌توان صـدوق پـدر و هارون بن موسـی تلعکبـری و ابن عقده و احمد بن جعفر بن سـفیان البزوفری و الحسـین بن علی بن سـفیان البزوفری و شـیخ مفید و ابراهیم بن سلیمان بن عبید الله النهمی و احمد بن ادریس و احمد بن محمد بن خالد برقی و احمد بن

محمد عیسی و احمد بن محمد ابو غالب الزراری و احمد بن محمد بن یحیی العطار و احمد بن هلال عبرتائی و الحسن بن حمزة علوی و الحسن بن علی بن فضال و علی بن الحسن بن علی بن فضال و الحسن بن محبوب و الحسن بن محمد بن سماعة و الحمزة بن القاسم العلوی و صفوان بن یحیی و عباد بن یعقوب الرواجنی و ابو طالب انباری عبید الله بن احمد بن نهیک و عبیس بن هشام و علی بن حاتم ابو حاتم قزوینی و علی بن حبشی بن قونی و علی بن حسن طاطری و علی بن محمد بن الزبیر القرشی و علی بن محمد بن رباح و علی بن النعمان الاعلم و القاسم بن اسماعیل القرشی ابو علی محمد بن همام و محمد بن ابی حمزة ثمالی و محمد بن ابی عمیر و محمد بن احمد بن ابی قتادة و محمد بن احمد بن الجنید و محمد بن احمد بن داود و محمد بن احمد بن یحیی و محمد بن جعفر بن عون الاسدی و محمد بن الحسن الصفار و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و محمد بن خالد البرقی و محمد بن سنان و محمد بن عبد الله بن غالب البزاز و ابو المفضل شیبانی و محمد بن عیسی بن عبید و محمد بن یحیی العطار را نام برد.

برای آشنایی با مشایخ نجاشی و نیز تمام افرادی که در طریق به کتب ذکر شده‌اند، کتاب «مشیخة النجاشی» نوشته «محمود دریاب نجفی» نوشتار مناسبی است و خصوصا در قسمت معرفی مشایخ نجاشی دقت نظر خوبی را انجام داده‌اند. کتاب ایشان در نرم افزار رجال شیعه مؤسسه نور نیز، موجود است. فهرست افراد پر تکرار در کتب فهارس هم که در بالا ذکر شد به کمک همین نوشتار تنظیم شده است و در واقع مواردی که معمولا بیش از بیست بار در فهرست نجاشی تکرار شده‌اند ملاک قرار گرفته‌اند. همانطور که در فهرست بالا مشاهده می‌کنید افراد بسیار بزرگی در دنیای حدیث مثل علی بن ابراهیم و مرحوم کلینی و بسیاری افراد دیگر ذکر نشده‌اند؛ زیرا شأن حدیثی آن‌ها و شأن تألیف در آن‌ها قوی‌تر از شأن نقل میراث‌هاست. به عبارت دیگر برخی از بزرگان بودند که اگرچه تألیفات مطرحی داشته‌اند ولی در طرق اجازات چندان وارد نشده‌اند و کتبی را که در دست داشته‌اند به شاگردان خویش اجازه نداده‌اند. مرحوم کلینی مثال خوبی برای این مسأله است. ولی برخی از بزرگان بر عکس آن‌ها تألیف مهمی نداشته‌اند ولی کتب دیگران را بسیار نقل کرده‌اند و لذا در طرق اجازات بسیار تکرار شده‌اند، از جمله می‌توان مرحوم تلعکبری را ذکر کرد.

برخی نیز در هر دو حوزه حضور زیادی دارند مثل مرحوم صدوق یا محمد بن یحیی العطار را حتی خود مرحوم شیخ طوسی.

آشنایی با روش احیاء فهارس و اجازات متقدم

روش کلی احیای فهارس متقدم این است که هر جا به کسی فهرستی نسبت داده شد، اگر در جای دیگری در طرقی که در دو فهرست نجاشی و شیخ ذکر شده است، مشاهده کنیم که اسم فرد صاحب فهرست در طریق به سوی کتابی موجود است، می‌توان حدس زد که طبق قاعده این فرد در فهرست خویش نیز طریق به آن کتاب را نوشته است.

مثلا فرض کنید به مرحوم ابن الولید فهرستی نسبت داده شده است. اگر در طریقی که نجاشی به کتاب مثلا ابن ابی عمیر ذکر کرده است، اسم ابن الولید را مشاهده کنیم، طبق قاعده می‌توان حدس زد که در فهرست ابن الولید نیز طریق به کتاب ابن ابی عمیر ذکر شده است؛ زیرا از طریق موجود در کتاب نجاشی فهمیده می‌شود که ابن الولید نیز به کتاب ابن ابی عمیر از این راه اجازه‌ای داشته است و از آنجا که در کتاب فهرستش اجازاتش را ذکر کرده است، باید این اجازه را نیز آورده باشد.

اما اگر در طریق به کتابی اسم چند نفر از صاحبان فهرست را مشاهده کنیم، طبق قاعده همه آن‌ها در فهارس خویش این مطلب را آورده‌اند.

در کتاب فهارس الشیعه دقیقا به همین روش فهرست هشت نفری را که به آن‌ها فهرست نسبت داده شده است بر اساس دو فهرست نجاشی و شیخ طوسی، احیا کرده‌اند.

اجازات نیز دقیقا به همین صورت است. می‌توان اجازه نامه‌ای برای هر فردی که اسمش در طرق به کتب تکرار شده است، احیا کرد. مثلا ابن عقده بارها در فهرست نجاشی اسمش تکرار شده است. می‌توان اجازه نامه او را دقیقا به روش فوق احیا کرد.

اما این اصل کلیت روش است و دقایقی در اینجا وجود دارد که متأسفانه در تحقیقات انجام شده مورد لحاظ قرار نگرفته است.

مشکل اول و مهمترین مشکل این است که طریقی که به سوی فهارس وجود دارد در تحقیقات انجام شده مورد ملاحظه قرار نگرفته است. به عنوان مثال از ابن الولید به سه طریق در کتاب نجاشی و شیخ طوسی مطالبی نقل شده است. یکی طریق ابن ابی جید است که شیخ طوسی بیش از ۱۵۰ مورد از آن نقل کرده‌اند و مرحوم نجاشی بیش از ۶۰ مورد از آن نقل کرده‌اند. دیگری طریق صدوق است که مرحوم شیخ طوسی بیش از ۷۰ مورد از آن نقل کرده‌اند در حالی که مرحوم نجاشی تنها در سه مورد از آن نقل کرده‌اند. و آخرین طریق، طریق فرزند ابن الولید است که شیخ طوسی در نُه مورد از آن نقل کرده‌اند و نجاشی در هیچ موردی از آن نقل نکرده‌اند.[۱]

اما آیا همه مطالبی که در طریق ابن ابی جید به فهرست ابن الولید نسبت داده شده است، واقعا در فهرست ابن الولید موجود است؟ آیا مطالبی که پسر ابن الولید به فهرست پدرش نسبت داده است، صحیح است؟ به عبارت دیگر باید ثابت کرد که وقتی ابن ابی جید مطلبی را به فهرست ابن الولید نسبت می‌دهد واقعا در فهرست او چنین مطلبی آمده است. لذا طریق به فهارس نیز باید بررسی شود و بر اساس مقدار اعتبار نسخ مختلف فهرست ابن الولید، مطالبی که در احیای فهرست ابن الولید نسبت داده می‌شود دسته بندی شود. اگر در بهترین نسخه آمده است، به صورتی آورده شود که مراجع متوجه شود که این مطلب در بهترین نسخه ابن الولید موجود است به خلاف دیگری که در ضعیفترین نسخه است و مثلا مرحوم نجاشی اصلا به آن اعتماد نداشته است. مثلا در فهرست ابن بطه، مرحوم نجاشی حتی یک مورد هم از طریق ابو المفضل شیبانی نقل نمی‌کنند و این به دلیل عدم اعتماد ایشان به ابو المفضل شیبانی است. ایشان در ترجمه ابو المفضل شیبانی می‌فرمایند:

> رأيت هذا الشيخ و سمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه إلا بواسطة بيني و بينه.[۲]

طبیعی است که در احیای آثار باید به این جهت؛ یعنی مقدار احتمال وجود این مطلب در مصدر اصلی، توجه ویژه داشت.

---

۱. فهارس الشیعه، ج۲، ص۸۴۳.

۲. نجاشی، ص۳۹۶. ترجمه عبارت: این شیخ را دیدم و از او بسیار سماع کردم ولی از روایت از او اجتناب کردم مگر با واسطه‌ای بین من او.

اما اشـکال دوم اینکه در نقل محتوای فهارس، اصل بر این گرفته شـده است که مطلبی که فعلا در فهرست شیخ و نجاشی موجود است، دقیقا همان مطلبی است که در فهرست احیا شده موجود بوده است و حال اینکه در موارد بسیار بر اساس شواهدی که در آینده به آن اشاره خواهیم کرد، طریقی که در فهرست شیخ و نجاشی ذکر شده اسـت، تصحیف یا تحریف شـده است و بسـیاری از این تحریفات و تصحیفات در مصدر اصلی بسـیار مستبعد است. مثل اینکه اسم استاد صاحب فهرست احیا شده به صورت تحریف شده در نجاشی موجود است. طبیعی است که علی القاعدة مؤلف فهرست احیا شده، اسم استاد خود را درست منتقل می‌کند. همچنین وجود بسیاری از سقط‌ها در فهرست احیا شده بسیار مستبعد است. لذا جا داشت که به کمک روشی که در آینده شـرح می‌دهیم، این تصحیفات و تحریفات و سـقط‌ها پیدا می‌شـد و در کروشه یا حاشیه در ضمن اثر احیا شده تذکر داده می‌شد.

اما اشکال سوم این است که صرفا از طریق دو فهرست نجاشی و شیخ به احیای آثار پرداخته‌اند و حال اینکه همانطور که در گذشته اشاره کردیم و در آینده بیشتر شرح خواهیم داد، روش‌های دیگری نیز برای کشف طرق موجود به کتب وجود دارد که بر اساس آن می‌توان فهمید که به عنوان مثال ابن الولید به کتب طرقی غیر از طریق ذکر شـده در فهرسـت نجاشی و شیخ و نیز طرق به کتبی که در این دو فهرست ذکر نشده است نیز، داشته است. به عنوان مثال از طریق مشیخه شیخ طوسی یا با رعایت نکاتی از مشـیخه شـیخ صدوق و نیز از طریق برخی از روایات که شرایط ویژه‌ای دارند و یا به کمک برخی از فرآیندهای مشـاهده شـده در تعدادی از روایات، می‌توان طریق به کتب را کشف کرد. بسیار مناسب بود که چنین تحقیقی به سراغ جامعیت پیش می‌رفت تا نیاز نباشـد امروز، شـخص دیگری مجبور شـود دوباره تحقیق ایشان را از نو انجام دهد.

آشنایی با روش اصلاح سند روایات بر اساس فهارس و بر عکس

مرحوم آیت الله بروجردی روشـی در اصلاح سـند روایات داشـتند که بر اساس آن اصرار داشتند، سند روایات به صورت کامل در کنار یکدیگر ذکر شود و در مرحله بعد با کنار هم گذاشتن اسناد مشابه می‌توان تصحیفات و تحریفات و سقط‌های سند

روایـات را شناسـایی کرد. به عنوان مثال اگر دیدیم کـه در ده‌ها مورد در کتاب کافی، «عـدة مـن اصحابنا عن سـهل عن جعفر بن محمد اشـعری عن عبـد الله بن میمون القداح» نقل کرده‌اند، اگر در موردی دیدیم که اسـم جعفر بن محمد صحیف شـده است یا سقط شده است، سریعا متوجه می‌شویم، زیرا این یک سلسله سند است که دائما تکرار می‌شود.

تبیین صحیح مبنای ایشان، روش فهرستی است. وقتی ما در کتب فهرست مشاهده کنیم که هم در فهرسـت نجاشـی و هم فهرست شیخ طوسی، در طریق به کتاب عبد الله بن میمون القداح، جعفر بن محمد اشعری ذکر شده است، در می‌یابیم که جعفر بن محمد راوی نسـخه‌ای از کتاب عبد الله بن میمون اسـت و لذا سـهل بن زیاد این نسخه را شنیده است و برای عده‌ای نقل کرده است. البته این احتمال به صورت بسیار ضعیف در صورت عدم وجود اشکال در طبقه هست که سهل بن زیاد در آن یک مورد مشافهتا از عبد الله بن میمون شنیده باشد ولی این مسأله علاوه بر اینکه غالبا به دلیل عدم هماهنگی زمان زندگی معمولا منتفی است، بسیار بعید به نظر می‌رسد.

در اینجا نشـان دادیم که چه طور یک روایت را به عنوان نمونه می‌توان به کمک طرق موجود در فهارس اصلاح کرد. اما گاهی مسـأله به عکس اسـت. یعنی به دلیل روایات متعددی که مثلا با واسطه فردی خاص از کتاب شخصی دیگر نقل شده است، در می‌یابیم که این واسطه در کتاب فهرست جا افتاده است. همچنین بر اساس اسامی موجود در روایات گاهی به تحصیفات و تحریفات اسـامی در کتب فهرست می‌توان پی برد.

همچنین گاهی فردی که در روایات به صورت مبهمی ذکر شـده اسـت به کمک اوصافی که در کتب فهرست برای او ذکر شده است، شناسایی می‌شود. مثلا در کتاب کافی یکی از مشـایخ مرحوم کلینی محمد بن الحسـن اسـت که وصفی برای او ذکر نشده است و به وسیله او از علی بن العباس نقل می‌کند. این اسم مشترک بین صفار و افراد دیگری در این طبقه اسـت که به کمک فهرسـت نجاشـی شناسـایی می‌شود. مرحوم نجاشی در ترجمه علی بن العباس می‌فرمایند:

أخبرنا الحسین بن عبید الله عن ابن أبی رافع عن محمد بن یعقوب عن محمد

بن الحسن الطائی الرازی قال: حدثنا علی بن العباس بکتبه کلها.[1]

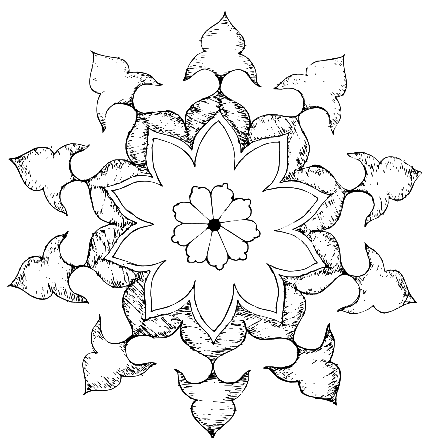
پس روشن می‌شود که این فرد صفار نیست بلکه محمد بن الحسن الطائی الرازی است که راوی کتاب علی بن عباس است و مرحوم کلینی به واسطه او به کتاب علی بن عباس راه داشته‌اند.

در یک کلام می‌توان گفت که مقایسه اسناد روایات و طرق کتب فهارس به عنواه راه حلی برای حل برخی از مشکلات قابل طرح است، اما باید توجه داشت که این مسیر ظرافت‌های بسیار دارد و همیشگی قابل پیاده شدن نیست که ان شاء الله در فصول آینده با بسیاری از ظرافت‌های این مسیر آشنا خواهید شد.

1. همان، ص۲۵۵.

فصل سوم

«مراحل بررسی فهرستی یک روایت در صورت نداشتن شواهد مخصوص به مورد»





نکته‌ای که در اینجا باید متذکر شویم این است که هر چند سعی کرده‌ایم کار را به صورت مرحله‌ای ارائه دهیم تا بررسی فهرستی روایت، سیر معینی داشته باشد ولی اولا واقعیت این است که یک حدیث شناس مسلط، مجموعه این مراحل را در کمتر از پنج ثانیه به محض دیدن سند به صورت ناخودآگاه انجام می‌دهد و ممکن است در این سیر ناخودآگاه یا سریع، برخی از مراحل جا به جا انجام شود و ثانیا برخی از مراحل مثل مرحله هشتم ممکن است به محض طی کردن برخی از مراحل سابق به وقوع بپیوندد ولی آن را در مرحله هشت ذکر کردیم چون ممکن است گاهی مجبور باشیم تمام مراحل سابق را طی کنیم تا بتوانیم ارزیابی مناسبی در مرحله هشت داشته باشیم. لذا سیر ترتیبی این مجموعه ممکن است در برخی از موارد اندکی تغییر کند.

در ضمن هدف از بررسی فهرستی یک روایت دستیابی به کارکردهایی است که در فصل اول بیان کردیم. مثلا با بررسی فهرستی یک روایت بتوانیم تاریخ مکتوب شدن آن را بیابیم و همچنین با دست یافتن به نسخ دیگر این روایت که در سائر کتب حدیثی هستند، ارزیابی بهتری نسبت به متن روایت داشته باشیم و نیز بتوانیم به مصادر مؤلف کتابی که در حال بررسی روایتی در آن هستیم دست پیدا کنیم و بفهمیم که مؤلف کتاب، این روایت را از روی چه کتابی نوشته است و همچنین بتوانیم میراث‌های از بین رفته را احیاء کنیم.

همچنین سیر مطرح شده با در نظر گرفتن شواهد خاص مربوط به برخی از مصادر است و ان شاء الله برخی از این شواهد خاص در فصول آینده مورد بحث قرار می‌گیرد.

مرحله اول: پیدا کردن مؤلفینی که در سند روایت وجود دارند

گام اول در بررسی فهرستی یک روایت این است که ببینیم چه افرادی در سند آن قرار دارند که دارای تألیف هستند. برای اینکه بفهمیم شخصی دارای تألیف هست یا نه، اولین جایی که باید مورد مراجعه قرار بگیرد، فهرست شیخ و نجاشی است که اگر آن فرد را به عنوان مؤلف ذکر کرده باشند، روشن می‌شود که ایشان دارای تألیف است. همچنین ممکن است در کتب دیگر مثل فهرست ابن ندیم یا حتی در ضمن سند روایات به مؤلف شدن این فرد اشاره شده باشد. مثلا در کتاب بصائر الدرجات در ضمن روایتی می‌خوانیم:

وَ مَا وَجَدْتُ فِي نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام[1] الخ.

از سند این روایت فهمیده می‌شود که محمد بن سنان دارای کتاب نوادری است که اگر بر فرض در کتب فهرست ذکری از آن نمی‌آمد به کمک این روایت می‌توانستیم به وجود آن آگاه شویم.

همچنین از ادله بر مؤلف بودن شخصی، این است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب ابتدا به اسم او کنند. همچنین بر اساس افرادی که در مشیخه فقیه به ایشان راهی مطرح شده است، می‌توان با رعایت ضوابطی که بعدا عرض خواهیم کرد، آن فرد را مؤلف دانست. همچنین سند یکسانی به فرد واحدی، در روایات متعدد تکرار شده باشد، به احتمال قوی نشان دهنده مؤلف بودن آن فرد است. مثلا وقتی در صدها سند، «ابراهیم بن هاشم عن النوفلی عن السکونی» تکرار می‌شود به احتمال قوی می‌توان حدس زد که «سکونی» مؤلف کتابی است که این سند بیانگر اجازه نسخه‌ای از آن است. البته روش اخیر قطعیت چندانی ندارد و لذا در احیای آثار بر اساس آن باید دقت داشت که مواردی که از این طریق احیا می‌شوند از سائر موارد

---

۱. بصائر الدرجات، ج۱، ص۳۸۶، ح۱۲.

که قطعیت بیشتری دارند، جدا شوند. یکی از نکات مهمی که در کتاب «میراث مکتوب شیعه تا قرن سوم هجری» رعایت نشده است همین است. البته مشکل ایشان از این مسأله بزرگتر است. گویا ایشان تصور کرده‌اند که هر جا شخصی مؤلف بود، در هر روایتی اسم آن فرد آمد از کتاب او نقل شده است و لذا در قسمت احیای آثار به مجموعه این سنخ روایات فرد آدرس داده‌اند. در خصوص بحث احیای فهارس که در کتاب فهارس الشیعه مشابه این کار انجام شده است، این کار به مقتضای استدلالی که ذکر کردیم، صحیح به نظر می‌رسد ولی در مورد روایات مسأله قابل توجیه نیست.

مرحله دوم: مقایسه طریق به کتب این مؤلفین با سند روایت

در مرحله بعد، طریقی را که در برای هر یک از مؤلفین موجود در سند روایت مورد بررسی، ذکر شده است، بررسی می‌کنیم و با سند روایت مورد بررسی، مقایسه می‌کنیم. وجود افراد مشترک در سند روایت مورد بررسی و طریق ذکر شده به مؤلفین موجود در سند این روایت، می‌تواند شاهدی بر این باشد که این روایت از کتاب آن فرد اتخاد شده است.

مثلا وقتی در کافی روایتی با سند «علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی» را مشاهده می‌کنیم، بعد از مراجعه به کتب فهارس در می‌یابیم که همه راویان این سند، مؤلف هستند و در کتب فهرست کتبی به آن‌ها نسبت داده شده است.

طریقی که به سکونی در کتاب نجاشی ذکر شده است، عبارت است از:

قرأته علی أبی العباس أحمد بن علی بن نوح قال: أخبرنا الشریف أبو محمد الحسن بن حمزة قال: حدثنا علی بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن النوفلی عن إسماعیل بن أبی زیاد السکونی الشعیری بکتابه.[1]

همانطور که می‌بینید انتهای طریق نجاشی از علی بن ابراهیم به بعد دقیقا با سند مرحوم کلینی برابری می‌کند.

همچنین طریقی که مرحوم نجاشی به کتاب الحسین بن یزید النوفلی بیان می‌کنند،

---

۱. نجاشی، ص۲۶.

عبارت است از:

له كتاب التقية أخبرنا ابن شاذان عن أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميرى قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم عن الحسين بن يزيد النوفلى به و له كتاب السنة.[۱]

همانطور که می‌بینید این طریق در ابراهیم بن هاشم، با سند کافی برابری می‌کند.

در طریق نجاشی به ابراهیم بن هاشم نیز به پسر ایشان علی بن ابراهیم بر می‌خوریم:

أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا الحسن بن حمزة الطبرى قال: حدثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بها.[۲]

لذا در مورد همه مؤلفین این سند، احتمال اینکه از کتاب آن‌ها مطلب نقل شده باشد وجود دارد. یعنی احتمال دارد که این مطلب در کتاب سکونی به نسخه «علی عن ابیه عن النوفلی» در دست مرحوم کلینی باشد و ایشان آن را از روی آن نوشته باشند و نیز ممکن است در نسخه «علی عن ابیه» کتاب نوفلی باشد که در آن روایتی از سکونی نقل شده است و مرحوم کلینی از کتاب نوفلی استفاده کرده باشند. حتی احتمال دارد که مرحوم کلینی در کتاب استادشان «علی بن ابراهیم» نوشته باشند.

به کمک مراحل بعدی می‌توان برخی از این احتمالات را تقویت کرد. مثلا اگر ثابت شود که کتاب سکونی در قرن سوم و چهارم هجری در قم و بغداد معروف و موجود بوده است، به خلاف کتاب نوفلی، طبیعی است که احتمال نقل از کتاب نوفلی بسیار کاهش می‌یابد. یا مثلا در دو کتابی که به نوفلی نسبت داده شده است، اسامی آن‌ها عبارت است از: «التقية» و «السنة» و اگر مضمون روایت با تقیه یا سنت مرتبط نبود(یعنی به عنوان دو کتاب او ربطی نداشت)، طبیعی است که از این جهت هم این احتمال که این روایت از کتاب نوفلی باشد، تضعیف می‌شود.

البته همیشه این طور نیست که همه افراد داخل سند مؤلف باشند و ممکن است حتی گاهی هیچ یک از افراد سند نیز مؤلف نباشند و طبیعی است که در این موارد کار بسیار ساده‌تر خواهد شد.

---

۱. همان، ص۳۸.

۲. همان، ص۱۶.

همچنین باید توجه داشت که ممکن است در واقع این روایت از کتاب همه مؤلفین داخل سند گرفته شده باشد. یعنی به عنوان نمونه ابتداء سکونی در کتاب خویش این روایت را نوشته است و بعد نوفلی آن روایت را از کتاب او برگزیده است و در کتاب خویش به کار برده است و بعد مرحوم ابراهیم بن هاشم در تألیفی مستقل همان روایت را از کتاب نوفلی گزینش کرده است و در جای مناسب کتاب خویش قرار داده است و بعد پسر ایشان علی بن ابراهیم در تألیف مستقلی دیگر چنین کرده باشد و در نهایت مرحوم کلینی از کتاب استاد خویش علی بن ابراهیم این روایت را برگزیده باشد.

لذا در بررسی فهرستی روایت، برای ما اولا مهم است که اولین بار این روایت در چه زمانی مکتوب شده است و ثانیا برای مهم است که منبع صاحب کتابی که کتابش دست ماست، چه کتابی بوده است و ثالثا اینکه این روایت در چه مصادری بین این دو زمان؛ یعنی اولین زمان کتبی شدن و زمان آخرین منبعی که منبع مرحوم کلینی است، موجود بوده است.

مرحله سوم: مقایسه محتوای روایت با اسامی کتب مؤلفین موجود در سند، خصوصا مؤلف احتمالی

در قسمت قبل به این مسأله اشاره کردیم. به عنوان نمونه اگر محتوای روایت تفسیر آیه‌ای از قرآن باشد و در بین مؤلفین موجود در سند روایت، تنها یک نفر کتاب تفسیری داشته باشد، به احتمال قوی این روایت از تفسیر او گرفته شده است، یا به عنوان مثال اگر روایت در مورد مسائل توحیدی باشد و در بین تألیفات مؤلفین موجود در سند کتاب التوحید دیده شود، طبق قاعده روایت از کتاب اوست.

مرحله چهارم: بررسی روایات مشابه از حیث متن با این روایت در سائر کتب و مقایسه متن و سند آن‌ها با متن و سند روایت

متون مشابه یک روایت بسیار راهگشا هستند. در نرم افزار جامع الاحادیث ۳٫۵ مؤسسه نور، قسمتی برای یافتن احادیث مشابه قرار داده شده است که بر اساس درصد واژگان یکسان بین دو روایت، مشابه یابی می‌کند. هر چند متأسفانه این قسمت از

نرم افزار دارای مشکلاتی است و برخی از روایاتی را که تشابه بسیاری دارند، نمی‌آورد ولی با تمام مشکلات، بسیار کارآمد و سودمند است.

با بررسی روایات مشابه از حیث متن، ممکن است از وجود برخی از مشکلات اساسی پرده برداری شود و یا به کمک این قسمت شواهدی بر اینکه این روایت از چه کتابی استخراج شده است، به دست آید. به دو نمونه توجه کنید:

مثال اول:

در کتاب طب الائمة با روایت زیر مواجه می‌شویم:

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ بِمَكَّةَ فَأَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام فَنَظَرَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ مِمَّا أَضْمَرْتَ وَ لَا تَعُدْ فَقُلْتُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ قَالَ وَ خَرَجَ فِي إِحْدَى رِجْلَيَّ الْعِرْقُ الْمَدِينِيُّ فَقَالَ لِي حِينَ وَدَّعْتُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْعِرْقُ فِي رِجْلِي أَيُّمَا رَجُلٍ اشْتَكَى فَصَبَرَ وَ احْتَسَبَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ قَالَ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَرْحَلَةِ الثَّانِيَةِ خَرَجَ ذَلِكَ الْعِرْقُ فَمَا زِلْتُ شَاكِياً أَشْهُراً فَحَجَجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ عَوِّذْ رِجْلِي وَ أَخْبَرْتُهُ أَنَّ هَذِهِ الَّتِي تُوجِعُنِي فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَى هَذِهِ أَعْطِنِي رِجْلَكَ الْأُخْرَى الصَّحِيحَةَ فَقَدْ أَتَاكَ اللَّهُ بِالشِّفَاءِ فَبَسَطْتُ الرِّجْلَ الْأُخْرَى بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا قُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ وَدَّعْتُهُ صِرْتُ إِلَى الْمَرْحَلَةِ الثَّانِيَةِ خَرَجَ فِي هَذِهِ الصَّحِيحَةِ الْعِرْقُ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ مَا عَوَّذَهَا إِلَّا لِحَدَثٍ يَحْدُثُ بِهَا فَاشْتَكَيْتُ ثَلَاثَ لَيَالٍ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَافَانِي وَ نَفَعَتْنِي الْعُوذَةُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْقُدُّوسِ الْمُبَارَكِ الَّذِي مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَعْطَيْتَهُ وَ مَنْ دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تُعَافِيَنِي مِمَّا أَجِدُ فِي رَأْسِي وَ فِي سَمْعِي وَ فِي بَصَرِي وَ فِي بَطْنِي وَ فِي ظَهْرِي وَ فِي يَدَيَّ وَ فِي رِجْلَيَّ وَ فِي جَسَدِي وَ فِي جَمِيعِ أَعْضَائِي وَ جَوَارِحِي إِنَّكَ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ[1]

تعبیر «بهذا الاسناد» در سند این روایت به روایت قبلی و قبل از آن بر می گردد

۱. طب الائمة، ص۱۷.

که سند آن چنین است: «ابُو عَتَّابٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ وَ أَظُنُّ الْحُسَيْنَ حَدَّثَنَا أَيْضاً عَنْهُ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ»

بر این اساس مراد از بهذا الاسناد «ابُو عَتَّابٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ وَ أَظُنُّ الْحُسَيْنَ حَدَّثَنَا أَيْضاً عَنْهُ عَنِ الْوَشَّاءِ» خواهد بود. جالب اینجاست که وقتی روایت مشابه این روایت را بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که قطب الدین راوندی در کتاب الخرائج و الجرائح تقریبا همین داستان را به سندی دیگر از جناب محمد بن فضیل در ضمن کرامات امام جواد علیه السلام آورده شده است:

مَا رَوَى بَكْرُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام كِتَاباً وَ فِي آخِرِهِ هَلْ عِنْدَكَ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ نَسِيتُ أَنْ أَبْعَثَ بِالْكِتَابِ فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحَوَائِجَ لَهُ وَ فِي آخِرِ كِتَابِهِ عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ هُوَ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدُورُ مَعَنَا حَيْثُ دُرْنَا وَ هُوَ مَعَ كُلِّ إِمَامٍ. وَ كُنْتُ بِمَكَّةَ فَأَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ مِمَّا أَضْمَرْتَ وَ لَا تَعُدْ. قَالَ بَكْرٌ فَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا قَالَ لَا أُخْبِرُ بِهِ أَحَداً. قَالَ وَ خَرَجَ بِإِحْدَى رِجْلَيِ الْعِرْقُ الْمَدَنِيُّ وَ قَدْ قَالَ لِي قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ الْعِرْقُ فِي رِجْلِي وَ قَدْ وَدَّعْتُهُ فَكَانَ آخِرُ مَا قَالَ إِنَّهُ سَتُصِيبُ وَجَعاً فَاصْبِرْ فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا اشْتَكَى فَصَبَرَ وَ احْتَسَبَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ. فَلَمَّا صِرْتُ فِي بَطْنِ مَرٍّ ضَرَبَ عَلَى رِجْلِي وَ خَرَجَ بِيَ الْعِرْقُ فَمَا زِلْتُ شَاكِياً أَشْهُراً وَ حَجَجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ عَوِّذْ رِجْلِي وَ أَخْبَرْتُهُ أَنَّ هَذِهِ الَّتِي تُوجِعُنِي فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَى هَذِهِ وَ أَعْطِنِي رِجْلَكَ الْأُخْرَى الصَّحِيحَةَ فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا قُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ فِي الرِّجْلِ الصَّحِيحَةِ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَوَّذَهَا مِنَ الْوَجَعِ فَعَافَانِيَ اللَّهُ بَعْدَهُ[1]

می‌بینید که این دو داستان با این جزئیات یکسان نقل شده‌اند. طبیعی است که به احتمال قریب به یقین یک داستان باشند و ظاهرا مطلب درست همان مطلب کتاب خرائج و جرائح هست و در کتاب طب الائمة که مشکلات جدی نسخه‌ای دارد[2]،

۱. الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۳۸۷.

۲. رک: مقدمه کتاب «شرح و تحقیق طب الائمة به همراه مقدمه‌ای در فرآیند دستیابی به طب اسلامی» از همین مؤلف.

اشتباهی پیش آمده است و لذا به برکت این بررسی در می‌یابیم که به طور کلی سندی که در طب الائمة ذکر شـده اسـت، ربطی به این روایت ندارد و همچنین پی می‌بریم که بررسی فهرستی خود را باید روی سند دیگری پیگیری کنیم.

مثال دوم:

گاهی با بررسـی متون مختلف یک روایت با مجموعه روایاتی مواجه می‌شـویم که همگی پیرامون یک داسـتان است و بر اساس مقدار شباهت متون می‌توان حدس زد که آیا این نقل‌ها شفاهی هستند یا کتبی و بر اساس مقایسه، به متن صحیح دست پیدا کنیم.

به چند روایت زیر که همگی پیرامون یک داستان هستند، توجه کنید:

در تفسیر عیاشی داریم:

و فی روایة أخری عن عبد الله بن سنان عنه قال سأله أبی و أنا حاضر: الیتیم متـی یجوز أمره- فقال: حین یبلغ أشـده، قلت: و ما أشـده، قـال: الاحتلام، قلت: قد یکون الغلام ابن ثمانی عشرة سنة لا یحتلم- أو أقل أو أکثر قال: إذا بلغ ثلاث عشرة سنة- کتب له الحسن و کتب علیه السیئ و جاز أمره- إلا أن یکون سفیها أو ضعیفا[1]

نسـخه دیگری از همین روایت در کتاب وسـائل الشـیعة از تفسیر عیاشی مشابه همین مطلب به متن دیگری چنین نقل شـده است که در نسخه مطبوع کتاب عیاشی نیامده است:

الْعَیَّاشِـیُّ فِی تَفْسِیرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِـنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی‌عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام مَتَی یُدْفَعُ إِلَی الْغُلَامِ مَالُهُ قَالَ إِذَا بَلَغَ وَ أُونِسَ مِنْهُ رُشْدٌ وَ لَمْ یَکُنْ سَفِیهاً وَ لَا ضَعِیفاً قَالَ قُلْتُ: فَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ یَبْلُغُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ سِتَّ عَشْرَةَ سَنَةً وَ لَمْ یَبْلُغْ قَالَ إِذَا بَلَغَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَـنَةً جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ سَـفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً قَالَ قُلْتُ: وَ مَا السَّفِیهُ الضَّعِیفُ قَالَ السَّفِیهُ الشَّارِبُ الْخَمْرَ وَ الضَّعِیفُ الَّذِی یَأْخُذُ وَاحِداً بِاثْنَیْنِ.[2]

۱. تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲۹۱و۲۹۲.

۲. وسائل الشیعة، ج۱۹، ص۳۷۰و۳۷۱.

در روایتی دیگر در کتاب خصال می‌خوانیم:

حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبِی الْحُسَیْنِ الْخَادِمِ بَیَّاعِ اللُّؤْلُؤِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلَهُ أَبِی وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الْیَتِیمِ مَتَى یَجُوزُ أَمْرُهُ قَالَ حَتَّى یَبْلُغَ أَشُدَّهُ قَالَ وَ مَا أَشُدُّهُ قَالَ الِاحْتِلَامُ قَالَ قُلْتُ قَدْ یَکُونُ الْغُلَامُ ابْنَ ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَکْثَرَ وَ لَا یَحْتَلِمُ قَالَ إِذَا بَلَغَ وَ کُتِبَ عَلَیْهِ الشَّیْءُ جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً.[۱]

در روایتی در کتاب تهذیب داریم:

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَیِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِیهِمَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلَهُ أَبِی وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ قَالَ الِاحْتِلَامُ قَالَ فَقَالَ یَحْتَلِمُ فِی سِتَّ عَشْرَةَ وَ سَبْعَ عَشَرَ وَ نَحْوِهَا فَقَالَ إِذَا أَتَتْ عَلَیْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ نَحْوُهَا فَقَالَ لَا إِذَا أَتَتْ عَلَیْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً کُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَ کُتِبَتْ عَلَیْهِ السَّیِّئَاتُ وَ جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً فَقَالَ وَ مَا السَّفِیهُ فَقَالَ الَّذِی یَشْتَرِی الدِّرْهَمَ بِأَضْعَافِهِ قَالَ وَ مَا الضَّعِیفُ قَالَ الْأَبْلَهُ.[۲]

در روایتی دیگر در کتاب کافی می‌خوانیم:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ دَخَلَ فِی الْأَرْبَعَ عَشْرَةَ وَجَبَ عَلَیْهِ مَا وَجَبَ عَلَى الْمُحْتَلِمِینَ احْتَلَمَ أَوْ لَمْ یَحْتَلِمْ کُتِبَتْ عَلَیْهِ السَّیِّئَاتُ وَ کُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَ جَازَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ إِلَّا أَنْ یَکُونَ ضَعِیفاً أَوْ سَفِیهاً.[۳]

همچنین در کافی داریم:

عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ آدَمَ بَیَّاعِ اللُّؤْلُؤِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ

۱. الخصال، ج۲، ص۴۹۵.

۲. تهذیب الاحکام، ج۹، ص۱۸۲، ح۶.

۳. کافی، ج۷، ص۶۹.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً كُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَةُ وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَةُ وَ عُوقِبَ وَ إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ تِسْعَ سِنِينَ فَكَذَلِكَ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تَحِيضُ لِتِسْعِ سِنِينَ.[۱]

همانطور که می‌بینید در روایت اولی که از عیاشی نقل کردیم و روایت خصال و تهذیب، ماجرای پرسش پدر عبد الله بن سنان از امام صادق عليه‌السلام مطرح شده است و عبد الله بن سنان که در ماجرا حضور داشته است، از مسأله حکایت می‌کند. همچنین در بقیه روایات عبد الله بن سنان آمده است ولی با وجود اتحاد سؤال، تصریح نشده است که پدر ایشان پرسشگر هستند. جالب اینکه در دو روایت خصال و روایت آخر کافی، راوی از عبد الله بن سنان ظاهرا همان آدم بیاع اللؤلؤ است ولی با این وجود در یک متن تصریح به این شده است که پرسشگر پدر عبد الله است و در متن دیگر ظاهرا پرسش خود عبد الله است.همچنین علاوه بر ابهام در پرسشگر قسمت‌های مختلفی از متن به شدت اضطراب دارد. به عنوان مثال تفسیر سفیه و ضعیف بسیار متفاوت است. همچنین اصل محتوای سؤال کاملا مضمون محور مطرح شده است.

در این موارد اگرچه همه روایات حول داستان واحدی است ولی به دلیل این اضطراب شدید و نیز «مضمون محوری» شدید روایت، می‌توان با اطمینان گفت که این روایت حداقل در دو طبقه اول(که قدر جامع برخی از روایات است)، مکتوب نشده است و به صورت شفاهی نقل شده است.

به عبارت دیگر اگرچه عبد الله بن سنان دارای کتاب است ولی به کمک بررسی روایات مشابه و متون آن‌ها در می‌یابیم که این روایت در طبقات اولیه مکتوب نشده است.

مرحله پنجم: بررسی شهرت کتاب مؤلفین موجود در سند خصوصا مؤلف احتمالی

قبلا نمونه‌ای از راه‌های کشف شهرت را بیان کردیم. عرض کردیم که اگر کتابی در فهارس متعدد آمده باشد، نشانه شهرت آن کتاب است. همچنین اگر بر اساس

---

۱. همان، ص۶۸و۶۹.

شواهد فهرستی در بررسی اسناد دریافتیم که مصدر خاصی بارها مورد استفاده مؤلفین زمان‌های متعدد قرار گرفته است. مثلاً اگر دیدیم که مرحوم شیخ طوسی ابتدا به نام حسین بن سعید می‌کند، در می‌یابیم که کتاب حسین بن سعید نزد ایشان نیز بوده است. همین طور اگر از راه‌های مختلف پی بردیم که علمای بزرگ دیگر نیز این کتاب را داشته‌اند وقتی به روایتی در کتاب کافی بر می‌خوریم که اسم حسین بن سعید در آن آمده است، احتمال اینکه روایت از کتاب او باشد به نسبت به اینکه آن روایت در کتاب مؤلف دیگری که در سند آن روایت وجود دارد، موجود باشد، بیشتر است.

مرحله ششم: بررسی مصادر و منابع مؤلف کتابی که روایت مورد بررسی در کتاب اوست و مقایسه طریق او با سائر مؤلفین هم منطقه او از حیث جغرافیایی

گاهی ما به دلایلی در مورد مصادر موجود در یک منطقه جغرافیایی اطلاعات خوبی داریم. به عنوان مثال به دلیل وضوح منابع مرحوم شیخ طوسی و نیز وجود کتبی مثل فهرست ابن ندیم، اطلاعات ما از منابع موجود در سرزمین عراق در قران چهارم و پنجم هجری بالاست. حال اگر در مورد مؤلفی مثل نجاشی که وضوح منابع او برای ما به اندازه شیخ طوسی نیست یا مثلا شیخ مفید یا ابن قولویه پسر و امثال این‌ها، در جایی شبهاتی داشتیم، بر اساس مصادر متعارف موجود در آن منطقه می‌توانیم شواهدی بر اینکه روایت مورد بحث از چه منبعی است، به دست بیاوریم.

مرحله هفتم: بررسی کثرت تکرار سند یا قسمتی از آن در مجموعه روایات خصوصا روایات مؤلف کتابی که روایت مورد بررسی در کتاب اوست

وقتی ببینیم که سندی یا قسمتی از سندی در مجموعه روایات بسیار پر تکرار است، احتمال اینکه طریقی به کتاب باشد که دائما تکرار می‌شود بالا می‌رود، مثل طریق به سکونی که معمولا از طریق نوفلی است و «النوفلی عن السکونی» در روایات بسیاری تکرار می‌شود. همچنین گاهی در خصوص کتابی که در حال بررسی روایت آن هستیم، این مطلب را مشاهده می‌کنیم. به عنوان نمونه مرحوم کلینی هر جا در

سندشان فضل بن شاذان ذکر شده است، به واسطه شخصی به اسم محمد بن اسماعیل از او نقـل کرده‌اند. از طرفی این شـخص در هیچ کتاب دیگـری از او خبری نداریم. لذا به احتمال قوی مرحوم کلینی میراث فضل بن شاذان را از طریق محمد بن اسماعیل سماع کرده‌اند و هر جا با چنین سندی مواجه شویم، مصدر مرحوم کلینی به احتمال قوی کتابی از کتب فضل بن شاذان است.

مرحله هشتم: اصلاح سقط‌ها و تصحیفات و تحریفات سند روایت مورد بررسی

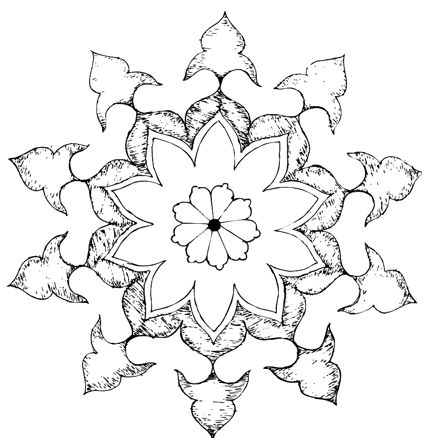
پیشـتر در مـورد اصـلاح طریق فهارس بر اسـاس روایات صحبـت کردیم. البته مراحل اصلاح سـند و کشـف سقطها بر اساس معیارهای دیگری نیز ممکن است که از جمله مهمترین آن‌ها بررسی شاگردان و اساتید تک تک افراد طریق یا سند است. معمولا به کمک این بررسـی بر اسـاس مجموعه طرق و اسـانید دیگر، تا حد زیادی اشـکالات طریق یا سند مورد بررسی روشن می‌شـود. توجه داریم که این مرحله جا دارد در ابتـدای کار باشـد و معمولا یک حدیث شـناس حرفـه‌ای اولین مرحله‌ای که انجام می‌دهد همین اسـت ولی معمولا برای مبتدیان بدون طی مراحل قبل، رسـیدن به این مرحله سـاده نیسـت و این سـیر برای راهنمایی مبتدیان تنظیم شده است؛ زیرا حدیث شناس حرفه‌ای تمامی این مراحل را در عرض چند ثانیه در ذهن خویش طی می‌کند.

مرحله نهم: تجمیع شواهد و تجزیه تحلیل آن‌ها و نتیجه گیری

بعد از بررسی مجموعه امور بالا گاهی مجموعه شواهد همسو هستند یا حداقل به گونه‌ای هستند که تا حد زیادی اطمینان ایجاد می‌کنند. در مجموع بر اساس قوت احتمالات می‌توان روایت مورد بررسـی را از حیث مصدر شناسایی کرد و در احیای میراث از آن استفاده کرد.

فصل چهارم

«ظرائف بررسی‌های فهرستی در کتب اربعه»





تهذیب و استبصار

مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب در ابتدا تا اواسط جلد دوم(از ده جلد) سند روایـات را بـه صورت کامل ذکر می‌کنند و بعد از آن ابتدا به اسـم افرادی می‌کنند که صاحبان کتاب هستند و ایشان آن روایت را از کتاب آن‌ها استخراج کرده است. ایشان در این زمینه می‌فرمایند:

کنا شرطنا فی اول هذا الکتاب ان نقتصر علی ایراد شرح ما تضمنته الرسالة المقنعة و ان نذکر مسألة مسألة و نورد فیها الاحتجاج من الظواهر و الادلة المفضیـة الی العلـم و نذکر مع ذلك طرفا من الاخبار التـی رواها مخالفونا ثم نذکـر بعد ذلك ما یتعلق باحادیث اصحابنا رحمهم اللّه، و نورد المختلف فی کل مسـألة منهـا و المتفق علیها و وفینا بهـذا الشرط فی اکثر ما یحتوی علیه کتـاب الطهارة، ثم انا رأینا انه یخرج بهذا البسـط عـن الغرض و یکون مع هذا الکتاب مبتورا غیر مستوفی فعدلنا عن هذه الطریقة الی ایراد احادیث اصحابنـا رحمهم اللّـه المختلف فیه و المتفق، ثم رأینا بعد ذلك ان اسـتیفاء ما یتعلـق بهذا المنهاج اولی من الاطناب فی غیره فرجعنا و اوردنا من الزیادات مـا کنـا أخللنا به و اقتصرنا من ایراد الخبر عـلی الابتداء بذکر المصنف الذی اخذنـا الخـبر من کتابه او صاحب الاصل الـذی اخذنا الحدیث من اصله، و

استوفینا غایة جهدنا ما یتعلق باحادیث اصحابنا رحمهم اللّه المختلف فیه و المتفق و بینا عن وجه التأویل فیما اختلف فیه علی ما شرطناه فی اول الکتاب و اسندنا التأویل الی خبر یقضی علی الخبرین و اوردنا المتفق منها لیکون ذخرا و ملجأ لمن یرید طلب الفتیا من الحدیث.[۱]

پس قاعده این است که اگر در کتاب تهذیب ابتدا به اسم شخصی شده بود، بفهمیم این حدیث از کتاب او گرفته شده است. اما این صرفا ابتدای راه است! همواره چنین نیست.

به صورت کلی استثناءهای این قاعده کلی در جایی است که ابتدا به اسم برخی از مشایخ با واسطه یا بی واسطه مرحوم کلینی است که در این موارد ممکن است مطلب از کتاب کافی گرفته شده باشد و نه کسی که ابتدا به نام او شده است.

توضیح اینکه مرحوم شیخ طوسی در ضمن مشیخه به این نکته تصریح می‌کنند. ایشان در پنج مورد از مشیخه اسم احمد بن محمد بن عیسی را می‌آورند.

و من جملة ما ذکرته عن احمد بن محمد بن عیسی ما رویته بهذه الاسانید عن محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی[۲]

پس طبق این مطلب مرحوم شیخ طوسی در برخی از مواردی که به اسم احمد بن محمد بن عیسی شروع می‌کنند از کتاب کافی نقل می‌کنند.

و من جملة ما ذکرته عن احمد بن محمد بن عیسی ما رویته بهذا الاسناد عن

---

۱. تهذیب الاحکام، المشیخة، ص۴. ترجمه عبارت: در اول کتاب شرط کردیم که بر آوردن آنچه که شرحی بر کتاب مقنعه است، اکتفا کنیم و مسأله به مسأله را ذکر کنیم و استدلال به ظواهر و ادله علم آور را بیان کنیم و با این حال گلچینی از روایاتی را که مخالفین ما(اهل سنت) نقل کرده‌اند، نیز نقل کنیم و سپس آنچه به احادیث اصحاب ما مرتبط است ذکر کنیم و در هر مسأله‌ای مورد اتفاق از اخبار اصحاب و مورد اختلاف آن را نقل کنیم و ما به این شرط در اکثر متحوای کتاب طهارت عمل کردیم سپس دیدیم که با این بسط و تفصیل از غرض خارج می‌شویم و با این وضع کتاب نا تمام می‌ماند پس از این طریقه به نقل روایات اصحاب خودمان آنچه مورد اتفاق آنهاست و انچه که مورد اختلاف آنهاست، عدول کردیم سپس دیدیم که استیفاء بر طریقه اولی از اطناب و طولانی کردن کلام در موضوات دیگر اولیت دارد پس برگشتیم و آنچه از زیادات را که به آن اخلال ورزیده بودیم(و کامل نیاورده بودیم) اضافه کردیم (ولی) در ذکر خبر به ابتداء به ذکر مؤلف کتابی که خبر را از کتابش گرفتیم یا صاحب اصلی که حدیث را از اصل او گرفتیم، اکتفا کردیم...

۲. همان، ص۴۲و۴۳.

محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد[۱]

و من جملة ما ذکرته عن احمد بن محمد ما رویته بهذا الاسناد عن محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد.[۲]

و من جملة ما ذکرته عن احمد بن محمد ما رویته بهذا الاسناد عن سعد بن عبد اللّه عن احمد بن محمد.[۳]

و ما ذکرته عن احمد بن محمد بن عیسی الذی اخذته من نوادره فقد اخبرنی به الشیخ ابو عبد اللّه و الحسین بن عبید اللّه و احمد بن عبدون کلهم عن الحسن بن حمزة العلوی و محمد بن الحسین البزوفری جمیعا عن احمد بن ادریس عن احمد بن محمد بن عیسی، و اخبرنی به أیضا الحسین بن عبید اللّه و ابو الحسین بن ابی جید جمیعا عن احمد بن محمد بن یحیی عن ابیه محمد بن یحیی العطار عن احمد بن محمد بن عیسی.[۴]

از این چهار مورد اخیر فهمیده می‌شود که برخی از نقل‌های شیخ از احمد اشعری، از کتاب محمد بن علی بن محبوب و برخی از کتاب سعد به عبد الله و برخی از کتاب صفار است. البته از نقل اخیر روشن شد که برخی از نقل‌های شیخ از احمد اشعری، از کتاب نوادر خود اوست.

پس بر اساس این پنج موردی که در مشیخه در مورد احمد بن محمد اشعری آمده است، روشن می‌شود که ابتدا به اسم احمد اشعری به هیچ وجه دلالت بر این نمی‌کند که از کتاب خود اوست بلکه ممکن است از کتاب کافی یا کتاب صفار یا محمد بن علی بن محبوب یا سعد بن عبد الله باشد. آیا راهی برای تشخیص مطلب هست؟ یکی از راه‌ها مراجعه به کتاب کافی است. اگر دیدیم که مطلب در کتاب کافی آمده است به احتمال قوی از کتاب کافی گرفته شده است. البته در همین موارد نیز محتمل است که خود مرحوم کلینی از کتاب نوادر احمد اشعری گرفته باشند و

۱. همان، ص۷۲و۷۳.

۲. همان، ص۷۳.

۳. همان، ص۷۴.

۴. همان، ص۷۴و۷۵.

حتی شیخ نیز از همانجا گرفته باشد.

به طور کلی مرحوم شیخ طوسی در معرفی طرق خویش به کسی که ابتدا به نام او کرده‌اند در کتاب تهذیب و استبصار دقت کافی را مبذول نداشته‌اند. به عنوان مثال ایشان در مشیخه در مورد طریق خویش به حسین بن سعید، پنج طریق ذکر می‌کنند:

و ما ذكرته فى هذا الكتاب عن الحسين بن سعيد فقد اخبرنى به الشيخ ابو عبد اللّه محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبيد اللّه و احمد بن عبدون كلهم عن احمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن ابيه محمد بن الحسن بن الوليد و اخبرنى به أيضا ابو الحسين ابى جيد القمى عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن بن ابان عن الحسين بن سعيد، و رواه أيضا محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد، و ما ذكرته عن الحسين بن سعيد «عن الحسن خ ل» عن زرعة عن سماعة و فضالة ابن ايوب و النضر بن سويد و صفوان بن يحيى فقد رويته بهذه الاسانيد عن الحسين بن سعيد عنهم.[1]

بر اساس این متن نسخ شیخ به کتاب حسین بن سعید عبارتند از:

نسخه ۱: شیخ مفید از احمد پسر ابن الولید از ابن الولید از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید

نسخه ۲: ابن عبدون از پسر ابن الولید از ابن الولید از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید

نسخه ۳: ابن غضائری از پسر ابن الولید از ابن الولید از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید

نسخه ۴: ابن ابی جید از خود ابن الولید از حسین بن حسن بن ابان عن حسین بن سعید

نسخه ۵: معلقا از ابن الولید از صفار از احمد بن محمد از حسین بن سعید

اما شیخ طوسی در کتاب تهذیب روشن نکرده‌اند که وقتی به اسم حسین بن

۱. همان، ۶۳-۷۰.

سعید شروع می‌کنند در واقع از کدام نسخه از نسخ نام برده شده از حسین بن سعید است. شاید تصور شود که این مسأله که بدانیم از کدام نسخه است، اهمیتی ندارد. اما باید دانست که اولا بدیهی است که این نسخ با یکدیگر فرق داشته‌اند و ثانیا علم ما به اینکه این مطلب در کدام نسخه و در چه تعداد از نسخ کتاب حسین بن سعید است بسیار مهم است. لذا ابن نوح یا شاید مرحوم نجاشی بعد از ذکر طرق مختلف کتاب حسین بن سعید به همین نکته تصریح می‌کند که وقتی کسی از حسین بن سعید نقل می‌کند باید حتما ذکر کند از کدام نسخه است تا اشتباه رخ ندهد. به عبارت ایشان بعد از نقل طرق ابن نوح از کتب حسین بن سعید توجه کنید:

فیجب أن تروی عن کل نسخة من هذا بما رواه صاحبها فقط و لا تحمل روایة علی روایة و لا نسخة علی نسخة لئلا یقع فیه اختلاف.[1]

متأسفانه این سنخ دقت‌ها در کار شیخ طوسی رعایت نشده است.

در مورد مشایخ کلینی نیز ظاهرا ابتدا به نام آن‌ها دلیلی بر نقل مطلب از کتاب آن‌ها نیست. به عنوان نمونه در مشیخه در مورد مواردی که ابتدا به نام علی بن ابراهیم شده است، فرموده‌اند:

و ما ذکرته عن علی بن ابراهیم بن هاشم فقد رویته بهذه الاسانید عن محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم و اخبرنی أیضا بروایاته الشیخ ابو عبد اللّه محمد بن النعمان و الحسین بن عبید اللّه و احمد بن عبدون کلهم عن ابی محمد الحسن بن حمزة العلوی الطبری عن علی بن ابراهیم بن هاشم[2]

بر اساس این فرمایش شیخ، متوجه می‌شویم که مواردی که ابتدا به نام علی بن ابراهیم شده است، در برخی از موارد از کتاب مرحوم کلینی است و در برخی از موارد از خود کتب علی بن ابراهیم است.

در مورد محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس و حمید بن زیاد و فضل بن شاذان و احمد بن محمد بن خالد برقی نیز دقیقا وضعیت به همین صورت است. اما

---

۱. نجاشی، ص۶۰. ترجمه عبارت: پس لازم است که از هر نسخه‌ای فقط آنچه که صاحب آن نسخه نقل کرده است، نقل شود و روایتی بر روایت دیگر و نسخه‌ای بر نسخه دیگر حمل نشود برای اینکه اختلاف واقع نشود.

۲. تهذیب الاحکام، مشیخه، ص۲۹-۳۲.

در مورد الحسین بن محمد بن عامر هر جا ابتدا به نام ایشان شد، فقط از کتاب کافی گرفته شده است. مرحوم شیخ می‌فرمایند:

و ما ذکرته عن الحسین بن محمد فقد رویته بهذه الاسانید عن محمد بن یعقوب عن الحسین بن محمد.[۱]

در مورد محمد بن اسماعیل و سهل بن زیاد نیز دقیقا وضعیت مشابه حسین بن محمد بن عامر است.

پس روشن شد که قاعده کلی ذکر شده در ابتدای مشیخه، در موارد متعددی که عمدتا مشایخ بی واسطه یا با واسطه مرحوم کلینی هستند، تخصیص خورده است.

در مشیخه مرحوم شیخ طوسی ۴۷ عنوان زده شده است که ابتدا به نظر می‌رسد تعداد مصادر شیخ طوسی در نوشتن تهذیب ۴۷ مصدر باشد ولی بر اساس نکاتی که عرض شد و تکرارهایی که ایشان دارند روشن می‌شود مصادر ایشان در نوشتن کتاب تهذیب کمتر از این مقدار است، زیرا اولا برخی از عناوین تکرار شده است و ثانیا برخی از عناوینی چیزی جز نقل از کتاب کلینی یا امثال ایشان نیست.

البته باید توجه داشت که مرحوم شیخ طوسی این مصادر را استقصاء نکرده‌اند. با اینکه ایشان طبق عبارتی که از ابتدای مشیخه نقل کردیم بنا به استقصاء روایات داشتند، چنین نکرده‌اند. ظاهرا ایشان در نوشتن کتاب تهذیب به اصول کافی نظری نداشتند و لذا بسیاری از روایات که در اصول کافی آمده است و قابل استفاده فقهی است، در تهذیب نیامده است. به عنوان نمونه حدیث رفع مطابق متن اصول کافی در تهذیب نیامده است. همچنین در مستطرفات سرائر در قسمت مستطرفات کتاب محمد بن علی بن محبوب که به قلم مرحوم شیخ طوسی دست ابن ادریس بوده است، برخی از مطالب آن در کتاب تهذیب نیامده است، مثل روایتی که برای هدیه خمس ثابت می‌کند[۲] و در تهذیب نیامده است. خلاصه اینکه روایاتی که در کتب

---

۱. همان، ص۳۵-۳۷.

۲. سرائر، ج۳، ص۶۰۶: وَ عَنْهُ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ فِی الرَّجُلِ يُهْدِی لَهُ مَوْلَاهُ وَ الْمُنْقَطِعِ إِلَيْهِ هَدِيَّةٌ تَبْلُغُ أَلْفَیْ دِرْهَمٍ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ هَلْ عَلَيْهِ فِيهَا الْخُمُسُ فَكَتَبَ علیه‌السلام الْخُمُسُ فِی ذَلِكَ وَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِی دَارِهِ الْبُسْتَانُ فِيهِ الْفَاكِهَةِ يَأْكُلُهَا الْعِيَالُ وَ إِنَّمَا يَبِيعُ مِنْهُ الشَّیْءَ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ أَوْ خَمْسِينَ دِرْهَماً هَلْ عَلَيْهِ الْخُمُسُ فَكَتَبَ أَمَّا مَا أُكِلَ فَلَا وَ أَمَّا الْبَيْعُ فَنَعَمْ هُوَ كَسَائِرِ الضِّيَاعِ.

شیخ صدوق یا حتی کتبی که قطعا نزد شیخ بوده است ولی در تهذیب نیامده است، بسیار است.

در گذشته شرح دادیم که گاهی مرحوم شیخ ابتدا به اسم افرادی می‌کنند در مشیخه طریقی به او ندارند و علی بن اسماعیل میثمی را مثال زدیم و عرض کردیم که ظاهرا این کتاب وجاده بوده است و ایشان طریقی به آن نداشته‌اند و حتی نجاشی نیز طریقی به این کتاب نداشته‌اند.

سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر جناب شیخ طوسی در مشیخه طریقی به فردی را ننویسند ولی در فهرست برای آن فرد طریقی ذکر کنند، آیا می‌توان از طریق فهرست استفاده کرد و به این وسیله نسخه آن روایت را وجاده ندانست؟ پاسخ این است که باید دید که آیا مرحوم شیخ خود کتاب را سماع کرده‌اند یا اینکه صرفا چون در کتاب فهرستی اسم آن بوده است، در فهرست خویش طریقی به آن ذکر کرده‌اند. طبیعی است که در صورت اول، اجازه نامه صرفا به اسم کتاب است و نه نسخه موجود نزد شیخ و لذا نسخه در هر صورت وجاده است.

از اینجا روشن می‌شود که به هیچ عنوان نمی‌توان طریق مثلا مرحوم نجاشی به کتابی را به عنوان طریق شیخ برای فردی ذکر کرد. البته قبلا نیز وقتی مسأله تعلیق را بررسی کردیم، به این نکته اشاره کردیم.

نکته بعدی اینکه مرحوم شیخ در مجالس کتاب امالی که طبق تاریخ و محل ذکر شده در متن امالی، مجالس آن همگی مربوط به ایام اسکان شیخ در نجف است، برخی از جزوات حدیثی ایام جوانی خود را گزینش می‌کرده‌اند و برای شاگردان می‌خواندند. به عنوان مثال ایشان در مجلس شماره سیزده، بعد از نقل روایت اول به سندی، تا روایت شماره ۵۲ همان باب را با تعبیر «بهذا الاسناد» آغاز می‌کنند که نشانگر این است که گویا قطعاتی از یک نسخه واحد را به صورت برگزیده خوانده‌اند.[۱]

از اینجا روشن می‌شود که یکی از راه‌های خوب برای کشف طرق شیخ طوسی یا حتی بزرگان دیگری که کتاب امالی دارند، بررسی دقیق اسناد امالی ایشان است. از طرق امالی ایشان می‌توان طریق به روایات را کشف کرد.

۱. رک: امالی شیخ طوسی، ص۳۶۱-۳۷۲.

کافی

کار در کافی از بقیه کتب اربعه مشکل‌تر است. هر چند اسناد کافی به دلیل تعداد مشـایخ کم مرحوم کلینی و حجم بالای تکرار اسـناد معمولا راحتتر به نظر می‌رسند ولی تعیین اینکه دقیقا منابع کلینی چه بوده است، کار مشکلی است.

شاید مهمترین شواهد در این زمینه علاوه بر شواهدی که در فرآیند چند مرحله‌ای ذکر کردیم، تعلیق‌های کتاب کافی باشـد که به نظر می‌رسـد از کتاب کسی است که به نام او تعلیق شده است.

همچنین از شواهد مهمی که در گذشته ذکر شد، بررسی کتب موجود در قم آن زمان، از مهمترین شواهد است.

در مجمـوع بـه دلیل اهمیـت فوق وصف کتاب کافی و منابـع آن و نبود تحقیقی جامع در این زمینه مقداری بیشتر در این زمینه صحبت می‌کنیم.

به خلاف مرحوم شیخ صدوق که اساتید بسیار زیادی دارند (حدود ۲۲۰ استاد)، مرحوم کلینی تعداد مشایخی که در کافی از آن‌ها نقل کرده‌اند چیزی حدود ۴۵ نفر اسـت.[۱] اما تنها ۱۳ نفر از این افراد هسـتند که بالای ۵۰ روایت در کافی از آن‌هاست و نفر چهاردهم؛ یعنی ابو داود، تنها ۱۹ طریق در کافی از ایشـان اسـت و نفر بعدی یعنی سعد بن عبد الله تنها ۱۲ طریق در کافی از جانب ایشان است.

این ۱۳ نفر که در واقع عمده کافی به واسـطه کتب یا اجازات ایشـان تهیه شـده است، عبارتند از:

۱. علی بن ابراهیم بن هاشم با ۵۶۲۶ طریق

۲. محمد بن یحیی العطار با ۴۸۳۵ طریق

۳. احمد بن ادریس با ۸۶۲ طریق

۴. الحسین بن محمد بن عامر با ۸۳۸ طریق

۵. محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری با ۵۷۵ طریق

---

۱. رک: مقدمه تحقیق کتاب کافی در چاپ دار الحدیث، ص۴۵-۶۴.

۶. علی بن محمد علان الکلینی با ۵۰۳ طریق

۷. حمید بن زیاد با ۴۳۵ طریق

۸. علی بن محمد ماجیلویه با ۱۸۶ طریق

۹. احمد بن محمد عاصمی با ۱۳۶ طریق

۱۰. محمد بن حسن طائی رازی با ۱۱۷ طریق

۱۱. محمد بن جعفر اسدی با ۸۱ طریق

۱۲. احمد بن مهران با ۷۵ طریق

۱۳. محمد بن جعفر رزاز با ۵۷ طریق

همچنین در کافی ۴۰۴۷ مورد با تعبیر «عدة من اصحابنا» شروع شده است که معمولا از احمد اشعری و احمد برقی و سهل بن زیاد است. مراد از این افراد طبق فرمایش مرحوم نجاشی[1] در خصوص عده احمد اشعری و فرمایش مرحوم علامه در مورد عده سه نفر عبارت است از:

قال الشيخ الصدوق محمد بن يعقوب الكليني في كتابه الكافي في أخبار كثيرة عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى قال و المراد بقولي عدة من أصحابنا محمد بن يحيى و علي بن موسى الكمنداني و داود بن كورة و أحمد بن إدريس و علي بن إبراهيم بن هاشم

و قال كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي فهم علي بن إبراهيم و علي بن محمد بن عبد الله بن أذينة و أحمد بن عبد الله بن أمية و علي بن الحسن

قال و كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد فهم علي بن محمد بن علان و محمد بن أبي عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقيل الكليني.[2]

---

۱. رجال نجاشی، ص ۳۷۸.

۲. الخلاصه، ص۲۷۱و۲۷۲.

افرادی که در این اسامی هستند که در ۱۳ نفر نیستند، شش نفر هستند که عبارتند از علی بن موسی الکمیدانی[۱] و داود بن کوره و احمد بن عبد الله بن امیه و علی بن الحسن و محمد بن عقیل کلینی هستند. محمد بن ابی عبد الله همان محمد بن جعفر اسدی است و علی بن محمد بن عبد الله بن اذینه همان علی بن محمد ماجیلویه است که اسمش در اینجا به صورت مصحف آمده است و صحیح آن علی بن محمد بن عبد الله ابن لابنته است که ضمیر لابنته به برقی بر می‌گردد. همچنین صحیح احمد بن عبد الله بن امیه ظاهرا احمد بن عبد الله بن امیه نیز مصحفا ذکر شده است و همان احمد بن عبد الله بن احمد برقی باشد که در خود کافی یازده مورد از او نقل شده است. محمد بن عقیل نیز در یک مورد کافی از او روایتی نقل شده است.

اما داود بن کوره و علی بن الحسن و محمد بن عقیل در کافی فعلی حتی یک روایت وجود ندارد.

مراد از عدة من اصحابنا بر اساس نکاتی که در مباحث فهرستی عرض کردیم، نسخ مختلف روایات یا کتب افرادی است که از آن‌ها نقل شده است. مثلا عدة من اصحابنا از احمد اشعری، یعنی این روایت خاص در مجموعه نسخ کتاب یا روایتی که احمد اشعری آن را نقل کرده است، موجود می‌باشد به خلاف وقتی که مرحوم کلینی می‌فرمایند: «محمد بن یحیی عن احمد اشعری» که در آن تنها در نسخه محمد بن یحیی از احمد اشعری، آن روایت موجود می‌باشد یا حداقل مرحوم کلینی به نسخ دیگر مراجعه نفرموده‌اند. شواهد متعددی دال بر این است که مرحوم کلینی نسخ مطالبی را که از طریق این سه نفر (احمد اشعری و برقی و سهل) به دستشان می‌رسیده است، مقایسه می‌کرده‌اند و لذا در برخی از موارد به عنوان مثال مطلبی را از دو یا سه نسخه از احمد اشعری، نقل می‌کنند.

بر اساس همین آماری که عرض کردیم، اگر بنا باشد منابع متفرقه مرحوم کلینی را بشماریم، عدد بسیار بالا می‌رود ولی تعداد چند طریق محدود است که عدد آن‌ها به تنهایی بیشتر حجم کافی را شامل می‌شود بر اساس آمارهای نرم افزار درایة النور ۱/۲ به صورت زیر قابل ارائه هستند:

---

۱. صحیح ظاهرا همین است نه عبارتی که در خلاصه است.

- علی بن ابراهیم عن ابیه: ۴۸۱۹ طریق
- علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی: ۵۰۳ طریق
- محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی: ۳۵۶۰ طریق
- محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب: ۴۶۰ طریق
- محمد بن یحیی عن محمد بن احمد بن یحیی: ۲۱۶ طریق
- احمد بن ادریس عن محمد بن عبد الجبار: ۵۹۳ طریق
- الحسین بن محمد بن عامر عن المعلی بن محمد عن الحسن بن علی الوشاء: ۴۱۳ طریق
- محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان: ۵۷۵ طریق
- علی بن محمد علان عن سهل بن زیاد: ۱۹۹
- حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة: ۳۹۶ طریق
- علی بن محمد ماجیلویه عن احمد بن محمد برقی: ۱۲۴ طریق
- محمد بن حسن طائی عن سهل بن زیاد: ۹۷ مورد
- عدة من اصحابنا عن سهل و احمد برقی و اشعری مجموعا: ۴۰۴۷ طریق

در کافی ۱۸۸۶۳ طریق ذکر شده است که این مجموعه حدود ۱۶۰۰۰ می‌شود. یعنی حدود ۸۵ درصد کل روایات کافی به تنها با این صدر سندها آغاز شده است.

طریق علی بن ابراهیم عن ابیه نیز قابل تجزیه به مواردی است که از ابن ابی عمیر (حدود ۲۲۸۷ طریق) و حماد بن عیسی (حدود ۵۶۷ طریق) و نوفلی عن السکونی (حدود ۴۶۲ طریق) و الحسن محبوب (حدود ۳۹۴ طریق) مورد اسماعیل بن مرار عن یونس (حدود ۱۱۱ طریق) و عبد الله بن المغیره (حدود ۱۰۸ طریق) و بزنطی (حدود ۱۰۲ طریق) و دیگرانی که هر یک کمتر از صد طریق از آن‌ها در کافی آمده است، نقل شده است.

همچنین طرق محمد بن یحیی عن احمد اشعری قابل تجزیه به مواردی است

که از حسن بن محبوب و حسین بن سعید و علی بن حکم انباری و الحسن بن علی بـن فضـال و ابن ابـی عمیر و محمـد بن خالد برقـی و محمد بن سـنان و محمد بن اسماعیل بن بزیع و بزنطی و عثمان بن عیسی نقل شده است.

همچنین چون محمدبن عبدالجبار مؤلف نیست و صرفا دارای روایت کتب است و پیشتر در همین نوشتار در قسمت محتوای کتب فهرست شاهدش را عرض کردیم، باید طریق ایشـان نیز تجزیه شـود و مهمترین فردی که ایشـان از او نقل می‌کنند(در ۴۲۶ طریـق) صفوان بن یحیی اسـت که نشـان می‌دهد ظاهرا مرحـوم کلینی کتاب صفـوان بـن یحیی را از طریق احمد بـن ادریس از محمد بـن عبدالجبار عمدتا نقل می‌کنند.

همین تجزیه و تحلیل مختصر بر اسـاس نکاتی که در فصل سوم عرضه کردیم، نشان می‌دهد که به احتمال قوی مرحوم کلینی اصلی‌ترین منابعی که در کتاب کافی از آن‌ها استفاده کرده‌اند، آثار مؤلفینی است که نفر آخر طرق ذکر شده هستند که ۲۴ نفر هسـتند که البته هر یک از این‌ها تألیفات متعددی داشـته‌اند که مرحوم کلینی از برخی از آن‌ها استفاده کرده‌اند.

لذا اگر بنا باشد تحقیق خوبی در احیای مصادر کتاب کافی صورت بگیرد، این ۲۴ مؤلف در درجه اول اهمیت هستند، زیرا عمده کتاب کافی ظاهرا از کتب ایشان جمع آوری شده است.

من لا يحضره الفقيه

به خلاف مرحوم شیخ طوسی که تصریح کرده بودند، جایی که به اسم کسی ابتدا کنند از کتاب ایشان است، مرحوم شیخ صدوق چنین تصریحی ندارند، لذا ابتدایی‌ترین مطلبی که به ذهن می‌رسد این است که مواردی که مشیخه ایشان ذکر شده است، در واقع ترکیبی از اجازه و سند باشند و به عبارت دیگر باید با آن‌ها به مثابه اسناد روایات برخورد کرد؛ یعنی مراحل چند گانه فصل سوم را بر روی آن‌ها پیاده کرد و در هر مورد متوجه شد که در واقع مصدر مرحوم صدوق کجاست.

ولی این احتمال بسـیار دور از ذهن به نظر می‌رسـد؛ زیرا اولا ظاهر طرق ایشان

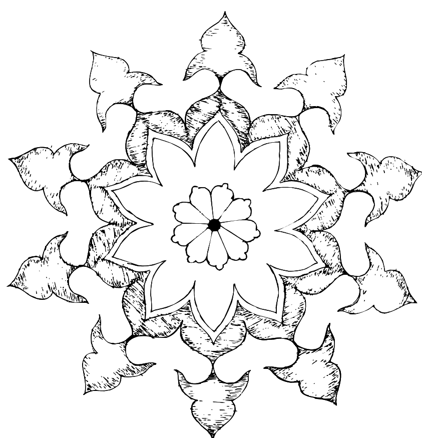
در مشیخه این است که طریق به کتب است و نه روایات. به عبارت دیگر در بسیاری از موارد شـواهد کاملا واضحی وجود دارد که نشـان می‌دهد آنچه به عنوان طریق به فرد ذکر شده است، به جز در مواردی که صریحا بیان شده است که طریق به روایت است، طریق به کتاب است.

در مجموع بسـیار مسـتبعد است که این حجم از اسامی را مرحوم شیخ صدوق بـرای غیر کتاب ذکر کرده باشـند، زیـرا در غیر این صورت اصـل اینکه خود صدوق بفهمد در مثلا این روایت خاص به چه صورت سخن بگوید، بسیار مشکل می‌شود.

اما مشکلی که هست اینکه با مقایسه احیاء شده فهرست صدوق در کتاب فهارس الشیعة با مشیخه مرحوم صدوق در می‌یابیم که این در موارد متعدد هیچ نوع تطابقی ندارد و بسیار متفاوت است. در موارد متعددی مثل حجر بن زائده و احمد بن النضر و بسطام بن الزیات و ثابت بن دینار، عنوانی در مشیخه نیامده است و حال اینکه در فهرست صدوق موجود است و در مواردی که اسامی مشترک است، طرق با یکدیگر در برخی از موارد یکسـان و در بسـیاری از موارد متفاوت اسـت. پس اولا فهرسـت صدوق چیزی جز مشیخه ایشان است و ثانیا احراز اینکه در مجموع تصمیم‌گیری در مورد طریق به کتاب بودن یا نبودن در کتاب فقیه دشـوار اسـت و لذا بدون طی فرآیند چند مرحله‌ای به صرف مشاهده طریقی در مشیخه، اثبات کتبی بودن آن مشکل است و نیازمند شواهد بیشتر است.

فصل پنجم

«نکاتی در مورد بررسی‌های فهرستی»





تشخیص اجازه واقعی از تشریفاتی

یکی از مسائلی که گاهی مشکل‌ساز می‌شود و سبب تحلیل‌های ناروا نسبت به واقعیت می‌شود، تشخیص ندادن اجازه واقعی از اجازه تشریفاتی است. به عنوان نمونه اجازه‌هایی که در زمان ما از بزرگان صادر می‌شود، همگی اجازه نامه‌های تشریفاتی است. مثلا اجازه نامه آیت الله سبحانی که از اساتید ایشان در انتهای کتاب درایة ایشان چاپ شده است، تنها به همان یک روایتی که در انتهای اجازه نامه ذکر شده است، واقعی است و واضح است که ایشان نزد اساتید خویش تمامی کتبی که ذکر کرده‌اند بلکه حتی یکی از آن‌ها را از ابتدا تا انتها نخوانده‌اند و حال اینکه اجازه‌های سابق دائما این گونه نبود. به عنوان مثال به اجازه نامه انتهای کتاب فقیه دقت کنید:

> يقول محمّد بن عليّ بن [الحسين بن] موسى بن بابويه القمّيّ مصنّف هذا الكتاب: قد سمع السّيّد الشّريف الفاضل أبو عبد اللّه محمّد بن الحسن العلويّ الموسويّ المدينيّ المعروف بنعمة - أدام اللّه تأييده و توفيقه و تسديده- هذا الكتاب من أوّله إلى آخره بقراءتي عليه، و رويته عن مشايخي المذكورين و ذلك بأرض بلخ من ناحية إيلاق، و كتبت بخطّي حامدا للّه و شاكرا و على محمّد و آله مصلّيا و مسلّما، آمين يا ربّ العالمين.[1]

---

۱. من لا يحضره الفقيه، ج۴، ص۵۳۸و۵۳۹.

همانطور که می‌بینید در این اجازه نامه به این نکته تصریح شده است که از اول تا آخر کتاب برای شاگرد از اول تا آخر خوانده شده است و به اصطلاح حدیثی، شاگرد از اول تا آخر را سماع کرده است.

یا به عنوان مثال مرحوم نجاشی بعد از ذکر کتب ابن قولویه می‌فرماید:

قرأت أكثر هذه الكتب على شيخنا أبى عبد الله رحمه الله و على الحسين بن عبيد الله رحمه الله.[۱]

یعنی اجازه نامه مرحوم نجاشی به اکثر کتب ایشان صرفا اجازه نامه‌ای به اسامی کتب ابن قولویه نیست بلکه ایشان بیشتر آن کتب را نزد شیخ مفید و ابن غضائری پدر، قرائت فرموده‌اند.

برای روشن شدن ثمره توجه به اینکه آیا اجازه نامه صوری است یا خیر، می‌توان به مطلبی که در گذشته یادآور شدیم، اشاره کرد. عرض کردیم که اگر کتابی در میان عده‌ای از علماء در یک منطقه جغرافیایی موجود باشد و در سند روایت مورد بررسی اسم مؤلف آن کتاب وجود داشته باشد، احتمال اینکه آن روایت از کتاب آن مؤلف باشد، بالا می‌رود. به ثمره‌ای مهمتر در این زمینه توجه کنید.

در بررسی کتاب «تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام» برخی ادعای شهرت کتاب در میان علمای قم و بغداد را کرده‌اند. مستند ایشان در این ادعا اجازه نامه‌هایی مشابه اجازه نامه مرحوم شهید ثانی به این کتاب است. به این اجازه نامه توجه کنید:

أخبرنا شيخنا السعيد نور الدين على بن عبد العالى إجازة عن الشيخ شمس الدين محمد بن داود عن الشيخ ضياء الدين على عن والده السعيد محمد بن مكى عن رضى الدين المزيدى عن محمد بن صالح عن السيد فخار. ح و عن الشيخ ضياء الدين بن مكى عن السيد تاج الدين بن معية عن الشيخ جمال الدين بن مطهر عن الشيخ نجم الدين بن سعيد عن السيد فخار. ح و عن الشيخ شمس الدين بن مكى عن محمد بن الكوفى عن نجم الدين بن سعيد عن السيد فخار عن شاذان بن جبرئيل عن جعفر الدوريستى عن المفيد عن

---

۱. نجاشی، ص۱۲۴.

الصدوق أبی جعفر محمد بن بابو یه قال حدثنا محمد بن القاسم الجرجانی قال حدثنا یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سنان عن أبو یهما عن مولانا و سیدنا أبی محمد الحسن بن علی... الخ[1]

همانطور که در این اجازه نامه می‌بینید، علاوه بر مرحوم صدوق اسم مرحوم مفید نیز آمده است. در اجازه نامه مرحوم کرکی اسم ابن غضائری پدر و شیخ طوسی نیز آمده است.[2] برخی از علماء چنین فهمیده‌اند که از اینجا روشن می‌شود که این کتاب در بغداد و قم معروف بوده است.[3]

حال اینکه این اجازه نامه همانطور که از صورتش پیدا است اولا تشریفاتی است و ثانیا کاملا واضح است که ترکیب اجازات با اجازات در آن رخ داده است؛ زیرا اولا مرحوم شیخ طوسی و مرحوم نجاشی اسم این تفسیر را در دو فهرست خویش نیاورده‌اند و شیخ طوسی و شیخ مفید در هیچ یک از آثار حدیثی خویش، حتی یک روایت از این کتاب نقل نمی‌کنند. چه طور ممکن است که چنین کتابی در بغداد شهرت داشته باشد و مرحوم شیخ طوسی و نجاشی حتی اسم آن را نبرند و شیخ طوسی و شیخ مفید و دیگران مثل سید و سائر علمای بغدادی که آثاری از آن‌ها در دست ماست، حتی یک دانه روایت از آن نقل نکنند؟! ثانیا نیامدن اسم کتاب در این دو فهرست به معنای نبودن حتی اسم این کتاب در تمامی فهارس هشتگانه قبل از ایشان و نیز تمامی اجازه نامه‌های این بزرگواران است.

ثانیا مرحوم طبرسی در مقدمه احتجاج تصریح می‌کنند که قسمتی که از احتجاجات امام حسن عسکری علیه السلام می‌آورند که در در واقع گزیده‌ای از تفسیر است و سند آن دقیقا همان سند تفسیر است، به دلیل عدم شهرت آن، به خلاف سائر کتاب، برایش طریق را ذکر می‌کنند و البته صدر طریق نیز تا به انتهای آن برسد به واسطه علمای نه چندان معروف نقل شده است که خود این مطلب شاهدی بر عدم شهرت آن است. به عبارت ایشان توجه کنید:

ثم نشرع فی ذکر طرف من مجادلات النبی و الأئمة علیه و علیهم السلام و

۱. بحار الانوار، ج۱۰۵، ص۱۶۹.

۲. رک: همان، ص۷۸.

۳. برای نمونه رک: بحوث فی مبانی علم الرجال، ص۲۲۹-۲۳۶.

ربما یأتی فی أثناء کلامهم کلام جماعة من الشیعة حیث تقتضی الحال ذکره و لا نأتـی فی أکثر ما نورده من الأخبار بإسـناده إمـا لوجود الإجماع علیه أو موافقته لما دلت العقول إلیه أو لاشـتهاره فی السیر و الکتب بین المخالف و المؤالـف إلا مـا أوردته عن أبی محمد الحسـن العسـکری علیه‌السلام فإنـه لیس فی الاشتهار علی حد ما سواه و إن کان مشتملا علی مثل الذی قدمناه فلأجل ذلك ذکرت إسناده فی أول جزء من ذلك دون غیره لأن جمیع ما رویت عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إنما رویته بإسناد واحد من جملة الأخبار التی ذکرها علیه‌السلام فی تفسیره.[1]

به عبارت دیگر اجازه نامه مرحوم کرکی یا شهید ثانی در واقع ترکیب چند اجازه نامـه بـا یکدیگر اسـت؛ یعنی مثلا مرحوم کرکـی اجازه نامه‌ای به تمامی کتب شـیخ طوسـی داشته‌اند و شیخ طوسـی نیز به تصریح خویش اجازه نامه‌ای به کتب صدوق دارند و صدوق نیز اجازه نامه‌ای به کتاب تفسـیر دارد. مرحوم کرکی یا کسـی قبل از ایشان این سه را ترکیب کرده است و به صورت اجازه نامه جامع بیان کرده است.

شاید عمده‌ترین دفاعی که بر کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام شده اسـت همین دفاع باشـد که بر اسـاس آنچه عرض شـد، دفاع تمامی نیست و از میان بزرگان تنها مرحوم صدوق از ایشان روایت کرده‌اند و نه مشهور اصحاب

بـه صورت کلی اجـازه نامه‌های بعد قرن ششـم معمولا همگی اجـازه نامه‌های صوری هستند و معمولا پدیده ترکیب اجازات با یکدیگر در آن‌ها رخ داده است. حتی گاهی در میان اسـنادی که در این کتب ذکر شـده است نیز، چنین اتفاقی رخ می‌دهد کـه از آن بـه «سـند بی کیفیـت» تعبیر می‌کنیم. سـند روایات در کتبی مثـل مزار ابن المشـهدی و قصص الانبیاء و بسـیاری از روایات سـید ابن طاوس و امثال این دو از

---

۱. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج۱، ص۱۴. ترجمه عبارت: سـپس شـروع می‌کنیم به ذکر گلچینی از مجادلات نبی اکـرم و ائمـة علیه و علیهم السـلام و چه بسـا که در اثناء کلام ایشـان، کلام جماعتی از شـیعه را بیاوریـم در جایی که وضعیت مقتضی ذکر آن اسـت و در اکثر آنچه از اخبار که می‌آوریم، سـند را نمی‌آوریم یا به خاطر وجود اجماعی بر آن یا موافقت آن خبر با آنچه که عقلها بر آن دلالـت می‌کند یا به خاطر شـهرت آن در کتب سـیره و کتب بین مخالف و مؤالف مگر آنچه را که از امام ابی محمد عسکری علیه السلام نقل می‌کنم زیرا که آن در شهرت به حد غیر آن نیست و اگرچه مشتمل بر آن چیزهایی است که ذکر کردیم پس به دلیل آن اسناد آن را در جزء اول آن ذکر کردم نه در بقیه زیرا که جمیع آنچه که از ایشـان علیه‌السلام نقل کردم به سـند واحدی از مجموعه اخباری که در تفسـیر ایشـان ذکر کرده اسـت، روایت شده‌ام.

کتب قرن شش به بعد، معمولا دارای این مشکل است که شرح و تفصیل آن از حوصله این نوشتار خارج است.

روش تشخیص تعلیق الاجازات بالاسانید

همانطور که عرض شد برخی از اهل حدیث، اجازات و اسانید را به صورت غیر موجهی ترکیب می‌کردند که در گذشته به شرح آن پرداختیم و عرض شد که به عنوان مثال ابن بطه چنین می‌کرده است. حال در بررسی طرق موجود در فهرست ابن بطه ایـن سـؤال مطرح اسـت که از کجا بفهمیم کـه در کدام طریق چنیـن اتفاقی رخ داده است.

یکی از بهترین راه‌ها برای این مسـأله مراجعه به کتب روایات است. معمولا این طور اسـت که اگر کسـی کتاب مؤلفی را نسـخه برداری کرده باشـد، در کتب روایی روایـات متعـددی از طریق آن فرد به شـخص صاحب کتاب می‌رسـد. بلکه معمولا بیشـترین فردی که از صاحب کتاب روایت کرده اسـت در صدر اسـامی افرادی قرار دارد که بیشترین تعداد روایت را در کتب روایی از آن فرد نقل کرده‌اند. حال اگر ما در مراجعـه به کتب روایی مشـاهده کنیم که فردی کـه در طریق ابن بطه به کتاب مذکور ذکر شده است، در کتب روایی هیچ روایتی از آن فرد ندارد یا روایاتش بسیار کم است، طبیعتا به طریق ابن بطه مشکوک می‌شویم.

این مسأله نه فقط در مورد ابن بطه بلکه در مورد افراد دیگری که چنین مشکلاتی در مورد آن‌ها متصور است، امکان پذیر است. جریان غالیان سیاسی[1] که معمولا اهل این سنخ کارها بوده‌اند، نیز دقیقا به همین روش قابل شناسایی هستند.

رویکرد مشایخی: کارکرد مباحث فهرستی در تبیین مسأله استثناء ابن الولید بر کتاب نوادر الحکمة

مرحـوم نجاشـی و مرحوم شـیخ طوسـی در ترجمـه محمد بن احمـد بن یحیی الاشـعری القمی، سـخن از اسـتثنائی گفته‌اند که ابـن الولید بر روایـات کتاب نوادر

۱. رک: شرح و تحقیق طب الائمة به همراه مقدمه‌ای در فرآیند دستیابی به طب اسلامی، قسمت جریان غالیان سیاسی در مقدمه.

الحكمة زده اســت.[۱] خلاصه ماجرا از این قرار اســت که کتاب نوادر الحكمة مرحوم محمد بن احمد، در قم رواج بسیاری داشته است و لذا مرحوم ابن الولید تعدادی از روایات کتاب را که از نظر ایشــان درســت به نظر نمی‌رسـیده است، استثناء زده‌اند تا افرادی که کتاب را استفاده می‌کنند دریابند که وقتی روایتی را از کتاب می‌خوانند چه وضعیتی دارد.

در نقلی که مرحوم شــیخ و نجاشــی دارند، عمده اسامی مشترک هستند و برخی از اسامی نیز متفاوت ضبط شده‌اند و نیز برخی از اسامی در یکی از دو مصدر وجود دارد که در دیگری نیست.[۲]

این استثناء سؤالات زیادی را بر انگیخته است که از مهمترین آنها این است که افرادی که در این اســتثناء ذکر شــده‌اند، همگی در ابتدای سند هستند و آیا در ابتدای ســند نبودن نام این افراد به این معناســت که بقیه سند نیز درست است؟! یعنی همین کـه ایـن افراد نبودند، قطعا بقیه ســند ثقات هســتند؟ برخی تصــور کرده‌اند چون این اســتثناء ناظر به یک کتاب خاص اســت، شاید در خارج چنین وضعیتی بوده است و این مســأله به صورت تصادفی چنین شــده اســت که وقتی در ابتدای سند این اسامی نبوده‌اند، بقیه سند نیز ثقات بوده‌اند!

این نکته با واقعیت خارجی کتاب در تعارض است. مواردی که در کتاب تهذیب ابتدا به اسم محمد بن احمد بن یحیی شده است از کتاب ایشان است و در این میان موارد متعددی داریم که ابتدا به اســم این افراد نشــده است ولی در عین حال مواردی مشاهده می‌شود که در آن‌ها افراد قطعا ضعیف وجود دارند یا سند در غیر ابتدای آن

---

۱. رک: نجاشی، ص۳۴۸ ذیل عنوان ۹۳۹ و نیز فهرست شیخ طوسی، ص۴۰۸، ذیل عنوان ۶۲۳.

۲. به عنوان نمونه ممویه بن معروف و معاویه بن معروف که به صورت مختلف ضبط شده است و نیز الهیثم بن عدی که صرفا در کتاب فهرست شیخ آمده است و موارد اندکی دیگر.

مرسل است[۱و۲].

از سویی دیگر در میان این افراد با برخی اسامی مواجه می‌شویم که از نظر رجالی وضعیت نسبتا خوبی دارند ولی با این وجود استثناء شده‌اند، از جمله محمد بن عیسی بن عبید که از شاگردان خوب فضل بن شاذان بوده است و جناب فضل خیلی به ایشان محبت داشته‌اند[۳] و نیز ابو یحیی الواسطی که ظاهرا از متکلمین شیعه بوده‌اند.[۴] همچنین در اسامی ابتدای سند افراد بسیار زیادی را مشاهده می‌کنیم که استثناء نشده‌اند ولی مجهول هستند مثل الحسن بن محمد بن عمران[5] و احمد بن محمد بن علی المیثمی[۶] و علی بن سلیمان بن رشید[۷] و عیسی بن محمد بن ایوب[۸] هیچ اطلاعی از وضعیت این افراد نداریم و اینکه مرحوم ابن الولید همه اینها را می‌شناخته‌اند، مستبعد به نظر می‌رسد. جالب اینکه در این میان محمد بن سلیمان[۹] نیز به چشم می‌خورد که ظاهرا محمد بن سلیمان دیلمی ضعیف است.

---

۱. مرسل مثل تهذیب، ج۹، ص۲۶، ح۱۰۴ که حدیث به این صورت است: عنه(محمد بن احمد) عن احمد بن حمزة عن محسن بن احمد عن یونس عن احمد عن ابی بصیر عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام و نقل از ضعیف مثل تهذیب، ج۷، ص۱۶۱، ح۱۸ که در آن محمد بن احمد بن یحیی با واسطه دو پدر و پسر که ظاهرا برقی پدر و پسر باشند(نه آن طور که ضبط شده است یعنی جعفر بن محمد عن ابیه)، از وهب (بن وهب قرشی) از حسین بن عبد الله بن ضمرة عن ابیه عن جده از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند. با صرف نظر از جهالت روات آخر سند، وهب بن وهب قطعا ضعیف است و علاوه بر اینکه در کتب رجالی ما تضعیف شده است است و مرحوم نجاشی ایشان را کذاب(نجاشی، ص۴۳۰، ذیل عنوان ۱۱۵۵) و مرحوم شیخ طوسی ضعیف عامی المذهب توصیف کرده‌اند(فهرست شیخ، ص۴۸۷ف ذیل عنوان ۷۷۹) و اهل سنت نیز عمدتا ایشان را وضاع می‌دانند(برای نمونه رک: میزان الاعتدال، ج۴، ص۳۵۴).

۲. توجه دارید که ظاهر عبارت ابن الولید در استثناء از عبارت «ما رواه عن رجل او یقول بعض اصحابنا» صدر سند است، زیرا فاعل «روی» و «یقول»، محمد بن احمد است و نیز بقیه موارد نام برده شده همه ابتدای سند هستند.

۳. نجاشی، ص۳۳۴ در ذیل عنوان ۸۹۶.

۴. همان، ص ۱۹۲، ذیل عنوان ۵۱۳.

۵. تهذیب، ج۴، ص۳۰۳.

۶. همان، ج۱۰، ص۲۰۰.

۷. همان، ج۳، ص۳۰۹.

۸. همان، ج۳، ص۲۵۵.

۹. همان، ج۷، ص۱۸.

حتـی جالـب اینکه برخـی از بغدادی‌ها نیز نسـبت به این اسـتثناء برخی از این شـبهات را داشتند و لذا مرحوم نجاشـی از استادشان ابن نوح نقل می‌کنند که ایشان فرموده‌اند: «ابن الولید در استثنایش درست عمل کرده است مگر در مورد محمد بن عیسی بن عبید، زیرا که او بر ظاهر وثاقت و عدالت است»[1].

اما باید گفت که تمام مشـکلات بدین سـبب اسـت که اصحاب به اسـتثناء ابن الولید با زاویه رجالی نگریسـتند و اگر مثل خود ابن الولید رویکرد فهرسـتی را لحاظ می‌کردند، تمام سؤالات پاسخ‌های روشنی داشت.

استثناء ابن الولید، استثنائی بر اساس مشایخ مؤلف است که در واقع نوعی رویکرد فهرستی است. توضیح اینکه افرادی که ابن الولید استثناء کرده است همگی از مشایخ مؤلف هستند و ابن الولید بر اساس نوع نسخی که این مشایخ نقل می‌کرده‌اند کتاب را ارزیابی کرده است. یعنی اگر در جایی یک شیخ ثقه، نسخه‌ای دارای اشکال را نقل می‌کرده اسـت، طبیعتا باید احادیث او اسـتثناء شـود. همچنین اگر شیخی ضعیف، نسخه‌ای را خوب نقل کند، می‌توان احادیث او را استثناء نکرد. مثلا در مورد محمد بن سـلیمان و افراد مجهول بسـیاری که محمد بن احمد از آنها نقل کرده اسـت، تنها یک روایت یا دو روایت در نوادر الحکمة از آنان نقل شده است که ظاهرا جناب ابن الولید آن یک یا دو روایت را قبول داشـته اسـت و لذا نیازی به استثنای احادیث ندیده اسـت. همچنین محمد بن عیسی اگرچه فردی ثقه بلکه از علمای بزرگ طائفه است ولی نسـخی که نقل کرده اسـت دچار مشکلاتی بوده است که در ادامه به شرح آن‌ها خواهیم پرداخت.

همچنیـن در مـورد سـؤال اول باید گفت کـه در میان اصحاب ما کـه با رویکرد فهرستی به روایات نگاه می‌کردند، تفکری حاکم بوده است که اگر یک روایت را یک شیخ جلیل القدر از یک فرد ضعیف نقل کند، به اعتماد نقل شیخ جلیل القدر، می‌توان آن روایت را قبول کرد. به عنوان نمونه مرحوم نجاشـی در ترجمه ابو المفضل شیبانی می‌فرمایند:

رأیت هذا الشیخ و سمعت منه کثیرا ثم توقفت عن الروایة عنه إلا بواسطة

---

۱. نجاشی، ص۳۴۸.

بینی و بینه.[۱]

در دیدگاه رجالی نقل از فرد ضعیف در هر جای سند اشکال دارد ولی در دیدگاه فهرستی، اگر شیخ جلیل القدری واسطه شود و اعتماد کند، به سبب اعتماد او، می‌توان به آن میراث اعتماد کرد. البته اینکه ما هم این مسأله را قبول کنیم یا خیر، مسأله دیگری است ولی این تفکر در رویکرد اصحاب موجود بوده است.

نمونه دیگری از این تفکر را در ترجمه جعفر بن محمد بن مالک فزاری مشاهده می‌کنیم که مرحوم نجاشی از اینکه دو شیخ جلیل القدر ابوغالب زراری و ابو علی بن همان از جعفر بن محمد بن مالک نقل کرده‌اند تعجب می‌کنند ولی با این وجود کتب این فرد را با تعبیر «اخبرنا» که نشانه قبول است، از طریق ابو علی محمد بن همام، نقل می‌کنند.[۲]

لذا وقتی محمد بن احمد از شیخ جلیل القدری نقل کرد، مرحوم ابن الولید در ادامه سند مناقشه نمی‌کند و به آن شیخ اعتماد می‌کنند و لذا آن احادیث نیازی به استثناء ندارد.

با توجه به این مقدمه، دو مورد از موارد مشکل استثناء را بیان می‌کنیم.

مورد اول: محمد بن عیسی بن عبید

همانطور که قبلا عرض کردیم این مورد از مواردی است که ابن نوح محل تأمل قرار داده است. عبارتی که مرحوم نجاشی از ابن الولید نقل می‌کند در مورد ایشان چنین است:

أو عن محمد بن عيسى بن عبيد بإسناد منقطع[۳]

و عبارت شیخ طوسی چنین است:

أو عن محمد بن عيسى بن عبيد بإسناد منقطع يتفرد به[۴]

---

۱. همان، ص۳۹۶، ذیل عنوان ۱۰۵۹ محمد بن عبد الله بن محمد.

۲. همان، ص۱۲۲، ذیل عنوان ۳۱۳.

۳. همان، ص۳۴۸، ذیل عنوان ۹۳۹.

۴. فهرست شیخ، ص۴۱۰، ذیل عنوان ۶۲۳.

معلوم می‌شـود که در کل میراث‌های محمد بن عیسـی اشـکال ندارند بلکه در مواردی اشکال دارند که اسناد منقطع است. آن طور که بنده از جناب استاد آیت الله مددی، برداشت کرده‌ام ایشان این قسمت را بر اساس احتمالاتی شرح می‌دهند.

برای شرح احتمالات نکاتی را ابتدا مقدم می‌کنیم.

از طرفی محمد بن عیسی از فضل بن شاذان جوانتر است و از شاگردان او محسوب می‌شود و لذا مرحوم نجاشی از مرحوم کشی چنین نقل می‌فرماید که:

قال أبو عمرو: قال القتیبی: کان الفضل بن شـاذان رحمه الله یحب العبیدی و یثنی علیه و یمدحه و یمیل إلیه و یقول: لیس فی أقرانه مثله[1]

عبارت «فی اقرانه» نیز اشاره به سن و سال کمتر محمد بن عیسی است و مرحوم نجاشی او را از اصحاب امام جواد علیه السلام می‌دانند.[2] همچنین مرحوم فضل بن شـاذان که خود اسـتاد محمد بن عیسی اسـت، به زحمت از مشایخی مثل حماد که وفات آنها حدود ۲۰۸ یا ۲۰۹ است، نقل می‌کند و همه مشایخ او بعد از این تاریخ وفات یافته‌اند و اگرچه از ایشان نقل از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است ولی خود اینکه آن نقل ایشان از امام رضا علیه‌السلام باشد، ثابت نیست.[3] خصوصا که مرحوم کشی ماجرایی نقـل می‌کننـد که پدر فضل بن شـاذان در اوائل که فضل را به بغـداد آورده بودند، در ماجرایی او را چنین خطاب می‌کنند:

ما اقل عقلک من غلام![4]

و این ماجرا که ظاهرا در سال‌های دویست به بعد رخ داده است که ابن فضال به بغداد آمده اسـت، نشـانگر این اسـت که ایشان در این زمان سـن و سال کمی داشته اسـت و بسـیار بعید اسـت که قبل از این زمان، مفصلا محضر امام رضا علیه‌السلام را درک

۱. نجاشی، ص۳۳۴، ذیل عنوان ۸۹۶.

۲. همان، ص۳۳۳.

۳. نقلی که متعارف اسـت دو رسـاله محض الاسـلام و علل الشـرائع فضل بن شـاذان اسـت که مرحوم صدوق نقل کرده‌اند و خود این دو رساله مشکلات متعددی دارند که خارج از محل بحث این نوشتار است، هر چند که مناقشه‌ای که در این نوشتار می‌آید به نوعی نقد بر مأثور بودن آن دو رساله نیز هست.

۴. رجـال کشـی، ص۵۱۶ و نیـز نجاشـی، ص۳۴ ذیـل عنوان ۷۲ با تعبیر «مـا اغفل» به جای «ما اقـل» که معنای آن چندان فرقی ندارد. ترجمه عبارت: بچه عقل تو چه قدر کم است!

کرده باشد.

برخی افراد از گذشته در برخی از روایاتی که محمد بن عیسی نقل می‌کرده است، اشـکال داشتند و ظاهرا برداشتشان این بوده است که ایشان از برخی مشایخ که درک نکرده است به صورت وجاده نقل می‌کند. مرحوم نجاشی چنین نقل می‌کنند:

قال أبو عمرو الكشي: نصر بن الصباح يقول إن محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين أصغر في السن أن يروي عن ابن محبوب.[1]

و ما هم اکنون در میراث حدیثی خود روایات متعددی از طریق محمد بن عیسی از الحسن بن محبوب داریم.[2]

با در نظر گرفتن این مقدمات، احتمال اولی که استاد در برخی از درس‌های خود مطرح کرده‌اند، این است که جناب ابن الولید در نقل برخی از موارد از جمله الحسن بن محبوب یا یونس یا مواردی دیگری شاید چون حماد بن عیسی و صفوان و ... که درک آن افراد برای محمد بن عیسـی مشـکل به نظر می‌رسـد شبهه وجاده داشته‌اند و لذا تعبیر «اسناد منقطع» را به کار برده‌اند که این موارد ولو ظاهرش اتصال است ولی در واقع منقطع است.

احتمال دوم اینکه مشکل در یک روایت خاص محمد بن عیسی(یعنی یک نقل نسـخه خاص محمد بن محمد بن عیسی) باشد و آن نقل کتاب یونس توسط محمد بن عیسـی اسـت و منشأ این احتمال تصریح خود ابن الولید در جایی دیگر است. به نقل مرحوم نجاشی در این زمینه دقت کنید:

و ذكر أبو جعفر بن بابويه عن ابن الوليد أنه قال: ما تفرد به محمد بن عيسى من كتب يونس و حديثه لا يعتمد عليه.[3]

و جناب شیخ طوسی نیز مشابه همین نقل را دارند:

و قال محمد بن علي بن الحسـين: سـمعت محمد بن الحسن بن الوليد رحمه الله

۱. نجاشی، ص۳۳۴، ذیل عنوان ۸۹۶.

۲. بـه عنـوان نمونـه: کافی، ج۱، ص۸۷ ج۴، ص۳۹۶ و تهذیب، ج۴، ۲۶۵ که اتفاقا این نقل ابتدا به اسـم محمد بن احمد بن یحیی شده است.

۳. نجاشی، ص۳۳۳ ذیل عنوان ۸۹۶.

یقول: کتب یونس التی هی بالروایات کلها صحیحة یعتمد علیها إلا ما ینفرد به محمد بن عیسی بن عبید و لم یروه غیره فإنه لا یعتمد علیه و لا یفتی به.[1]

همانطـور کـه در این نقل‌ها می‌بینید، ابن الولید در نسـخه محمد بن عیسـی از یونس اشکال داشته است. ظاهرا مرحوم صدوق هم این نکته را قبول کرده‌اند. شاهد بر این مدعا این است که مرحوم صدوق در کل کتاب من لا یحضره الفقیه که بنا دارند فقط مطالبی که بر خود حجت می‌دانند نقل کنند، حتی یک مورد هم نقل محمد بن عیسی از یونس ندارند. اما در سائر کتب روایی خویش به کرات و مرات نقل محمد بن عیسی از یونس را دارند.[2]

حضرت استاد در مورد منشأ اشکال ابن الولید در درس‌های مختلف دو احتمال مطرح کرده‌اند. منشأ دو احتمالی که مطرح کرده‌اند، واقع خارجی است که ایشان با تحقیقات میدانی در میان روایات محمد بن عیسی عن یونس، مشاهده کرده‌اند. یکی اینکه برخی از روایات محمد بن عیسی عن یونس ظاهرا مدرج است و شاید اشکال ابن الولید این بوده است که کتاب محمد بن عیسی از یونس، دقیقا روشن نیست که کجا حدیث است و کجا فتاوا و عبارات یونس است و لذا منفردات این نسخ را قبول نمی‌کردند. دوم اینکه در برخی از ابواب فقهی مشاهده می‌کنیم که یونس ظاهرا چندین روایت را با هم جمع می‌کند و با تعبیر عنهم علیهم السلام نقل می‌کند و به طور کلی یونس روایاتی که در آن‌ها با تعبیر عنهم علیهم السـلام روایاتی را مرسـلا نقل می‌کند بسـیار است.[3] شاید اشکال ابن الولید بر این بوده است که نباید انسان چنین روایات را جمع کند و به ائمه نسبت دهد ولی ارتباط این احتمال به محل بحث مشکل است، زیرا تعبیر عنهم علیهم السـلام و جمع بندی یونس، اختصاصی به روایت محمد بن عیسی ندارد بلکه مثلا اسماعیل بن مرار نیز چنین روایتی از یونس دارد و توجه داریم که نسخه اسماعیل بن مرار معروفترین نسخه کتاب یونس است که بیشترین روایات

---

۱. فهرست شیخ طوسی، ص۵۱۲، ذیل عنوان ۸۱۳.

۲. به عنوان نمونه رک: التوحید، صص۹۳و۹۷و۱۰۶و۳۳۴۳۵۹و۴۱۱ و ثواب الاعمال ص۱۷۷و خصال، ج۱، ص۹۸ و کمـال الدین، ج۱، ص۲۰۳و ج۲، صص۳۵۰و۳۵۱و۳۵۷، و معانی الاخبار، صص۶و۱۶۲و۲۰۱ و علل الشـرائع، ج۲، صص۳۹۱و۳۹۴و۵۴۲و۶۰۳.

۳. مثـل روایتـی در زکات فطره و نیز مرسـله یونس در بحث دماء ثلاث. به عنوان نمونـه رک: کافی، ج۳، صص۱۴۱ و ۱۴۳ و ۳۰۸ و ج۵، ص۳۶۰ و ج۶، صص۲۵۷و۲۶۲ و ج۷، ص۳۰۳.

از یونس در میان اصحاب ما از این نسخه است.[۱]

لذا از مجموعه این نکات در می‌یابیم که ابن نوح از استثنای ابن الولید برداشت رجالی داشته است ولی ظاهرا استثنای ایشان فهرستی بوده است و لذا عدالت و وثاقت محمد بن عیسی ردی بر برداشت ابن الولید نمی‌شود.

مورد دوم: المنبه بن عبد الله

مورد دوم برخی از افرادی هستند که به حسب ظاهر الآن در اسناد محمد بن احمد بن یحیی خبری از آنان نیست و مهمترین آن‌ها وهب بن منبه است. این موارد یا اسم اشتباه شده است یا اینکه این روایات به مرور زمان حذف شده است و به ما نرسیده است. در مورد وهب بن منبه، ظاهرا تحریف صورت گرفته است و اسم به اشتباه نقل شده است و صحیح آن المنبه بن عبد الله باشد که معروف به ابن ابی الجوزاء است و مرحوم محمد بن احمد در مواردی از ایشان، مسند زید را به طریق معروف آن نقل کرده است[۲] و اگرچه این فرد ثقه است[۳] ولی ظاهرا مشکل اصلی مرحوم ابن الولید به همین نسخه معروف مسند زید بوده است که با این تعبیر استثناء کرده‌اند.

کارکرد مباحث فهرستی در تمییز مشترکات

یکی از فوائد مهم بررسی‌های فهرستی روشن کردن روش تعامل با کتب رجالی و فهرستی و حل برخی از مشکلات رجالی است. به عبارت دیگر با تمییز محور کتب رجال از کتب فهارس و نیز این دو از محور کتب روایات و توجه به فرق‌های آن‌ها، برخی از مسائل روشن می‌شود.

نمونه اول: تشخیص برخی از مشترکات و علت داده شدن عناوین متعدد به آن‌ها

در کتاب فهارس الشیعه موارد متعددی را متذکر شده است که در کتاب شیخ

۱. به عنوان نمونه رک: کافی، ج۷، ص۳۰۳.

۲. رک: تهذیب، ج۳، ص۱۹۵ و ج۸، ص۴۴ که هر دو روایت از طریق معروف کتاب مسند زید است.

۳. مرحوم نجاشی ایشان را صحیح الحدیث توصیف می‌کنند. رک: نجاشی، ص۴۲۱، ذیل عنوان ۱۱۲۹.

طوسی یا مرحوم نجاشی دو عنوان خورده‌اند، مثل «عیسی بن عبدالله هاشمی و عیسی بن عبد الله عمری» و «احمد بن ابی بشر السراج و احمد بن محمد ابو بشر السراج» و «عبد اللّه بن إبراهیم الأنصاری و عبد اللّه بن إبراهیم الغفاری» و عده‌ای دیگر[1]، که در همه آن‌ها منشأ اختلاف عنوان، اختلاف منبع مورد استفاده بوده است و لذا نمی‌توان از تعدد عناوین تعدد فرد را در نظر شیخ یا نجاشی برداشت کرد خصوصا که معمولا مرحوم نجاشی به خلاف شیخ با دقت در تعابیر نظر خود را در مورد عناوین آشکار می‌کند و پیشتر مثالی از آن را در مورد الحسن بن محمد نوفلی هاشمی بیان کردیم.

نمونه دوم: انصراف به راوی خاص

طبق مبنای آیت الله خوئی رحمه‌الله و برخی دیگر از اصحاب، اگر در سند حدیثی، اسم مشترکی به صورت مطلق و بدون اوصاف ذکر شد و یکی از افراد مشترک در کتاب مرحوم نجاشی، ترجمه شده بود یا صاحب کتاب بود، این اسم مشترک، حمل بر فردی می‌شود که در کتاب مرحوم نجاشی آمده است یا صاحب کتاب است، زیرا مطلق ذکر شدن نام راوی در سند حدیث، نشانگر شهرت اوست و از سویی فرد مشهور همان فردی است که نجاشی ترجمه کرده است و لذا این نام منصرف به اوست.[2]

با توجه به مباحث فهرستی که تاکنون بیان کردیم، روشن می‌شود این مبنا درست به نظر نمی‌رسد، زیرا وجود نام فرد در کتاب نجاشی، بیانگر مؤلف بودن اوست و وجود نام فرد در سند حدیث بیانگر راوی بودن اوست و این دو محور ملازمه‌ای ندارند. بله، اگر کتاب نجاشی کتابی رجالی بود، وجهی برای مبنای ایشان باقی می‌ماند، ولی بین کتب فهرست و روایات چنین ملازمه‌ای وجود ندارد. البته ناگفته پیداست که ممکن است در مورد یک راوی خاص، شأن راوی گری و شهرت او از طریق دیگری احراز شود و به تبع در عمل فرد نام برده شده در سند، بر او حمل شود. اشکال در اینجا، کلیت این قضیه و خود استدلال است.

---

۱. فهارس الشیعه، ج۱، ص۷۰-۷۳.

۲. به عنوان نمونه رک: معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۲۰۱ و ج۱۰، ص۷۳.

میراث‌های خانوادگی

یکی از اموری که امروزه نیز در جامعه ما وجود دارد، معرفی کتبی از علماء توسط خانـدان ایشـان به جامعه اسـت. مثلا فرزند مرحـوم علامه امینی یا نـوادگان مرحوم آقابزرگ یا نوادگان حاجی نوری، کتابی از نوشـته‌های ایشـان را که مثلا به خط ایشان اسـت، به جامعه معرفی می‌کنند. این مسـأله در زمان گذشته نیز شیوع داشته است و معمولا علماء، کتب خود را به خاندان خویش اجازه می‌دادند تا دیگران بتوانند بدون ارسـال، از کتب ایشـان نقل کنند. لذا با اجازاتی از این سـنخ نباید، به صورت سـند متعـارف برخورد کرد و مثلا به دلیل شـناخته نشـدن برخی از افـراد خاندان به عنوان عالم، در اعتبار نسـخه تردید کرد، خصوصا اگر نسـخه دارای انفرادات و نکات ویژه مخالف با مبانی قطعی آن عالم نباشـد. به عنوان نمونه طریق مرحوم شـیخ صدوق به کتاب محمد بن مسلم در مشیخه فقیه عبارت است از:

و ما كان فيه عن محمّد بن مسلم الثقفيّ فقد رويته عن عليّ بن أحمد بن عبد اللّه ابن أحمد بن أبي عبد اللّه، عن أبيه، عن جدّه أحمد بن أبي عبد اللّه البرقيّ، عن أبيه محمّد بن خالد، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم.[۱]

این طریق به دلیل ناشناس بودن برخی از افراد صدر آن که از نوادگان برقی هستند، ضعیف پنداشـته شده است و لذا معروف اسـت که طریق شیخ صدوق به محمد بن مسـلم در مشیخه ضعیف اسـت. اما بر اساس نکته‌ای که عرض کردیم، انصافا قبول نکردن میراث خاندان برقی به دلیل ناشناس بودن برخی از افراد خاندان غیر عقلائی است.

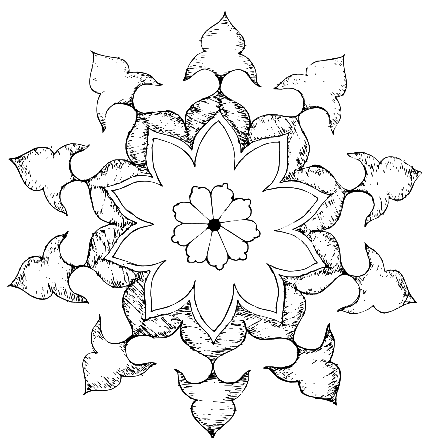
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۴۲۴.

منابع





کتب

۱. قرآن کریم

۲. ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)، ۳ج، قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۰ ق.

۳. ابن بابویه، صدوق، محمد بن علی، التوحید، ۱ج، جامعه مدرسین، ایران، قم، ۱۳۹۸ق.

۴. ------، -----، ----------، الخصال، ۲ج، قم، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش.

۵. ------، -----، ----------، ثواب الاعمال، ۱ج، دار الشریف الرضی، قم، ۱۴۰۶ق.

۶. ------، -----، ----------، علل الشرائع، ۲ج، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ق، ۱۹۶۶م.

۷. ------، -----، ----------، عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲ج، تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۸ق.

۸. ------، -----، ----------، کمال الدین، ۲ج، اسلامیة، تهران،

۱۳۹۵ق.

۹. ــــــ، ــــــ، ــــــــــــــ، معانــی الاخبار،۱ج، دفتر انتشـارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

۱۰. ــــــ، ــــــ، ــــــــــــــ، من لا یحضره الفقیه، ۴ج، قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق.

۱۱. ابنا بسـطام، عبد الله و حسین، طبّ الأئمة علیهم السلام، ۱ج، قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۱ ق.

۱۲. بحرانـی، محمد سـند، بحوث فی مبانی علم الرجـال، در یك جلد، مکتبة فدك، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۹ ه ق.

۱۳. حلی، علامه، حسـن بن یوسـف بن مطهر، الخلاصـة، ۱ج، بی جا، بی تا. (نسخه نرم افزار دراية النور۲/۱)

۱۴. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ۱ج - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.

۱۵. خدامیان آرانی، مهدی، فهارس الشیعة، ۲جلد، موسسة تراث الشیعة - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۴۳۱ هـ.ق.

۱۶. خوئی، ابوالقاسـم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ۲۴ ج، بی نا، بی جا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۱۷. دریاب نجفی، محمود، مشـیخة النجاشـی، ۱جلد، محمود دریاب نجفی - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۴۱۳ ه.ق.

۱۸. ذهبـی، محمد بـن احمد، تحقیق علی محمد البجاوی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۴ج، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان، الطبعة: الأولی، ۱۳۸۲ هـ - ۱۹۶۳ م.

۱۹. شـیخ بهایی، محمد بن حسـین، الوجیزة فی علـم الدراية، ۱جلد، بصیرتی - قم - ایران، چاپ: ۱.

۲۰. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۳۰ج، آل البیت۳، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۲۱. صدر، شهید، سید محمد باقر، قاعدة لا ضرر و لا ضرار (للشهید الصدر)، در یك جلد، دار الصادقین للطباعة و النشر، قم - ایران، اول، ۱۴۲۰ ه ق

۲۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ۲ج، مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق.

۲۳. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی)، ۱ج، قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.

۲۴. ----، ------------، الرجال، ۱ج، بی جا بی تا. (نسخه نرم افزار درایة النور ۱/۲)

۲۵. ----، ------------، تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق

۲۶. ----، ------------، فهرست الطوسی، ۱ج، بی جا، بی تا. (نسخه نرم افزار درایة النور۲/۱)

۲۷. عسقلانی، ابن حجر، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ۱۳ج، الناشر: دار المعرفة - بیروت، ۱۳۷۹.

۲۸. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیّاشی، ۲ج، تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ق.

۲۹. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، ۳ج، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳۰. کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، اختیار معرفة الرجال، ۲ج، مؤسسه آل البیت۳، قم.

۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة)، ۸ج، تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحدیث)، ۱۵ج، قم، چاپ:

اول، ق۱۴۲۹.

۳۳. مجلسـی، محمد باقر بن محمد تقی، بحـار الأنوار (ط - بیروت)، ۱۱۰ج، بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.

۳۴. محمدی، عبد القادر بن مصطفی بن عبد الرزاق، أعلام المدرسة الحديثية البغدادية المعاصيپپيرة - أصالة وإبداع، ۱ج، الناشر: بحث مقدم فی المؤتمر العلمی الثانی فی جامعة الأنبار ۱۲/جمادی الأول /۱۴۳۳هـ

۳۵. مفید، محمد بن محمد، المقنعة، ۱ج، قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.

۳۶. میرزائـی، احمد، شـرح و تحقیـق طب الائمة به همراه مقدمـه‌ای در فرآیند دستیابی به طب اسلامی، در دست چاپ.

۳۷. نجاشـی، احمد بن علی، رجال النجاشـی، ۱ج، قم، چاپ: ششـم، ۱۳۶۵ ش.

نرم افزارها

۱. درایة النور۱/۲

۲. جامع الاحادیث ۳/۶

۳. رجال شیعه

۴. جامع فقه اهل بیت۲

۵. کتابخانه اصول فقه۲

۶. تراجم و کتاب شناسی۳